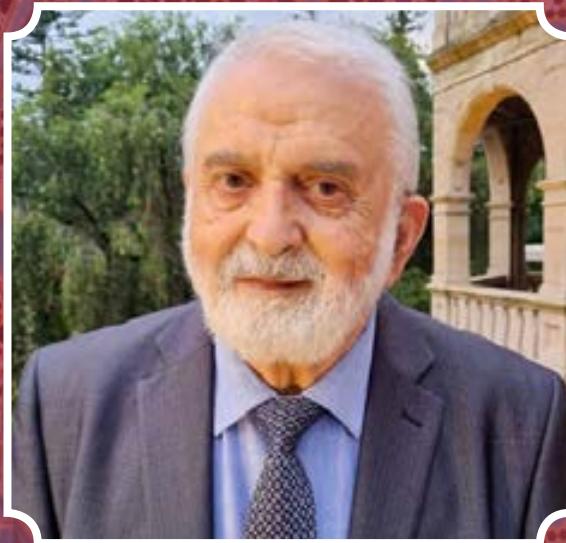


عشق وطن

مشتمل از: اشعار مناجاتیه، مذهبی، میهنه و سیاسی، اشعار آزاد،
مخمسات و قصاید، غزلیات، دوبيتی ها یا
رباعیات، تک بیت ها یا فردیات.



هرگزم یاد وطن، ازدل و از جان نرود
تاکه جان دارم از آن، چشم‌هه حیوان نرود

اثر: پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

عشق وطن

مشتمل از: اشعار مناجاتیه، مذهبی، میهنه و سیاسی، اشعار آزاد،
مخمسات و قصاید، غزلیات، دوبيتی ها
رباعیات، تک بیت ها یا فردیات.



هرگزم عشق وطن، از سرو از جان نرود
تا که جانم به تن است، یادز جانان نرود

اثر: پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اهداء به ارواح پاک شهداء مظلوم افغانستان عزیز
و والدین مرحوم

شناسنامهء کتاب

(عشق وطن)

نام کتاب..... عشق وطن
مؤلف	پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
تیراز	۳۰ نسخه
نوبت چاپ	اول
محل چاپ	چاپخانهء دنیا، سدنی، آسترالیا
تاریخ چاپ	۲۰۲۱ اپریل

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست اجمالی

عنوانین.....	صفحات.....
پیشگفتار.....	۱۱
خلاصهء اتوبیوگرافی شاعر.....	۱۳
بخش اول، اشعار عقیدتی، مناجاتیه ها و مذهبی.....	۲۹
بخش دوم، مخمسات و قصاید.....	۵۳
بخش سوم، اشعار میهنی و سیاسی	۷۵
بخش چهارم، اشعار آزاد	۱۴۳
بخش پنجم، دویتی ها یا رباعیات	۱۵۷
بخش ششم، فردیات یا تک بیت ها	۲۷۱
بخش هفتم، خطرات چهاردههء اخیر زندگی ام	۲۹۳

بسمه تعالی

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	خلاصه اتوپیوگرافی
۲۹	اشعار عقیدتی، مناجاتیه و مذهبی
۲۹	خداوند کریم و رحیم
۳۰	بزرگوار خدایا
۳۴	بنده بیچاره
۳۷	غیریق معصیت
۳۹	درد بی درمان
۴۱	مرگ در غربت
۴۲	دعای توفیق
۴۴	شیرپروردگار
۴۷	طبیب در دمندان
۴۹	کربلای حسین
۵۱	قهرمان کربلا
۵۳	مخمسات و قصاید
۵۳	جانیان مسند نشین
۵۵	مادر وطن
۵۸	زبان حال بر هان الدین به سیاف
۶۱	گوزخر
۶۳	نرفته زیادم
۶۷	چاکر شیطان

۶۹	غزالان رمیده
۷۱	یوسف گم گشته باز آید
۷۵	اشعار میهنی
۷۵	بهاریه
۷۷	کابل ویران
۷۹	درد هجران
۸۱	مدفن آیانی
۸۲	برف و باران وطن
۸۳	آهوی رم کرده
۸۴	بالا حصار
۸۵	دوری هن
۸۶	ارام تن
۸۷	شب یلدا
۸۹	نالمه شیگیر
۹۰	ملک شیران
۹۱	سرور روان
۹۳	مادر زیبای من
۹۴	سوز فراق
۹۵	سوختم، سوختم
۹۶	ای خاک
۹۷	شکسته پر
۹۸	خاک وطن
۹۹	چیاولگر
۱۰۰	قلب اسپا

۱۰۱.....	پادش بخبر
۱۰۳.....	خلق و پرچم
۱۰۴.....	فراق دوری مادر
۱۰۵.....	دزدان حرفوی
۱۰۷.....	توتیای چشم
۱۰۹.....	اعداء وطن
۱۱۱.....	پشت به کعبه
۱۱۳.....	هر که راه را هر چه لایق دیدی، دادی
۱۱۴.....	پاد وطن
۱۱۶.....	زینب جان نوہ زینبیای بابا
۱۱۷.....	الا ای ارگ نشینان
۱۱۸.....	شهیدان ظلم مسلمان نما
۱۲۱.....	هوای وطن
۱۲۲.....	آه یتیم و بیووه زن
۱۲۳.....	شرم لوگر
۱۲۵.....	یما جان سیاوش
۱۲۶.....	عشق وطن
۱۲۷.....	چشمان قشنگ
۱۲۸.....	تپه پغمان
۱۲۹.....	ترامب لعلتی
۱۳۰.....	انتحاری های بی دین
۱۳۲.....	عزیزانم
۱۳۳.....	جلای وطن
۱۳۵.....	زادگاه عزیز

۱۳۶.....	مادر من
۱۳۷.....	یاد باد، یاد باد
۱۳۸.....	دختر کوچی
۱۴۰.....	پری رو دختر کابل
۱۴۲.....	اشعار آزاد
۱۴۲.....	حالقا !
۱۴۶.....	میهن زیبای ما غرقه درخون شد
۱۴۸.....	کجا شد غیرت افغانی تان
۱۵۳.....	ای ملت افغان
۱۵۵	دو بیتی ها با رباعیات
۱۵۵.....	الف: رباعیات مسلسل
۱۵۵.....	شکوهه بلبان
۱۵۷.....	غیرت گرزی
۱۵۹.....	رئيس عاقل
۱۶۱.....	وطن فروش
۱۶۲.....	گرزی قاتل
۱۶۴.....	سایه سر
۱۶۶.....	بی عقل کل
۱۶۷.....	گرزی واشرف غنی
۱۶۹.....	خانم ملی
۱۷۱.....	حقه بازان
۱۷۳.....	شوخ ارمی زاد
۱۷۴.....	جانی لوگر
۱۷۵.....	صبغت الله مجددی

۱۷۸.....	زبان حال یک عسکر جوان و شهید ناکام
۱۸۰.....	حیوان بارکش
۱۸۲.....	گرگ اجل
۱۸۳.....	روبه ا لوگرونا مرد پنچشیر
۱۸۴.....	دو بیتی های جداگانه
۲۶۸.....	فردیات یا تک بیت ها
۲۹۰.....	شمه راجع به خطرات چهار دهه اخیر زنگی ام

بسمه تعالی

پیشگفتار

(عنی وطن)

بلام خداوند لوح و قلم
حقیقت نگار وجود از عدم

خداوند متعال، خالق قلم، شفّار بی نهایت مهربان و توانا، مالک روز جزا
راسپاس بی پایان و شکرانه بی حد که بر علاوه نعمات زیادی را که
نصیب این بندۀ حقیر و عاجز خود نموده است، باز هم برایم توفیق سروden
اشعاری چند را که در مجموعه های قبلی ام شامل نمی باشد، عنایت
فرموده است.

با کمال تأسف که فر هنگ کتابخوانی در جامعه افغانی ما، علی الخصوص
در بین جوانان خارج از کشور هر روز کمر نگتر و کمر نگتر میگردد، بناء
تصمیم گرفتم که در عوض چاپ نمودن دوباره یک یا چند از مجموعه
های قبلی خود قسمت های از نشریات گذشته را بصورت گلچین شامل
این مجموعه "عشق وطن" بگردانم.

باید متنذکر شوم که تمام اشعار این مجموعه در چندین وب سایت افغانی
ما، خصوصاً در سایت ۲۴ ساعت و سایت گفتمان به نشر رسیده است.

بنده در تمام عمرم از الطاف بی پایان الهی محسوس و شکر گزار بوده و هستم. در این اوخر نسبت کهولت سن و معاذیر مختلف صحی فکر نمی کردم مجموعه دیگری به نشر رسانیده بتوانم، مگر باز هم لطف الهی شامل حالم گردیده و مجموعه "عشق وطن" را که دارم در تدوین و نشر آن مبادرت مبور زم، برایم عنایت فرمود.

اشارة میدارم که در بعضی از صفحات این مجموعه جاهای را که سفید بوده است با مطالب که شامل فهرست نمیگردد، پر نموده ام. در اخیر از خوانندگان گرامی صمیمانه تمذا دارم تا نوافص و کاستی های مختلف شعری، تایپی، املائی و انشائی وغیره این مجموعه را به دیده اغضاض نگریسته و در اصلاح نشر های بعدی آن بنده را پاری نموده و منت گذارند.

تذکر: نظر به مشکلات تخفیکی که دارم، بعضی مطالب این مجموعه علی الخصوص در قسمت دوبیتی ها یا رباعیات و فردیات، بعضی از محتویات این مجموعه تکراری آمده باشد که امید است بنده را معذور دارند.

با توفیقات خالق قلم

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۲، ۲۳، سدنی، استرالیا

بسمه تعالی

ا نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

خلاصه اتوپیوگرافی پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

اینجانب پوهنوال داکتر اسد اللہ حیدری ولدمرحوم حاجی محمدحیدرخان قوم الکوزی، سکونت آبانی، ابیازک ولایت لوگر، بتاریخ دوم عقرب ۱۳۱۶ هجری شمسی، مطا بق ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۷ میلادی، در شهرزیبای کابل دریک فامیل متدهن دیده بجهان گشودم. از همان آوان طفولیت در دامان پرمهر والدین وساشه دینداری آنها و اشتراکشان در محافل و مجالس دینی، علاقمه خاصی به مسائل اسلامی و مذهبی پیدانموده و قبل از سن بلوغ تلاوت قرآن عظیم الشان را با تجوید فرا گرفته و در مجلات تحریم و تکا با قرانت مینمودم.

تحصیلات مکتب را الی صنف نهم در لیسه عالی نجات و تا صنف دوازدهم در مکتب تخنیک ثانوی بپایان رسانیدم. در دوره ابتدائی مکتب در زمرة شاگردان متوسط صنف خود بودم. از صنف هفتم الی نهم لیسه عالی نجات، گاهی اول نمره و گاهی دوم نمره صنف خود میشدم.

از صنف دهم الی دوازدهم مکتب تخنیک ثانوی که همه درس های ما به زبان انگلیسی بود و من در لیسه عالی نجات زبان جرمنی را آموخته بودم، درجه دوم یا سوم صنف را حاصل میگردم. مگر در هرسه سال درجه افتخاری "هانر" را به دست آوردم که نتیجتاً بدون سپری نمودن امتحان کالکور شامل فاکولته انژنیری پوهنتون کابل گردیدم.

در سال ۱۳۴۱ از فاکولته انژنیری پوهنتون کابل با احراز درجه اول فارغ و بلا وقفه بصفت نامزد پوهنالی در کادر علمی همان فاکولته مقرر گردیدم.

برای ارتقاء از نامزد پوھیالی به رتبه علمی پوھیالی، در سال اول کارم در فاکولته انجینیری به دوسفارش نامه یا ریکمند یشن از طرف استادان که با ایشان کار میکردم ضرورت داشتم. در سمستر اول از یک استاد امریکانی بنام داکتر پلپ که استادانت وی در مضمون سروینگ صدوف اول بودم، یک سفارش نامه نهایت عالی گرفتم.

در سمستر دوم که داکتر پلپ بوطن خود بازگشته بود با یک استاد دیگر امریکانی بنام داکتر پلکی که مضمون میخانیک ساختمانی را در صاف سوم فاکولته درس میداد، بصفت استادانت کار میکردم. این مضمون دریک هفته پنج ساعت درس داده میشد. دو ساعت تیوری و لکچر بود که خود داکتر پلکی درس میداد. متابقی سه ساعت آن که برای کارهای عملی و رفع مشکلات کارهای خانگی محصلین بود، پیشبرد آن به دوش من بود.

در اوایل این سمستر یک روز داکتر پلکی بدون اطلاع قبلی در وقت درس دادنم وارد صنف گردیده و تدریس مرا کنترول و مرافقت میکرد. خداوند را شاهد میگیرم که هیچ دروغ و یامبالغه در آنجه تحریر میدارم وجود ندارد.

وقتیکه از تدریس فارغ شده وبطرف دفتر خود روان بودم، داکتر پلکی از تدریس آنقدر خوش و راضی بودکه برایم گفت، حیدری! من هیچ یک از استادانت ها را میتوانم ندیده ام. چون از تو انانی تدریس من یقین کامل حاصل نموده بود و کوچکترین شکایتی از طرف محصلین نیز برایش نرسیده بود، با خاطر آسوده تا آخر سمستر حتی یک بار دیگر از تدریس من خبری نگرفت. در آخر سال که ازوی تقاضا نمودم تا یک سفارش نامه کار آن سمستر را برایم بدهد، هر روزی را به فرمایگذشت زیرا قرارداد کار خودش خلاص شده بود و باید به امریکا بازمیگشت. از آنجانیکه افغانستان در آن زمان برای آنها بمثابه بهشت روی زمین بود و آنها با یک سیار کم، زندگی فوق العاده خوبی داشتند، او میخواست به هر ترتیبی که باشد کار خود را در وطن محبوب ما ادامه بدهد.

از ایندرو باید وجدان خودرا !!! در مقابل خواست های رئیس فاکولته میفروخت، همین بود که با دکته نمودن رئیس فاکولته که خانم امریکائی داشت و شخص دائم الخمر و پسیار متعصب بود، (چون فعلان در قید حیات نمی باشد و رفته تا در محکمه عدل الهی جواب کار های نیک و بد خودرا بدهد، از ذکر نامش صرف نظر شد) سفارش نامه هدایت داده شده تحریر گردید. سفارش نامه داکتر پلکی انقدر خراب و معلواز دروغ بود که از آن بدتر نمی شد چیزی بنویسد. در آخر سفارش نامه خود قرار ذیل نتیجه گیری نموده بود:

اسdaleh حیدری نباید ترفیع بنماید.

اسdaleh حیدری باید از فاکولته اخراج گردد.

اسdaleh حیدری نباید برای تحصیلات عالی به خارج اعزام گردد.

نظر به همین سفارش نامه و تلاش رئیس فاکولته ترفیع پوهالی ام رد شده و در گوشش اخراج از فاکولته انجینیری بودند. من تمام جریان کار خود را با سفارش نامه اولی و با شهادت و قضاؤت تمام محصلینی که در ظرف یک سال برای شان تدریس نموده بودم، ضمیمه عربیضه به رئیس پوهنتون، محترم پوهاند داکتر صاحب عثمان خان انوری تقدیم نمودم. از اینکه در قسمت من ظلم صریح و حق تلفی واضح و اشکار صورت گرفته بود برای ایشان ثابت شده بود. چون از رئیس فاکولته، امریکائی ها و وزیر معارف وقت داکتر صاحب علی احمد خان پویل حمایت می کردند، پوهاند صاحب انوری در اعاده حقوق هیچ کاری نتوانست. بالآخره عربیضم تکرار شده و به پنج قطعه رسید که یکی از آنها علوالی شخص وزیر معارف بود که آنهم بی نتیجه ماند. عقیده هراسخ و بقین کامل دارم که خداوند منان داد مظلومان را از ظالمین گرفتیست.

رئیس فاکولته انجیری با تمام قدرت که داشت نتوانست مرا از فاکولته اخراج نماید. در همان ایام، سنگ تهداب انسٹیتوت پولی تکنیک کابل تازه گذاشته شده بود. پوهاند صاحب انوری پیگانه راه حل این معضله را از طریق تبدیلی من از کادر انجیری به کادر پولی تکنیک برایم پیشنهاد

نموده و از آینده پولیتکنیک برایم توضیحات داده و مرا قانع ساختند.
همان بود که از اول سرطان ۱۳۴۳، تبدیل پاًصفت عضوکادر علمی
انستیتوت پولی تکنیک کابل مقرر گردیدم.

در میزان همان سال غرض تحصیلات عالیتر با اتحاد شوروی
سوسیالستی اعزام گردیده و در حوت ۱۳۴۹ بعد از ختم تحصیلات عالی
واخذ درجه دکترا در رشته ساختمانهای کائکریتی نقویه شده
از انستیتوت انженیری ساختمانی شهر لین گراد آنوقت که از بهترین
انستیتوت های انженیری تمام اتحاد شوروی بود، بوطن عزیزم موقاهه
بازگشت نموده وبصفت استاد مستقل (یعنی ما نند یکتعداً داکتر های
دیگر، ترجمانی و یا استانتی استادان روسی را نگرده ام) در دیپا
رتمنت ساختمانهای صنعتی و مد نی انستیتوت پولی تکنیک کابل به
تد ریس آغاز نمودم.

خداآندمنان راسپاسگزارم، در حالیکه رئیس فاکولته انженیری و
همدانش نمی خواستند که ترقیع نمایم، در کادر علمی بوهنتون بمام و
برای تحصیلات عالی بخارج بروم، مگر هرسه موضوع فوق با وجه
احسن آن نصیبم شد. از تیزس دکتورای خود درشورای عالی دفاع
تیزس ها، آنچنان دفاع نمودم که کم نظیر بوده و تمام اعضاع شورای
مذکور که هیفده عالم برجسته آن انستیتوت بودند، به اتفاق آراء برایم
رأی مثبت دادند (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد).

قرار لایحه ترقیعات علمی آن زمان بوهنتون کابل، کسانیکه با داشتن
درجه دکتوراء شامل کادر علمی میگردیدند، به رتبه علمی نامزد
بوهنتل گرفته مشدند.

مگر از لطف خداوند مهربان و آن حق مسلم که داشتم همان یک سال
نامزدی بوهیالی مرادر عوض یک سال نامزدی بوهنتلی برایم مجرما
دادند و مستقیماً به رتبه علمی بوهنتل پذیرفته شدم.

در سالهای تدریسم درا نستیتوت پولیتکنیک کابل و فاکولته
الجلیری لنگرها، صدها انجیرجوان برای کشور عزیزم تربیه
کردم.

بعد از کودتا ننگین هفت ثور و علی الخصوص بعد از اشغال وطن
محبوب وبی ما لند ما توسط اشغالگران ملحدروسی، آن دشمنان دین
ومیهن ما زیستن در افغانستان خدمت نمودن برای دشمنان دین
و خاننین وطن فروش یعنی خلقی ها و پرچمی هارانگ و عار خود
میدانستم. از آنرو در فکر هجرت افتادم.

مگروری از میهن آبانی کارآسانی نبود. بنا برای مد نی تصمیم
قطعی گرفته نمیتوانستم تا اینکه با استخاره به قرآن مجید از خالق متعال
کمک خواستم. درنتیجه تصمیم هجرت قطعی شده و در تلاش طریق
هجرت بودم. چندین بار کوشش نمودم ولی بی نتیجه بود. یکبار در سال
۱۳۶۲ از نیمه راه در میدان شهر ولایت وردک توسط نوگران
روسها گرفتار و روانه زندان گردیدم. مد نیکماه در میدان شهر
و خادش در ک تحت باز پرسی و توقیف قرارداشتم.

بلا خره از لطف بی پایان و نظر خاص الهی بدون آنکه جباران بتوانند
کوچکترین آزار و اذیت جسمی و یا روحی بمن بر سالند، ازان شکنجه
گاه مظلومان ازاد شدم. مگر تا دوسال دیگر شد بدأ تحت تعقیب قرار
داشتم. با آنهم فکر هجرت را از سرم دور نکرده و در تلاش آن بودم.

بلا خاره نظر به مشیت الهی زمان هجران دوری از زادگاه آبانی فرا
رسید و بتاریخ دهم اسد ۱۳۶۴ (اگسٹ ۱۹۸۵) با فامیل از کابل برآمده
واز راه لوگر و تره منگل بعد از سه شبانه روز سفر بسیار پر خطر داخل
خاک یا کستان گردیدم. مد نیکمال رادریا کستان گذرانیده و در
اسلام آباد زندگی میگردیدم. سپس بتاریخ ۱۶ جولای ۱۹۸۶ از طریق
پروگرام ریفوچی و پژوهشی وارد شهر سدنی در استرالیا گردیدم.

در افغانستان عزیز و در مدت ۲۴ سال که افتخار عضویت در
کادر علمی پوهنتون و انسٹیتوت پولیتکنیک کابل را داشتم، بیست و پنج

اثر علمی نشر شده، شامل مقالات علمی و مدهای درسی از خود بجا گذاشتم که از جمله هفت اثرم در مجلات علمی اتحاد شوروی منتشر رسیده بود.

بر علاوه دو کتاب درسی، یکی در رشته ساختمانها آهنگانگریتی و دیگر آن در رشته ساختمانها سنگی و خشتی بود و مجموعاً در حدود هفت صد صفحه گسترد نرمیشد، اولی را مشترکاً با یک استاد روسی بنام او سکوف یوری ایوانویچ دومی را با یک استاد افغانی بنام غلام مجتبی نورزاده تحریر نموده و اماده چاپ گرده بودیم. در هر دو کتاب فوق الذکر، بنده مؤلف اول بودم. بعد از هجرت از سرنسور شد کتابها مذکور خبری ندارم. احتمال زیاد دارد که خلثیها و پرچمیها نیکه از خیانت به مادر وطن خود دریغ نکرند، کتابها را بنام خود چاپ نموده باشند.

مطابق لا یقه ترقیات علمی پو هنتون کابل در سلطنت ۱۳۵۳ از رتبه علمی پو هنصل به رتبه علمی پو هند وی ترقیع نمودم. در اوخر همان سال بمقصد تحقیقات علمی و کارروی موضوع لازمه برای ترقیع بر تباه پو هنوالی باز هم یک سال دیگر با اتحاد شوروی اعزام گردیدم.

نظر بتعداد آثار علمی نشر شده ام از لاحظ کمی و کیفی می باشد در سلطنت ۱۳۵۶ بر تباه علمی پو هنوال و یک سال بعد از آن بر تباه علمی پو هاند، ارتقا یابم (برای ارتقا الی رتبه پوها ندی فقط ده اثر علمی نشر شده لازم بود).

با کمال افتخار چون حلقه غلامی روسها و نوگران آنها ادرگوش نداشتند و از مخالفین جدی و سرسخت آنها بودم، ترقیات علمی ام بطور بسیار ظالمانه رد می شد. بلا خره با عالم مشکلات و مجادله های زیاد تو ای سیستم در ثور ۱۳۵۹ ترقیع علمی خود را، بعد از سه سال از وقت لازمه آن حاصل نمایم. اما وطن فروشانی که الف در

چگروحدا قل آثار علمی لازمه برای ترفیع را نداشتند، بله های ترفیعات علمی را بصورت اتوماتیک بالا رفته و بربوهرنواں ها و پوهرنداشی مستعجل افزوده میشد.

از نگاه ترفیعات دولتی، در تور ۱۳۶۳ برتبه دوم ترفیع نموده و هیچگاهی غیر از وظیفه مقدس استادی، در کدام پست اداری کار نکرده ام.

در مدت اقا مت یکساله ام در پاکستان به تحریر رساله‌های مخلصه تجوید قرآن مجید و تدریس آن برای یکعدد از برادران مهاجر، در اسلام آباد توفیق یافت.

دراوانل رسید نم به آسترالیا، تدریس تجوید قرآن عظیم الشان را برای یکعدد خواهران و برادران هموطن شروع نموده و برای استفاده هر چه بیشتر علا قمندان، رساله‌های مخلصه تجوید را به نشر رسانید.

در برگزاری واشتر اک محافل و مجالس اسلامی بطور دائم سهم فعال داشته ام. نوشته های اسلامی واشعرا رم در نشریه های مختلف مهاجرین در آسترالیا بنشر رسیده است.

در اپریل ۱۹۹۶ خداوند مثان توفیق آنرا بخشید تا در زمرة مؤسسين انجمان فرهنگي المهدى (ع) در سدنى باشم. در شروع انجمان تعداد اعضای آن در حدود صد نفر بود که همه به اتفاق آراء نوشتن اساسنامه انجمان فرهنگي المهدى (ع) را با طی مرافق قانونی و رسمي ساختن آن به دوش من گذاشتند. با توفیقات الهی اساسنامه انجمان را تحریر و از مجلس عمومی گذشتانده و سپس مرافق قانونی آنرا نیز سپری نمودم.

از همان شروع رسمی شدن انجمان، همه اعضای انجمان بنده را با تفاوت آراء بصفت رئیس انجمان انتخاب گردند.

از اهداف بسیار عمدۀ و اساسی انجمان، خدمت در راه دین مقدس اسلام، تدریس مسائل اسلامی برای اطفال، نوجوانان، و سائرنیاز مندان، تجلیل

و بزرگداشت از ایام مهم و تاریخی تقویم اسلامی، اعماریک مسجد و مرکز اسلامی و کمک های مادی و معنوی به نیازمندان هموطن، غیر هموطن و حتی غیر مسلمان بوده و مبیا شد.

در سال ۱۹۹۹ از لطف بی پایان الهی در جمله کسانی بودم که مسجد و مرکز اسلامی المهدی را بناء و به تاریخ ۲۸ نوومبر همان سال در حضور صد ها خواهران و برادران مسلمان، افغان، عرب و عجم، و نماینده های دولت استرالیا، رسماً افتتاح نمودم. این مسجد زیبا و بزرگ دریک وقت گنجایش در حد و دهشتند نمازگزار زن و مرد را دارد.

در سال ۱۹۹۶ بخواست خدا وند مهریان، توفیق رفتن به زیارت کعبه مکرمه و مدینه منوره را یافتم. این نعمت الهی با ردوم در سال ۲۰۰۵ نصیبم گردید. بزیارات دوازده امام(ع) چندین بار مشرف گردیده ام.

در سال ۱۹۹۸ جزویه راهنمای مناسک حج (فسرده و بیان ساده)، و در سال ۲۰۰۲ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوا موزان را تحریر و به نشر رسانیدم.

در سال ۲۰۰۳ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشان را با نیازه هزار جلد در جمهوری اسلامی ایران بجا اپرسانیده و هزار جلد آن را برای مساجد و مکاتب وطن عزیزم هدیه فرستادم، هزار جلد دیگر انرا در اروپا، کانادا و امریکا و متباقی هزار جلد آنرا به استرالیا ارسال نمودم. هدیه این کتابها را تقریباً به اندازه قیمت تمامش آنها تعیین وعوايد حاصله را وقف مصارف مسجد و مرکز اسلامی المهدی (عج) نمودم.

از شروع تأسیس انجمن فرهنگی المهدی برای مدت ده سال متواتر بصفت رئیس انجمن، خدمتگار هموطن عزیز و سائر مسلمانان بوده و در آگسٹ ۲۰۰۰ انتسبت به معاذیر صحی از عهده ریاست انجمن کناره

گیری نمودم.

در تمام مدت اقا متم در استرالیا همیشه کوشیده ام تا در راه آموزش کتاب الهی، این معجزه‌های ودا نی پیامبر گرامی اسلام، در خدمت اطفال، جوانان و سالمندان هموطن خود، اعم از ذکور و انانث باشم.

جای بسیار تأسف و تاثراست، زمانی که می‌باشد از اندوخته‌های علمی خود هرچه بیشتر از پیشتر برای تعلیم و تربیه اولاد وطن خدمت نموده و حق مادر وطن را حتی المقدور اداء نمایم، هجوم خرس‌های قطبی و نوکران پلید و خانن شان، هزاران عالم و تحصیل کرده، دها قین، کسبه کاران، تا جران و غیره مردمان بیگناه و وطنبرست را یا به فجیعترین وجه به شهادت رسانیدند و یا ما نند من مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نمودند.

از جمله استادان و کارمندان انتستیتوت پولی تخلیک کابل، قرار اطلاعی که بعد از حاصل شد هیجده نفر در لست سیاه بودند که باید گرفتار و سربه نیست میگردیدند. در آن جمله من نیز شامل بودم. نه نفر آنها که شا مل چند استاد بسیار لایق و وطنبرست بود، در وقت ترکی ملعون گرفتار و بدرجه شهادت رسیدند. چون در زمرةه آنان رفقای بسیار نزدیک و صمیمی ام، مرحوم دا کتریم علی صمدی، مرحوم دیپلوم الجنیر عبدالرؤوف حسینی و مرحوم دیپلوم انجیر میر سکندر شاه، شامل بوندند، من هم هر روز انتظار گرفتاری خود را میکشیدم و هر صبحی که از خانه بطرف وظیفه مقدس استادی خود میرفتم، در دل با فامیلم خدا حافظی میگردم که شا بد دیدار آخر ما باشد.

اگر نیغ عالم بجنبد زجا
نبرد رگی تا نخواهد خدا

همان بود که حفیظ لعین، آن شاگرد و فادار، توسط برادران بزرگ شماليش (روس‌ها) به جهنم واصل و با استاد ملحدش ملحق گردید و آن گيرگرفتها قدری کاهش یافته و جلادان وطن فروش دیگر بسراج مانیا مدد.

و سیعنه ایل زلشواب ایل زلشواب یزقابیون، و بزوی خوا هند دانست هنالمان که بازگشت شان بکجا است. سوره مبارکه الشعرا.

چور زمان وظلم بزیدان از وطن
بیرون فگند تا که بسویم زهر یار

از دوران تحصیلات در اتحاد جما هیرشوری سابق راجع به دو مسئله که بنظرم قابل تذکر میباشد، اشاره مختصری می‌نمایم:

در میزان ۱۳۴۳ شمسی غرض تحصیلات عالی در زمرة چهل و هشت افغان دیگر به اتحاد شوروی اعزام گردیدم.
سال اول را براى اموختن لسان روسی در تاشکند مرکز ازبکستان گذشتندیم. بعد از اتمام دوره لسان نظریه فیصله وزارت تحصیلات عالی شوروی سی و دوم محاصل افغانی بجمهوریت های اروپائی آنکشور تقسیمات شده و متباقی شانزده نفر شامل بندۀ در تاشکند ماندیم. هیچ یک از این جمله به ماندن در آنجا راضی نبوده و همه عهد و پیمان نمودند که در آنجا درس نمی خواهند و بايد آنها نیز در فست های اروپائی تبدیل گردند، مگر با کمال تأسف هیچ یک از برادران افغانی درباره اقدامی نگردند، تنها بندۀ بودم که برای دو ماہ در تاشکند و ما سکو در حال مجادله بودم. ضم عریضه مفصلی فوتونکا پی نتائج سه ساله مکتب تحقیک ثانوی و چهار ساله فاکولته انجینیری خود را خدمت مرحوم

جنرال عارف خان سفیر کبیر افغانستان در ماسکوار سال نمودم. مرحوم عارف خان از طریق ریاست کلتوری افغانستان در ماسکو برای تبدیلی ام کوشش نمودند. با وجودیکه وزارت تحصیلات عالی عالی برای ایشان وعده تبدیلی را داده بود، مگر باز هم بنده را تبدیل نگردند. یکماه در حال بی سرنوشتی در تاشکند گذشت، مجبور شدم به ماسکو بروم. در آنجا با مشکلات زیاد خود را پلزد معین وزارت تحصیلات عالی شوروی (قسمت خارجی ها) رسائیدم، هر قدر باوی صحبت کردم بی نتیجه بود و آن فرعون برایم گفت که اگر میخواهی تحصیل نمانی غیر از تاشکند جاتی دیگر برایت نیست.

بنده بر افروخته شده و پاسپورتم را بشدت بروی میزش زده و گفتم ویژه و تکتم را بدھید دوباره افغانستان میروم و در تاشکند درس نمی خوانم. وی برایم گفت برو توکت خود را از سفارت خود بگیر. از آنجا مستقیماً نزد مرحوم عارف خان که راستی یک انسان وطن پرست بود رفته و از همه جریان ایشان نرا مطلع ساختم. مرحومی که از این تلاش ها و ایستادگی من بسیار خوش آمده بود، برایم گفتند "برو پسرم اگر تا فردا همین وقت تبدیل نگردیدی، نام خود را عارف نمیگذارم".

فردا همان وقت که خدمت ایشان رفتم، برایم گفتند که وزارت خارجه شوروی، شهر های ماسکو، لینن گراد و کیيف را برایم پیشنهاد کردند و من شهر لیننگراد را که دارای مؤسسات تعليمات عالی بهتر و مردمان

با کلتور میباشد انتخاب کردم. برو توکت سفر خود را از ریاست کلتوری بگیر و فردا در استیشن قطار آن شهر از طرف موظفین استیتوت انженیری ساختمانی لینن گراد ترا اسقبال خواهند نمود. همان بود که سر ال جام بعد از آن همه مشکلات موفق گردیده و در پیکی از بهترین استیتوهای انженیری ساختمانی تمام اتحاد شوروی به تحصیلات خود ادامه دادم.

تقریباً ترا مدت دو سال مشغول درس های آماده شدن برای دوره دکترا بودم. بعد از گذشتاندن امتحان های لازمه شامل دوره دکترا گردیدم.

نظریه مقررات آنوقت وزارت تحصیلات عالی اتحاد شوروی، تمام محصلین در سراسر آنکشور، منجمله کسانیکه برای دکترا خودکار میگردند، مجبور و مکلف بودند که فلسفه لعنتی مارکسیستی و لینینستی را مخترع از آن امتحان بدهند. من با دو محصل هندی که آنها هم مشغول کار دکترای خود بودند، تصمیم گرفتم که چیزی را که به آن عقیده نداریم، وقت خود را برای آموختن آن ضایع نمی نمانیم.

از تصمیم خود به اشخاص مریبوطه خبردا دیدم. هر قدر آنها پافشاری نمودند ماهم جدی تر جواب رددادم. بالاخره مارا گفتند که صرف برای دوماه، هر هفته برای یکی دوسا عت استاد مریبوطه برای شما لکچرمیده دو شما تنها گوش داده و به هیچ امتحان مجبور نمی باشد. با این فیصله موافق نموده و خود را از شر فلسفه ملحدین خلاص نمودیم.

با آنکه بدله یک محصل عادی از جمله صدھا هزار محصل خارجی در آنکشور بود مگراولاً^۱ تکایم تنها و تنها به خداوند قادر و تو انا، ثالثاً داشتن استقلال وطن عزیزم و ثالثاً استقامت و پیداری در مقابل زورگویان، مرادر هر دو مسئله فوق، که ظاهر غیر ممکن بود، موفق و پیروز گردانید.

”هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام“

خجالت ابدی با دپروطن فروشان و نوگران بیگانه ها که چهار روزی به اریکه قدرت در میهن عزیزم را تکیه زندگولی در حقیقت اختیار نوشیدن قطره آبی راهم نداشتند.

هیهات من المذله

پنده در ۱۳۴۲ هجری شمسی با دختر ما مایم، مرحوم عبدالله خان،

وکیل مرا دخانی در کابل ازدواج نمودم. از لطف بی پا یا نهی از ثمره^۱
این ازدواج سه دختر و سه پسر دارم. همه دختران و پسرانم ازدواج کرده
اند و الحمد لله مسلمان و با تحصیلات عالی میباشند. از آنها یازده پسر و یک
دختر، نواسه دارم.

از اوایل هجرتمن تا حال خودم با همسرم، دو دختر و سه پسرم با
تعداد زیاد اقا رب نزدیک، دوستان و خویشاوندانم در شهر کمپبلتون در
حومه سنگی و قریب هم زندگی می نمانیم که در عالم غربت اینهم یکی از
نعمات الهی نصیب مان گردیده است. یک دخترم با فامیلش در امریکا
زندگی دارد.

هوا هوای خوش و هم فضای فضای خوش است
ولی چه سود که از کوهسار خود دورم

از کار و کاریابی در آسترالیا و در رشتۀ مسلکی خودم باید بگویم که با وجود
قبولی دیپلوم دکترای بنده از طرف مقامات مریبوطه آسترالیا، مگر بجز
از مدت شش ماه در سال ۱۹۸۷ و آنهم بصفت یک انژنیر تازه فارغ شده از
تحصیل در یکی از دفاتر دولتی مربوطات سنگی کار نموده ام. در این دفتر هیچ
کس نمیانست که من در رشتۀ انژنیری ساختمانی حایز درجه دکترا می
باشم. بعد از سپری شدن این شش ماه هر چند تلاش و گوش نمودم کدام کار
کار مسلکی نیافرتم زیرا سه عامل که در کاریابی اینجا جنبه منفی داشت من
دارم ای همه آن بودم. سلم نزدیک پنجاه سال بود، دیپلوم دکترا داشتم و عدم
داشتن تجربه کار در محیط آسترالیا به هر صورت خداوند میان را بی
اندازه شاکرم که اگر مشغول کارهای مسلکی و در فکر اندوختن مادیات
میشدم، وقت خدمت گذاری در راه دین مقدس اسلام و هموطنان عزیزم
رالعنی داشتم.

یک نعمت دیگر الهی که نصیبم شد، شروع به سروden شعرو شاعری بود
که در سن شصت و دو سالگی آغاز نموده و رفیق و مؤنس اوقات فراغتم گردید

سفرهای که در طول زندگی خود نموده ام قرار دیل است:

الف:- در داخل افغانستان عزیز:

چندین بار در زمرة استادان پوهنتون و پولیتختیک برای اخذ امتحان کانکور پوهنتون و یا بصورت شخصی به ولایات پکنیگا، خوست، ننگرهار، لغمان، قندهار، هرات، بغلان، بلخ، قندز، پروان، غزنی و فاریاب سفر نموده ام.

ب:- خارج از وطن عزیز:

از جمهوریت های اتحاد شوروی سابقه، به جمهوریت های ازبکستان، تاجکستان، قرغيزستان، روسیه، اوکراین، گرجستان، استونیا، لیتوانی و مولداوی سفر نموده ام. بر علاوه به آلمان شرق و آلمان غرب سابقه، جمهوری اتحادی آلمان، بولند، کانادا، ایالت متحده امریکا، عربستان سعودی، عراق، سوریه، بحرین، ایران، پاکستان، هندوستان، مالزی و سنگاپور سفر گرده ام. در استرالیا به ایالت های نیو سوت ولز، وکتوریا، کوینزلند و استرالیای غربی سفر نموده ام.

از جمله لسانهای که میتوانستم تکلم و یا استفاده تحریری نمایم لسان مادری ام "دری" زبانهای پشتو، عربی، انگلیسی، روسی و یک اندازه لسان المانی المانی بوده است.

با تأسف که نسبت عدم استفاده بالغ بر سه دهه و کهولت سن قسمتی از این لسانها فراموش گردیده است.

آثار نشر شده و غیر نشر شده

الف:- از آثار علمی که قبل از ترک اجباری وطن عزیزمان از خود بجا گذاشته بودم، در فوق اشاره نموده ام که به تکرار آن لزومی نمی بینم.

ب:- آثار نشر شده برون مرزی بندۀ عبارتند از:
خلاصه، تجوید چاپ سدنی،

راهنمای مناسک حج (فسرده و پزبان ساده) چاپ سدنی.

تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوآموزان چاپ اول سدنی.

تعلیم قرآن عظیم الشان برای نوآموزان چاپ دوم ایران.

برگ سبز، مجموعه اشعار، چاپ سدنی.

فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ اول ایران.

مختصری از تعلیم تجوید قرآنکریم، چاپ اول ایران.

فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ دوم ایران.

فاطمه، ز هراء (س)، شمه از ولادت تا شهادت، چاپ سدنی

گزیده مقالات مختلف، چاپ سدنی.

قلب آسیا، مجموعه اشعار مختلف، چاپ سدنی.

گزیده اشعار، چاپ سدنی.

منتخب سروده ها، چاپ سدنی.

دردها و رنج های وطن، چاپ اول سدنی.

دوبیتی ها یا رباعیات، قطعات و تک بیت ها، چاپ سدنی.

کلیات اشعار، جلد اول، چاپ اول، چاپ سدنی.

کلیات اشعار، جلد دوم، چاپ اول، چاپ سدنی.

کلیات اشعار، جلد اول، چاپ دوم، چاپ سدنی.

کلیات اشعار، جلد دوم، چاپ دوم، چاپ سدنی.

مجموعه شعری یاد وطن، چاپ سدنی،

بر علاوهه آثار و مجموعه های نشر یافته، فوق، مجموعه شعری "عشق

وطن" که انشا الله تا دو یا سه ماه آینده به چاپ خواهد رسید.

اثار فوق از سال ۱۹۸۸ الی سال ۲۰۲۱ وقتاً فوقتاً به نشر رسیده است.

بر علاوه اشعار، مقالات و دیدگاه های بندۀ که از طریق وب سایت ها و نشرات چاپی مختلف، منجمله سایت های گفتمان، کاتب هزاره، ۲۴ ساعت، رهروان، روزنامه، کابل ناتهه، افغان جرمن، شعر افغانی، هفته نامه و زین افق،

هفته نامه وزین امید در امریکا، مجله‌های رسانا، مجله‌های کلبرگ، مجله‌های افتاب،
نوای فر هنگ، ایس مهاجر، شعر افغانی و گوگل پن Shr ر سیده است، از سه
هزار، فزونی می‌کند.

همچنان مضمونی تحت عنوان "دوجهره بشردوستی روس‌ها"
(بزبان انگلیسی) که دریک مظاهره بزرگ افغانها در مقابل قنسی‌گری
شوری در سذجی بخوانش گرفتم و برای چاپ به بعضی اخبار‌های مهم
سذجی داده شد که متأسفانه نظر به محتوای کوبنده آن نشونگر نشد. اپریل
۱۹۸۷، سذجی.

والسلام

پو هنوا ل دا کتر اسد الله حیدری
۲۰۲۴، ۲۰۲۰، سذجی، آسٹرا لیا

خداوند کریم و رحیم

بنام خداوند جان و جهان
که پاشد علیم از عیان و نهان
حیات و ممات جهان دست اوست
نگهدارنده بی ستون، آسمان
به لحظه کند، پادشاهی گدا
گدایی کند پادشاه، ناگهان
خداوند حکیم و کریم و رحیم
که گفته، لاقنطو، رحمت مان
خدای منّقم، در روز جزا
بگیرد داد مظلوم، از ظالمان
یتیمان بی سرپرست وطن
شگایت بدارند، زفر عونیان
یقین ما بودکامل از لطف حق
که روزی شود آزاد، افغانستان
"الهی همان کن که پایان کار"
که گردد" حیدری "زلطفت شادمان

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
سالی ۱۳۹۰، ۲۱، ۳، ۹

بسم الله الرحمن الرحيم

به بوسه گاه پیا میر، لیان پاک حسین

مناجاتیه

بزرگوار خدایا! به قاف قرات
به میم نام محمد «ص» به یاری پردازت
به عرش و فرش و به کرسی، هم بلوح و قلم
به با اسمله تاسین ختم فرقانت
به حای اول نام حسین و نام حسن
به فای فاطمه و عین شاه مردانت
به عین عابد سجاد و بای باقر دین
به جیم جعفر صادق به رأ رحمات

به کاف کاظم و رارضا خداوند
به نوح و آدم و عیسی، همه رسولات
به میم و تای نقی و به عین و نون نقی
به عین عسکری و میم شاهدواران
به حق خون شهیدان کربلای حسین
که در ره تو نمودند، جان به قربان
به روی گشته گبود سکینه، از سیلی
به بازوan بغل بسته اسیران
به اهل بیت حسین، آنکه روز عاشورا
شدند سپند عدو، زانش لعینان
به پا های پرازخون طفلگان حسین
زخارهای مُغیلان دشت و دامان
به خاک پاک رقیه که در خرابه شام
سپرد جان عزیزش، به حن سپحان

به دست های بزیده، ز جعفر ثالی
به معجزه سر زینب، ز راه احسان
به آه و اشک یتیمان کشور افغان
به ابرهای بهاری، نزول باران
به سوز و درد دل مردمان آن سامان
به رنج های فقیران و مستمندان
”به سیم سوزن. مژگان و ریشه رگ دل“
که دوخت حضرت زهراء، قبای مهمنات
به راد مردمان، مسلم ابن عقيل
به طفلكان وی و جورهای، زندان
به بوسه گاه پیا میر، لبان پاک حسین
که زدیزید پلیدش به چوب خزران
ببخش حیدری را، از کرم خداوندا!
که است بلده بیچاره و پریشان

روابدارورا از گرم، توجیه حاجت
به آبروی حبیبیت، به نور قرائت
به وقت دادن جان، بر سرش رسان ازلطف
محمد و علی و فاطمه، امامانست
به ظلمت شب قبر، ای کریم بندۀ نواز
گشاور ادر رحمت، زیاغ رضوانست
به روز حشرکه باشد، بر اش روز حساب
به داد وی بر سان، پا غفورا غفرانست

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰ اپریل ۲۰۰۰، سندی

بندۀ بیچاره

خداوند! بحق روزه داران
به آه و ناله شب زنده داران
به زهراء(ع) دخت مظلوم پیامبر
چو پهلویش شگست، از ضربه در
به حق مرتضی، ساقی کوثر
که در محراب خوردش، ضربه برسر
به حق چهارده معصوم پاکت
به حق بندگان سینه چاکت
به حق آنهمه پیغمبران
به مهدی(عج) منجی اخزمانت

به حق جمله یا کسالت، خدا یا!
به سی پاره زقرارانت، خدا یا!
به عباس، آن علامدار دل اور
شہید کربلا، از تیر و خنجر
به طفلان حسین، خشکیده لب ها
ز جور ظالمان، از کین اعداء
به روی خورده سیلی سکینه
ز بیداد و چفای اهل کینه
به سرو قامت اکبر، که مادر
فرستادش دهد، در راه حق سر
گندیاری پدر، آن شاخ شمشاد
بریزد خون خود، از تیغ بیداد
به اطفال بتیرم ملک افغان
زنان بیوه بی اب و بی نان

به آن اه‌وی گم ننموده بره
به باران بهاری، قطره قطره
بکن افغانستان، آزاد و شادان
پتیماش نما، سرور و خلدان
محبائش نما، مفر و ق نعمت
به خصمش کن توان دنیا، قیامت
خدایا! کن قبول، درگه خویش
دعای بندده بیچاره خویش
بکن عفو گناهان، حیدری را
سزاوارش نما، این سروری را

شب ۲۳ ماه مبارک رمضان

۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

غريق معصيت

يا رب مرا به نفس خودم وارها مکن
اين بندوه حقير خود از خود جدا مکن
با آنكه من ذليل و غريقم به معصيت
فردای حشر زلف و کرم روسياه مکن
خود واقفي که چشم اميدم بسوی توست
نوميد من زرحمت اي کيريا مکن
هر روز توبه کردم و بشکستم از جفا
يا رب مرا به خرم و جفايم جزا مکن
هر چند گناه خود نتوانم شمار کرد
محروم من زبخشش و عفو، خالقا مکن
هستم ز دوستان محمدواهل بيت(ص)
دل را زمهرساقی کوئرجلا مکن

گفتی دعا کنید که اجا بت کلم دعا
از من دریغ. وعده خود، خالقا مکن
تا داده ئی توجان در این دهر بی بقا
محتاج من به غیر خودت ای خدا مکن
دروقت مردم، بر سان بر سرم علی (ع)
جان دادنم تو سخت به شاه کربلا مکن
برآ بروی آن همه خاصان در گه ات
افغا نسبتان مان به پلیدان رها مکن
در آخرت که روز حساب است ز حیدری
بر مصطفی معاصی وی بر ملا مکن

پوهنواں دا کتر اسدالله حیدری

۲۲ جلوه‌ی ۲۰۰۷ ، سد نی

استقبال از شعر حضرت مولانا با مطلع:

ای خدا این وصل راه هر ان مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن

درد بی درمان

درد بی درمان بود، دوری وطن
ای خدا! این درد بی درمان مکن
دوستداران وطن در غربتند
دشمنان میهند، شادان مکن
آهوان کشورم رم کرده اند
انجه بر جاست، طعمه، گرگان مکن
از سر لطف و صفات بی نیاز
مللکان بی پدر گریان مکن
سرزمین ما خرابه گشته است
ملک افغان را دگر، ویران مکن
کشورم اشغال دست ظالمان
تیغ ظالم را دگر بیان مکن
مردم بیچاره افغان زمین
جور بی حد دیده اند، لالان مکن
ملک مارا خرم و آباد دار
خلق مظلومش، سرگردان مکن
جمع و شمع ملت مارا لطف
در پناهت دارو بی سامان مکن
و آن دروغین دوستان میهم
روسیاه گردان، خوش و خندان مکن
میهن ما کاشیان خلق ماست
اشیان ویران و خلق حیران مکن
بهر آزادی کشور خالقا!
منجی اش آخر رسان پنهان مکن

"حیدری" را بخش زلطفت ای کریم!
کیفرش زین کفته هاش، بر حمان مگن

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۰، ۱۶، ۱۷ سالی

مجران وطن

زهجران وطن، گشته دلم تنگ
شب و روزم به یادت، شد هم آهنگ
وصالت گرنگردد، قسمت من
بَرم این آرزو را، تالحدستنگ

۱۲۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

اشیان من

گردم فدا ی نام تو، ای عزّ و شان من
ای میهن عزیز من، افغانستان من
مرغ شکسته بال و پرم، در جلای تو
حاکم بسر، اگر نشوی، اشیان من

۲۶ جو لای ۱۹۹۹، سدنی

مرگ در غربت

مرگ حق است کی توان از آن فرار
ای خدا! این مرگ، در هجران مکن

مردم بیچاره ام تخم سپاه
دور هم دار، از گرم پاشان مکن

خاندان میهنهم را ای کریم
حاکم ملت در آن سامان مکن

دوسندازان وطن در غربت اند
مرگ شان در غربت و هجران مکن

جمع ما دارند، مرضیان علیل
ده شفاه از لطف و جمع ویران مکن

قلب هایمان، زغم افسرده است
چشم های دوستان، گریان مکن

تابه کی اوارة ایم، دور از وطن
ای خدا! مارادگر نالان مکن

ملت مارا بگردان متحد
نشمان میهنهم شادان مکن

ملک ما اشغال دست کافران
تبغ کافر را، دگربازان مکن

کشور ما، پایمال ظالمان
میهنهن مارا، دگرویران مکن

بهر آزادی آن میلوی ما
منجی اش آخرسان، پنهان مکن

گر بهرد "حیدری" دور از وطن
از گرم خاکش، تودر هجران مکن

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۰، ۰۴، ۱۷، سدلی

پسمه تعالی
دعای توفیق
(منظوم)

خداوندا مرا توفیق طاعت
به دوری گناه، از لطف و رحمت
نما در صدق، قصد و نیّتم را
شناسم آنچه لازم، خرمتم را
گرامی دارمان، در استقامت
هدایت دارمان، در علم و حکمت
نما دل هایمان لبریز عرفان
زلطفت باللهی، حی رحمان

.....

زبان های مان بدار بر استگونی
عزیزمان بدار در خیر جوئی
غذای مان نما آنچه حلال است
بگیری دست مان، حد کمال است
نگاه دار دیدگان، از هر زه دیدن
بیندی گوش مان، غبیث شیدن
تفضیل بر عزیزان، پارسانی
مداوم دارشان، در خیر خواهی

.....

به برداش آموز، سعی لازم
برای سامعین، یند مداوم
بکن مرضای اسلام را شفایا
به اموات مسلمان، رحمت تاب

به پیران ده وقار و عزت نفس
جوانان را به توبه، از گناه بس

.....

زلطفت ده زنان را، عفت و شرم
توانگررا بدء از لطف، دل نرم
که دارد بذل خود بر مستمندان
قناعت لطف نما برینوایان
نما پیکار جویان را، سرافراز
اسیران را رها، از قید و بند ساز

.....

زمامداران بدار، عادل ۋىلسوز
كە دارند بھر ملت، رحم هر روز
الھى حاجيان وزانان را
برکت ده خدایا اجملگان را
موفق گن همه رالچە واجب
زاعمال حج و عمره مراتب
زلطف و رحمت خود پادشاه ھا
که هستى بهترین، مهریان ھا
نمائى "حیدری" را غرق رحمت
نجاتش ده كريما، از عقوبت

پوهنواں داکتر اسدالله حيدری
۲۰۱۹، ۵، ۱۳، سىلىنى
(ھفتم ماه مبارڪ رمضان)

به کعبه تولد، به مسجد شهید

شیرپورد گار(ع)

علی، حبدرآن شیرپورد گار
سپه داردین، صاحب ذوالفقار
علی، بوالحسن همسرفاطمه
لقب صفدروشاه دلدل سوار
وصی محمد(ص) پس از رحلتش
امام اول، او زهشت و چهار
در شهر علم محمد، علی
نشاید رسیدن، به شهر از دوار

سلوی سلوی، بگفتی علی
که دارد چنین چرنت و اقتدار
به دنیا به حکمش، بگردد زمان
به عقبی قسمیم جنان است و نار
علی، مرهم درد بیچارگان
برای غریبان، علی غمگسار
علی، مشکل آسان هر مشکلی
علی، شیریزدان به هر کارزار
زجانبازیش مشرکان شده‌لاک
زعد لش بود دین حق، استوار
به کعبه تولد، به مسجد شهید
ندیده به مثلش، دگر روزگار

به تقواندیده جهان مثل او
نمایشش، دانما پیشمار
لמודی عبادت به پزدان خویش
به دور از نظرها به شب های تار
شب قدردا رد، چونسبت به او
یکی سجده آن شب، به از سی هزار
حق علی، ای خدا وندگار!
بده حیدری را، توآن افتخار
علی را همیشه کند، پیروی
به راه علی، جان نماید نثار
۱۶ اکتوبر ۲۰۰۳، فورت کالنر
امریکا

بسمه تعلى
طبیب دردمندان

ای طبیب درد مندان یاعلى !
ای آنیس ۷ستمندان یا على ا
لام زیبا یت على شیرخدا
در دو دنیا، مشکل آسان یا على !
دوستانت هر کجا خوارو ذلیل
نابه کی حال پریشان یا على !
از جفا ی طالمان ملک خوش
گشته ایم ما خانه ویران یا على !
ملک افغان را نمودند پایمال
سرخ از خون شهیدان یا على !
دوستان او اره و دور از وطن
گیرد، دست بی نوایان یا على !
حق زهر اهم سرت، دخت رسول
یک نظر برما غریبان یا على !
یا على بودی بتیمان را بدر
هم پرستار مریضان یا على !
بهر عباس و حسین وزینب
رس به داد ملت مان یا على !
از عدالت شهره گشتی درجهان
وزشجاعت شیریزدا ن یا على !
درجہاد کافران دادی نشان
بیشگ هستی، شاه مردان یا على !

خدا لایقت کرده است ذو الفقار
 نشانی، تو از بی نشان یا علی!
 به گلزار خلقت کرد گار
 توا عجوبه، گلستان یا علی!
 برادر ترا خواند ختم رُسل
 امامی، توبرانس و جان یا علی
 چگونه توان وصفت ای پادشاه
 که بالاتری از گمان یا علی!
 زخُب تو نقشی به دلهای ماست
 ز سیمای ما، آن عیان یا علی!
 چو خصمت به شمشیر گین زد ترا
 برفت عدل و داد از جهان یا علی!
 خدا کرده لعنت بران بی حیا
 این مُلجم، اخ شیطان یا علی!
 یا علی داریم خوف از روز حشر
 زانکه مانیم غرق عصیان یا علی!
 وقت جاندا دن به داد مان برس
 قبض روح را سهل گردا ن یا علی!
 "حیدری" از دوستان مُخلص است
 ازلقا یت، شاد گردا ن یا علی!

یوهنوال داکتر اسدالله "حیدری"
 ششم دیسمبر ۲۰۰۶ ، سندی

گریلای حسین (ع)

مرا ببخش خدا یا! به مدعای حسین
به بلبلش علی اصغر، که شد فدای حسین
چه افتخار گراز لطف، خالق منان
کند سرمه، چشم، رخاک پای حسین
گریست آدم و حوا و نوح و ابرا هیم
چو بر زمین فتاد، پیکر رسای حسین
"تو خواه خنده کنی، خواه گریه مختاری
ملک زند به سرو سینه، از برای حسین"
کند نظاره رحمت، خدای عز و جل
به هر کجا که بُود ماتم و عزای حسین
نگرد شرم ز ز هراء، دخت پر غم بر
هر آن که آتش کین زد، بخیمه های حسین
نباشد ش به قیامت، شفاعت احمد
ورا که بغض بورزد، به قبلگاه حسین
به سرو قیامت اکبر، که مادرش لیلا
بداد جان عزیزش، بر وفای حسین

اگرچه حیدری غرق است، در گناه پارب
ببخشش از سرشُفت، بر ولای حسین
روامدار رود، خالقا! به خاک سیه
که دارد آرزو و شوق کر بلای حسین
رود به گربه‌بلا، جان خویش بسپارد
به زیر قبه، زرین و چانفرزای حسین
نماز لطف و کرم، پادشاه کون و مکان
تو خاک بنده عاصی، به نینوای حسین

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

دهم اپریل ۲۰۰۰، سد نی

قهرمان کربلا

خواهر شمد پده شاه شهیدان، زینب است
دختریاک و غیرور شاه مردان زینب است
آن زن والا گهر، آن قهرمان کربلا
پاسدار گود کان وهم اسیران زینب است
گرچه جوربی شماری، دیده است آن قهر مان
دست گیر ناتوان و مستمندان، زینب است
چهار طفیلش شد شهید راه حق در کربلا
کس ندیده بهر طفلان، جشم گریان زینب است
گرحسین جانش فدائی راه جانان کرده است
لیک اهداف حسینی را، سخن ران زینب است
آنکه داغ شش برادر، دیده است در نینوا
کرده صبر و هم نموده، شکریزدان زینب است
درا سیری و سفر، از کربلا تا شهر شام
گاه پیاده گه سوار ناقه عرب یان زینب است
برسر نیزه چودیدی، رأس پر خون حسین
سر محمول زد که خونش شد بجریان زینب است

در جوانی شد خمیده، قامت آن دلخواه
ز آنکه شد مسکن گزین در کنج ویران زینب است
چو ب خیزان پژید، کامد به لب های حسین
از جفا کاری دهر دون، پریشان زینب است
از سخن رانی خود، بی بی به دربار پژید
پایه های ظلم وی بنموده، ویران زینب است
گر خدا بخشید به محشر، حیدری را از کرم
نیست جای شبه، چون از دوستان زینب است

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۶ نوامبر ۲۰۰۳ دیترویت، امریکا

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

باری اندرگس نمی بینیم، باران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران راچه شد؟

جانیان مسند نشین

با رالها ملک ما و شیر مردان راچه شد
آن صفائ مردمان حق پرستان راچه شد
روبهان گشتند شیرو جانیان مسند نشین
قاتلان بلموده عفو خویش، وجودان راچه شد
خانان باهم قسم بستند در تاریخ ملک
آن گذشتن هاز جان در راه جانان راچه شد
ملت افغان شده تشنه بخون همد گر
آن محبت هاوالفت، بارو باران راچه شد
گرگ وجانی، قاتل و قصاب کردند انتلاف
آن عدالت ها و انصاف، حق شناسان راچه شد
گشت ملک ما خراب از دست بی دیان دون
اهوان رم کرده اند، خیل غزا لان راچه شد
قتل های انتشاری از کجا گشته روا^۴
اعتقاد ظالمان از روز بُرسان راچه شد
بسکه افزون شد به ملکم چهره اهریمنان
هر طرف زاغ وزغن، آن عذر لیبان راچه شد
د شملان دین ما گردیده اند با دار ما
غیرت افغانی و شیران میدان راچه شد*

گشت غارت موزه کابل هم اثار عتیق
 لا جورد ملک ما اعل بد خشان راجه شد
 گشته ویران لوگرو کابل، غزنی و هرات
 با میان و شاهکار روزگاران راجه شد
 رشوه و رشوه ستانی گشته امری اشکار
 نرس از روز حساب حی سپحان راجه شد
 خون مظلومان بریزند دور از ترس و هراس
 آن ترخ ها و شفقت بریتیمان راجه شد
 حق مردم میخورند چون جرمه آب روان
 عدل والاصاف و مروت دوستداران راجه شد
 خشک سالی های پویم در چلن و ضع خراب
 بُرد از بین حاصلات و برف و باران راجه شد
 رانده شداواره گان مان با جورو چفا
 خرمت همسا یگان و حکم قرآن راجه شد
 ده هزاران پیرو بربنا زنده بنمودند به گور
 کن نگرده تعزیت آن غم شریکان راجه شد
 تا به چند صبر چفاها، یک نظر از رحمت
 با الهی! سرلوشت ملک افغان راجه شد
 ای خدا! تا کی بسوزم از فراق میهم
 دامن پیر مهر مادر، جان و جانان راجه شد
 "حیدری" اسرار خالق رانمی دانی خموش
 کن دعا وقت سحر، تا چرخ دوران راجه شد

پو هلوال داکتر اسدالله حیدری، پلجم جون ۲۰۰۷، ستدی

* - مرحوم استاد قاسم در دربار اطیححضرت امام الله خان هازی و در

حضور سطیر الگلوس خوانده بود:

گرندانی خبرت الفانیم چون به میدان امدو میدانیم

مادر وطن

هر آنکس میهنش افغانستان است
همه افغان وازیک بوسنان است
اگر ترکمن بود ازبک، هزاره
همه زیبا گلی یک گلستان است
قزلباش و بلوج، بشتون و تاجی
همه با هم برادر، جسم و جان است
نفاق سنتی و شیعه، برادر
زنبرنگ های شیطان زمان است
اگر خوب وطن، داری تو بر سر
نگونی سنتی و باشیعگان است
ندارد آنکه بدخواهی، به کشور
به هندوی وطن، هم مهربان است

نباشد افتخار قوم بر قوم
همه مخلوق دادار جهان است
ندارد بر تری، ابیض برآسود
که شرطش در کلام الله، بیان است
به تقوای بر تری حاصل بگردد
نه بر رنگ و نژاد و نی زیان است
اگر ره رو شوی، در راه یزدان
خوشای، جایت بهشت جاودان است
به خبل الله، توسل جو عزیزم
تفرق نهی واضح و عیان است
نگاهی با بصیرت کن، به میهن
چنین وضعش به ملت، بس گران است
از این جنگ و بلای خانم انسوز
پتیمان وطن، بی آب و نان است

خدا را هموطن! دستی بهم ده
ترا مادر وطن، خواهش چنان است
نمایمین امنیت، به کشور
که بی امنی خودش، پکسرزیان است
بگن خُنثی، تو مگر دشمنان را
که دشمن در لباس دوستان است
بر زن گوبنده مشتی بر دهانش
که باشد یادوی، تاین جهان است
تمنا "حیدری" دارد، الهی!
رسانش بروطن، چون ناتوان است
بگن خاکش تو در دامان، مادر
ورا، این آرزو، در دل نهان است
پوهن وال داکتر اسدالله حیدری

۱۱۳۰۰۲، سدلی

زبان حال برهان الدین به سیاف

بداد برهان به سیافش پیامی
بیا اینجا منم در انتظارت
به برزخ صدهزاران مارو عقرب
چو من باشند همه خدمت گزارت
به یادت است، از مظلومان میهن؟
همه قتل و قتل بود شغل وکارت
به زورت خصب گردی، ملک مردم
نمودی گل پغمان در حصارت
ریاست خواهی، اما غافل هستی!!
زروزبازخواست کردگارت
چو من رسواشوی، دردین و دنیا
ملک های عذاب در فکر کارت
زراندوزی، به دنیای دو روزه
نیابد همچومن، هیچش به کارت
چه عبرت داری از صدام خونخوار؟
زقذاقی، امین همدیارت
بچشم سرندیدی حال کارمل؟
تره کی، ناجیب همقطارت

شود روزی جوانی انتحاری
کند سوی جهنم رهسپارت
در آنجا ذور هم باشیم رفیقان
که کردیم ملک مان ویرانه وارت
زیکسو دوستم و، دیگر خلیلی
بوند"کوروکر" همیهمانه دارت
ز حکمتیار بی رحم جفا کار
تو بهتردانی، از همکسب و کارت
چه گوییم از خیانت های حضرت
فروخت اردوی کشور، چند دلارت
خلاصه آنکه یاران جنایت
همه نوشیم "حتمیم" آن دیارت
جهنم جای مان باشد همیشه
بداده و عده اش را کردگارت
ز بعد تو به عیاشی گند صرف
همه اخلاف، که بوند دوستدارت
اگر هستی تو هوشیار ای ستمگر!
بخواه عفو، از خدا و همد پارت
گذر از این هوس های ریاست
مکن بیشتر خودت را شرمسارت

همه اموال غصیی را به خاوند
رسانیده، سبک گردان توبارت
مشوغره به این جاه و جلالت
که فانی بوده و ناید به کارت
زقتل عام که گردی تو، به افشار
هزاران شد یتیم و خواروزارت
فروختی دخت افغان را، به اعراب
پکردی خیرت خود، آشگارت
چوفرعون زندگی گردی به دنیا
به زیر خاک، دهد قبرت فشارت
کشد مغزسرت از پنجه هایت
کند راهی ویلت، گردگارت
تظاهر گرده با ریش درازت
فریب دادی هزاران هم تبارت
وهابیت شدی، بانی به کشور
چه بد دیدی، زاسلام تبارت؟
شنواز "حیدری" ای، شیخ ظالم
مده آزار، تو خلق با وقارت

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۲، ۱۲، سدنی

گوز خر

مُلک ما در دهن ازدهری، است که است
ارگ نشینان وطن، کوروگری است که است
علمان وطنم، اکثر شان در هجران
جاها لان راهمه جا، کروفری است که است
ظلم بی حد به سری مردم پیچاره ما
از حکومت ووکیلان، شرری است که است
هر طرف چورو چیاول، وکشتر مزید
دانم از طرف پزیدان، خطری است که است
ارگ شاهاته‌ما، خانه دزدان گشته
جای اسپ عربی گوز خری، است که است
اکثر ملت ما، فاقد پک لان جوین
جمع وابسته به ارگ، بیخبری است که است
بیلوایان یتیم، در شب و روز سرما
پایره نه تن عربیان، چشم تری است که است
خانه ویران شدگان، همچو سیند نیت و پرک
چهار اطراف جهان، در بدتری است که است
است ابلیس فریب کار، ولی شاگردانش
متقلبت رازوی، شیادتری است که است
از فیوضات اچند سال اخیر، کشور ما
در خیانت شد سرامد، الوده تری است که است
انتحارها، الفجارها، شده کار عادی
عاملانش زگرگان، بدتری است که است
پارلمان وطنم، جزن فری معذوبی
سابقی از غم خلق، بی خبری است که است

هر طرف عسکر مظلوم و جوان کشور
قتل عام از طرف، بی بصری است که است
جانیان وطنم، گرچه به قدرت هستند
آخر از این جهالش، سفری است که است
روز حشر نزدالهی، چه جوابی خواهند داشت؟
باشد آگاه که آنجا، بصری است که است
سالها شد که زهجران وطن می سوزد
"حیدری" دور زمام، خون جگری است که است

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۱۲، ۱۲، سدلی، استرالیا

خوش بود دامان دشت و کهساران وطن
خوش بود سیروصفای مرغزاران وطن
خوش بود باد لیران مهجبین کشورم
در شب مهتاب و مطری، در بهاران وطن
خوش بود پیمان واستالف، ویا کاریزمبر
روز جوza و شب قوسی، با یاران وطن
خوش بود در روز نوروز و مزار شاهدین
ژنده با لا کردنش، با جان نثاران وطن
خوش بود در ملک خود با فقرو با پیچارگی
نی که در گاخ سفید و درد هجران وطن
خوش بود گر حیدری، ازلطف بی پایان حق
با زیارد برسرت، هم برف و باران وطن

نرفته زیادم

خواندن سرودهء زیبای استاد گرامی آقای مجید نسیم "اسیر" شاعر شناخته
شده کشور، بامطلع؛ یادم است آن روزگاران یادم است
یادم است آن نیک دوران یادم است
مرا در فکران انداخت تابه قدر ممکن چیز های را که از وطن عزیز ما به
خاطر دارم، تحت عنوان "نرفته زیادم" شامل این سروده بدلایم.
چون بله در شعرو شاعری، ادبیات و اجتماعیات کامل‌غیر مسلکی بوده و
بعد از صنف نهم لیسه، عالی نجات تاگرفتن دکتورا از اتحاد شوری سابقه
تحصیلات و تدریسم همه در رشته انگلیری ساختمانی بوده و بادرگ
هجران وطن بعد از سن شصت و دو سالگی کم کم بسروden اشعار آغاز
نمودم، بناء از همه خوانندگان گرامی و خصوصاً از شاعران گرانقدر تمنا
دارم تاهر کاستی شعری، املانی و انشائی که می‌یابند، بله را مطلع
نموده معنون سازند.

نرفته زیادم، هوای وطن

نرفته زیادم، فضای وطن

زلوگران مهد، اجداد من

نرفته زیادم، صفائ وطن

زآبهارک آن گهواره کودکیم

نرفته زیادم، صدای وطن

ملک خان آن مرد باعلم و شجاع

نرفته زیادم، فرعون های وطن*

ذُری آن هنرمند مشهور ما
نرفته زیادم، ساز زیبای وطن
بودی لوگرم جای افراد نیک

نرفته زیادم، چرخی های وطن*

زان خطمه دوستداران میهن

نرفته زیادم، ناخلف های وطن*
زیغمان و کابل، زکاریز میر
نرفته زیادم، مبله های وطن
مزار شریف و گل سرخ آن

نرفته زیادم، بزکشی های وطن
ز هرات آن مهد فرهنگ کشور

نرفته زیادم، خواجه های وطن*
ز غزنی واژ عهد محمود آن

نرفته زیادم، ادبیات وطن
سنای و عطارو دیگر شاعران

نرفته زیادم، مولانای وطن
ز پایتخت کشور، چهار سمت آن

نرفته زیادم، سجایای وطن
ز خلق و پرچم، غلامان روس ها

نرفته زیادم، قصاب های وطن
ز طالب، ز داعش، لعینان دون

نرفته زیادم، جانی های وطن
ز بی رحمی مجاهد نما ها

نرفته زیادم، گربلای وطن
ز راکتیارو راکت های گورش

نرفته زیادم، خرابه های وطن
زطالب ها برادر های گرزی
نرفته زیادم، سربریدن های وطن
زبیچارگی و چپا ولگری

نرفته زیادم، گداهای وطن
زخوراکه های لذ بذ وطن
نرفته زیادم، لاندی شوربای وطن
زجشن و چراغان شب های آن
نرفته زیادم، کمب های وطن
زاحمد ظاهر آن جوان شهید
نرفته زیادم، کنسرت های وطن
زگل دره و هم زاطراف آن
نرفته زیادم، ارغوان های وطن
زهجر وطن، کشور نازنین
نرفته زیادم، جلای وطن
زان میوه های بهشتی ملک
نرفته زیادم، انار های وطن
زتر بوزو خرموزه ملک ما

نرفته زیادم، به جشن های وطن
زالگوری مثیل افغان زمین
نرفته زیادم، تاک های مهتاب آن
زیغمان و شب های مهتاب آن
نرفته زیادم، صنم های وطن
زوقت ترک میهن، با خطرها
نرفته زیادم، کوه های وطن
زظلم های چهل سال اخیر در وطن

نرفته زیادم، فکر و سودای وطن
لدالم "حیدری" دیگر چه گوییم
نرفته زیادم، الف تابه پای وطن

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

سالی، استرالیا ۲۰۱۷، ۱۱، ۲۵

* - داود خان و نعیم خان، شلام نبی خان چرخی و باقی اتمیل های
چرخی، اشرف غنی، گرزی و همدستان ناخلف شان، خواجه عبدالله
انصار و دیگران.

آخرازگوی تو باناله و افغان رفتم
سریه صحراء زده با همسرو طبلان رفتم
ئدی ای میهن من خانه و کاشانه من
بال و پرسوخته چون مردک نالان رفتم
کربلا گشته ای تو، با شهدای عطشان
من چوزینب بسوی کوفه ویران رفتم
گرنواز خون شهیدان همه گلگون گشتی
لاله سان داغ به دل حال پریشان رفتم
سه شب و روز زراه های پراز خوف و خطر
کوه به کوه، دره به دره به بیا بان رفتم
تاکه از دامن پا کت قد مم شد بپرون
دل شکسته، زبرت همچویتیمان رفتم
هر گزم قصد نبود تاکه کلم ترک ترا
شده مجبور زبیدا دیزیدان رفتم
خلق و پرجم فروخت هرمت دیرینه تو
گرده نفرین پلیدان، راه هجران رفتم
خاک با دا به سرم، گرتو نگیری به برم
حیدری رفته زهوش، از غم جانان رفتم

چا کر شیطان

(راجع به اوضاع سه دهه اخیر کشور عزیزان افغانستان)

او خدا! شد هفت ثور و درد بی درمان رسید
سرنوشت ملک ما بر دست بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد، زان رسید
گشت قربانی دو میلیون مردوزن پیرو جوان
شد به میلیونها مهاجر، موسی هجران رسید
عالی و فاضل همه ترک وطن کردند از آنک
خرس قطبی از شمال بالشکر عدوان رسید
سر بدادند نهمه کور و کالی ڈایش*
گور شد کورو کلن کالی زمرمن نان رسید
بعد ظلمت های هفت، نوبت رسید بر هشت ثور
لوکر روسان برفت و چا کر شیطان رسید
کشتنند صد ها هزار از مردمان بی گناه
کابل زیبای مارا موسی ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر و ده به ده
راکت و خمیاره ها از سوی بی دینان رسید
در حریم کعبه کردند عهد، گیرند راه راست
عهدو سوگند شد فراموش، حرص، نقد جان رسید
از مظالم های طالب جان، کدامش پاد کرد
سر برید نهایی نا حق، تا بیت با میان رسید
طول ریش گردید معیار مسلمانی ما
شرع احمد(ص) شد فراموش، جهل را دوران رسید
مفتضع کردند مسلمان را به دنیا آنچنانک
خنده شمر و یزید بر این مسلمانان رسید

جانیان را چون رسید نوبت به کار در پارلمان
 دست شان در هارت ملک، بهتر و آسان رسید
 خود نمودند قتل و غارت خود نمودند عفو خویش
 غافل از عدل خداوند(ج) تاجزای شان رسید
 گفت ابلیس بهر شاگردان بی وجدان خود
 آنجه را بنموده اید، کی عقل من بران رسید
 ای ستمکاران تا کی خون مظلومان خورید؟
 عاقبت روزی شمار اموسم پرمان رسید
 دین وايمان را فروختید در سه دهه اخیر
 از برای نفس ظالم لعنت پزدان رسید
 در اواخر گرده شیطان بزرگ طرح نوین
 زان سبب از بهر شاگردان چنین فرمان رسید
 ای وفاداران شاگردان من با هم شوید
 ناشمارالقمه هر بیت زدست خوان رسید
 این یگانه طرح من بهتر کند بازار تان
 ورنه روزی هم شمارا حلق اویزان رسید
 در گذشته گرده اید چورو چیاول بی حساب
 آنجه با قیست هم بگوشید تا به جیب تان رسید
 دشمنان جان و اندیشه، کردند انتلاف
 وصلت گرگان خونخوارو چفا کاران رسید
 خواند "برهان" عقد این زوج خبیث بی حیا
 حاصل این ازدواج شرم جا و بدان رسید
 "حیدری" هر چند بگوئی بهربی دینان کم است
 کن دعا وقت سحر تالطف از رحمان رسید
 بار الها کن بحق مصطفی(ص) رحمی به ما
 جان مان آخر به لب از فرقه و هجران رسید
 خاندان ملک و ملت کن به دوزخ رهسپار
 تامهبان وطن راوصل با جانان رسید

پوهنواز داکتر اسد الله حیدری

۱۴۰۷ / ۱۲۰۵ / ۱۵

مخمس بر شعر حضرت حافظ عليه الرحمه
با مطلع "بارب! آن آهوی مشکین به ختن باز رسان"

غزالان رمیده

صلح و آرامش میهن توبه من بازرسان
آن غزالان رمیده ، به دمن بازرسان
لاله رویان مهاجر به وطن بازرسان
بارب! آن آهوی مشکین به ختن بازرسان
وان سهی سرو روان را به چمن بازرسان

حال افسردهه مارا به شمیرمی بنواز
جمع بیچارهه مارا به حریمی بنواز
در دند بدم دل مارا، به ندیمی بنواز
بخت پژمردهه مارا، به نسیمی بنواز
یعنی آن جان زتن رفته، به تن باز رسان

در دودرمان به کاهل چوبه امر تو رستد
زحمت ورنج وهم حاصل، چوبه امر تو رستد
شم و شادی به محفل چو به امر تو رستد
ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رستد
یار مهروی مرا نیز به من بازرسان

دل زیاد وطن و فصل جوانی خون شد

زیکی پار پریجهره جانی خون شد
وز به آتش کشی قصر امانی خون شد
دیده ها در طلب لعل یمانی خون شد
یا رب! آن کوکب رخshan به یمن بازرسان
ای که از بند توه رگزنا بیم نجات
ما گدای در تو، لطف کن از خسن ذکات
از لب لعل چویاقوت، بدء قندو نبات
سخن اینست که ما بی تونخواهیم حیات
پشنو ای پیک خبرگیر، سخن باز رسان

بگذر از جرم من عاصی بی صبر و فرار
مده این بندده عاجز به حبیبت آزار
رحم بر حال من بیکس و بیچاره عزار
برو ای طا پر میمون همایون اثار
پیش عنقا سخن از زاغ وز غن بازرسان

حیدری گشته به شعر پیرو حافظ یا رب!
اندرین راه و را باش تو حافظ یا رب!
شعر وی را بلمناب چو حافظ یا رب!
آن که بودی وطنش دیده حافظ یا رب!
به مرادش ز خربی بی به وطن، بازرسان

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۲۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سدلی، استرالیا

یوسف گم گشته باز آید به کنوان، غم مخور

مخمس بر شعر حضرت حافظ

با زملک ما شود آزاد و شادان، غم مخور
 خانه تاریک ما مگردد چرا غان، غم مخور
 چشم ما دائم بود بر لطف یزدان، غم مخور
 یوسف گم گشته باز آید به کنوان، غم مخور
 کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

گل بروید هر طرف در دشت و در گوه و دمن
 لا له ها پوشند صحراء، به مثل ییرهن
 بلبلان شادی کنان، رقصند به دور نسترن
 گربه ار عمر بآشد، باز بر تخت چمن
 چتر گل بر سر کشی، ای مرغ شبخوان! غم مخور

رونق بازار ظالم در کجا، پاینده گشت؟
 ا جنبی با قدرتش در ملک ما، شرمنده گشت
 صد هزاران مردم معصوم ما، آواره گشت

دور گردون گردو روزی برمرا دمان گشت
دا نما پکسان نباشد حال دوران، غم مخور

گردد این گردون بحکم خالق، بی نقص و عیب
حکمت، الله ندا نستی کسی بی شک و ریب
از گجا آمد، کجا رفت حضرت نوح و شعیب؟
هان مشو نومید چون واقف نه ای، از سر غیب
باشد اندر پرده بازی ها ای پنهان، هم مخور

گرتخواهی استجابت، پس دعای بد مکن
راه قربت با خدرا، خود برایت سد مکن
باش با مردم نکو و حاجت کس، رد مکن
ای دل غم دیده! حالت به شود، دل بد مکن
واين سر شوريده با زايد به سامان، غم مخور

روزگاران گربساط زندگی، برهمن زند
تارو یود غم زهرسو، سر بسر با هم تند
رنج دوران همچو خجام، بیشتر برترن زند
ای دل! ار سیل فنا بتنیادهستی برکند

چون ترا نوح است گشتبیان، زنوفان غم مخور

رنج ما از هجرت و دیدار بیاران، بی نصیب
درد مادرمان کند گرا بیزد، حاذق طبیب
خط گفران بر کشید، عصیان مان رب حسیب
حال ما در فرقه جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدائی حال گردان، غم مخور

آنکه هست کرده است از نیستی و وز عدم
گربگیری دست مخلوقش، ز احسان و کرم
اچرا احسان دهد رحمان منان لا جرم
در بیابان گرزشوق کعبه، خواهی ز دقدم
سرزنش ها گرگلد خار مغیلان، غم مخور

از زوداری اگر جنت، بگن سعی مزید
کن جهاد نفس و دشمن باش، با شیطان مرید
با وجود طاعت حق، زی در خوف و امید
گرچه منزل پس خطر ناک است و مقصدنا پذید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان، غم مخور

زرق و برق چار روز این جهان، ناید بکار
حیدری در ملک کفر، هم در خفاه و اشکار
خد مت دین نبی کن، گرت و هستی هوشیار
حافظا! در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بُود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۵ اپریل ۱۴۰۵، سد نی

خُب تویا علی! چه خُب نادر است
با شیر اندرون شده، با جان بدر شود
احیدری ۱۹۰۱، ۵، سالی

عزیزم ارزویم بود که گردی
عصای مادرت در وقت پیری
احیدری ۱۹۰۱، ۷، سالی

"گرگ اجل یکایک از این رمه می برد"
یک رمه به ارگ، چه اسوده می چرد
احیدری ۱۹۰۲، ۷، سالی

بەارىه

آمد بەارو كشۇرما، زان خېرنىش
گل ھابخاڭ رفتە و بېرون دىگرنىش
بلېل كەدىد، وضع چىمن را چىنин خراب
باكىرىگس و كلاع، دىگرەمىسىزلىقان
از جىنگ خانە سۈزۈ زجورىستەمگاران
افغانستان خراب و بىران يىك نظرنىش
از بىس رسىدە ظلم و جىنايت، بە اوج خود
يىك فرد بازگىشتە بە وطن، مۇستقىرنىش
ھركىس بە پۇرلۇمۇدىن، جىپىش كىلدەتلاش
يىك والى و وزىر و رئيس، دادىگىرنىش
آن جانى بىزىگ و شىرىگان، جرم او
درملەك ما زىقتىل و قىتال، بىرەزىرنىش

گرگان بی خمیت و سفاک، جامعه
کشند صد هزاروکسی، نوحه گرانشد
هر هبری بخاطر خود، سعی میکند
یک قاندی ز راه خدا، جلوه گرانشد
بر قلب همچو سنگ تفنگ دار، بی خدا
اشک یتیم و آه زنی، کارگرانشد
ای دل ز همرو باد وطن، ناله میکنی
عمریست حاصلت، بجز از درد سرنشد
خواهم به عجز از درخلاق، بی نیاز
تاخذ دشمنان وطن، بارور نشد
چون حیدری شنید، رخونریزی وطن
بر گود راین بهار، چسان خون جگرنشد

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری

۲۲ مارچ ۲۰۰۳ - دوم حمل ۱۳۸۳، سدهی

کابل ویران

یاد ایامی که در کابل، مکانی داشتم
در میان سنبل و گل، آشیانی داشتم
میهن بهتر ز جانم، افتخار آسیا
خوش چه ملک باصفا، فغا نستالی داشتم
کارم استادی پوهنتون و درند ریس خود
نژد شاگردان عجب، شرح و بیانی داشتم
در میان مردمان با وفا آن دیار
دوستانی با خدا و مهر بانی داشتم
هم بکابل لوگزو غزنه، هم شهرهرات
در بد خشان و به هلمند، دوستانی داشتم
میله نوروز در بلخ و بلاد دیگرم
در مزار شاه مردان، آستانی داشتم
در بر هند و کش و سالنگ زیبای وطن
گلبهار و جاریکارو با میانی داشتم
درج نوبی مشرقی و قند هار و فاریاب
مردم زحمتکش و هم جانفشاری داشتم

از صفائی صالحین خوابیده در خواجه صفا
میله جای با صفا و ارغوانی داشتم
چلستون و باغ بابر، قرغه و اطراف آن
شهر کابلی هرگزار، بوستانی داشتم
در خیال می نیامد، اینچندین روز فراق
ای بسا در میهن خود، گلرخانی داشتم
از میان دلبران رشک اهواز ختن
دلبر گلگون رخ و شکرلیبانی داشتم
ای خدا! روزی رسان، تا بازبینم کا بلم
کابل و پیران که آنجا، گلستانی داشتم
از فراق کشورم، جانم بلب خواهد رسید
حیدری آخر بس است، از این وانی داشتم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۲ می ۲۰۰۵، سده‌نی

وطن قربان هر شهر و دیار
زلوگر تابه کابل، تامزارت
هرات و بامیان و شهر غزنی
جنوبی، مشرقی و گابهارت
۱۲ اپریل ۱۹۹۹، سده‌نی

- درده‌های هجران -

سوختم من خالقا! از درد هجران سوختم
از فراق خاک پاکم، مُلک افغان سوختم
سوختن بهتر بود از شادی ام در مُلک کفر
گربطا هر خرم، لیک از دل و جان سوختم
مرگ با دا، آنکه در دل، نیستش حب وطن
در دیار غیر، من از باد جانان سوختم
تا بکی مُلکم بدینسان، زیر ظلم ظالمان
از جفای ظالمان و جور دوران سوختم

نامسلمانان جانی، با شعار حفظ دین
کرد ویران کشورم، کزد دین ایشان سوختم
حرص دالر، برد دین احمدی، ازیاد شان
از جایت های شاگردان شیطان سوختم
آهون میهنم رم کرده اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزالان سوختم
سوخت کابل، هم هرات و بامیان و قندهار
لاله سان داغم بدل، زشک یتیمان سوختم
حیدری صبر خدا کن، عاقبت وصلی رسد
نانگونی دیگرش، کز هجریاران سوختم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴ می ۲۰۰۵ ، سد لی

مدفن آبائی

گر بگیری دربرم، ای ملک بی همتای من
شاد و خرم میلما نی، این دل شیدای من
تا بگی از درد هجرانت، شب و روزم حزین
ای که دامانت بود، فردوس این دنیای من
سالها شداز فراقت، سوز دارم روزو شب
ای تونی روح و روانم، کشور زیبای من
جور این دنیای دون، گردورم افگنداز بر ت
دره های سبز و شادابت، همه روزیای من
دل بران مهجبینت، رشک خوبان جهان
کاسه گلی و دوغت، ساغر و صهباي من
نا خلف آنانکه، قد رومزلت نشناختند
غرقه درخونت نمودند، منزل و مأواي من
حيد ری دارد اميد، از خالق کون و مکان
تابه أغوشت دهد جان، مدفن آبائی من

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲ جون ۲۰۰۵ ، سدنی

برف و باران وطن

خوش بود دامان دشت و کهساران وطن
خوش بود سیر و مسافتی مرغزاران وطن
خوش بود بادل بران مهجهین کشورم
در شب مهتاب و مطری، در بهاران وطن
خوش بود پغمان و استالف، و با کاریزمیر
روز جوزا و شب قوسی، با یاران وطن
خوش بود در روز نوروز و مزار شاهدین
ژنده بالا کردنش، با جان نثاران وطن
خوش بود در ملک خود با فقر و بابیچارگی
نی که در گاخ سفید و درد هجران وطن
خوش بود گر حیدری، ازلطف بی پایان حق
با زیارد برسرت، هم برف و باران وطن

پو هنول داکتر اسدالله حیدری

۸ جون ۲۰۰۵ ، سد نی

آهُوی رم کرده

ناله بیاد وطن، صبح و مساه می‌کنم
خون جگر می‌خورم، نغمه سرا می‌کنم
بهر نجات وطن، از همه این مشکلات
از سر شب تاسحر، رو به خدا می‌کنم
بر در آن کبریا، از رهه صدق و صفا
عقده و هم‌های دل، پکسره وا می‌کنم
بهر شفای وطن، از همه رنج و محن
چاره ندارم دگر، عرضه دعا می‌کنم
مرغ شکسته پرم، قدرت پروا زنیست
دل به هوای وطن، داده نوا می‌کنم
گربه گلستان روم، بهر تماشای گل
پادگل ارغوان، خواجه صفاء می‌کنم
آهُوی رم کرده ام، تیر جفاء خورده ام
در دل ریش خود، از تو دواه می‌کنم
حیدری گر آخرت، از غم و درد وطن
خصر شود چاره ات، صبر خدا می‌کنم
پوهنوا داکتر اسدالله حیدری

۱۴ جون، ۲۰۰۵، سدنی

پلاھصار

کابل و با لاحصار روزگاران را چه شد
آن صفائ مردمان کوهساران را چه شد
آهوان بی نظیر کشور ما ای خدا!
با غزالاش رمیده، دشت و دامان را چه شد
گشت و پران ملک بی همتای ما، افغانستان
رادردانش که بودی، شمس دوران را چه شد
آن اخوت، آن مروت، آن همه مردانگی
از میان مردمان، ملک افغان را چه شد
آن مسلمانی و آن، پاپندی دین نبی
آن گذشتنهای زنجان، در راه پاران را چه شد
شهرهای مهد علم و افتخار آسیا
با میان و غزنه و بلخ و بدخشنان را چه شد
خشک سالی های پی در پی، در افغان زمین
برداز بین حاصلاتش، برف و باران را چه شد
"حیدری" سرالهی کس نداند، جز خودش
باش ساکت، چون ندانی چرخ دوران را چه شد
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۵ جون ۲۰۰۵ ، سندی

دوری میهن

دوریت ای میهنم، از دل عذا بام کرده است
آتش هجران تو، آخربایام کرده است
دشمن دلیا و دینت، صاحبان قدرتند
چور دوران بر عزیزانت، عقا بام کرده است
من ندانم این مظالم، تابکی دارد دوام
سرخی خون شهیدانت، خرام کرده است
دوستانت هر طرف، در غربت و بیچارگی
قدرت اهریمنان، چشم پرآیم کرده است
یگزمان دامان مهرت منزل وما وای من
عاقبت بخت بدم، پرت و عتابم کرده است
از سر شب تا سحر، رؤیای من میهن تو نی
حیدری رؤیایت آخر، چون سرایم کرده است

۱۵ اگست ۲۰۰۵، سدنی

ژهجاننت وطن دل در برم نیست
به شب ها از غمتم خواب بر سرم نیست
دراین دنیای دوری مادر من
بجز فکرتو، فکری دیگرم نیست

۱۶ اجیدری، ۲۰۱۲، سدنی

آرام تمن

ای خدا شدمتی، آرام تن گم کرده ام
وز جفا زندگی، ملک و وطن گم کرده ام
گر دش دنیا دون، بنموده دور از میهم
دلبران رشك اهوی ختن، گم کرده ام
هوش از سر داده و جانم بحال رفتن است
چونکه از جور زمان، جشن و جمن " گم کرده ام
روزگار ناز و نعمت ها، به داش گذشت
سالها دور از برش، گل پیرهن گم کرده ام
از فراق کشورم، جانم بلب خواهد رسید
زانگه از بخت بدم، سیمین بد ن گم کرده ام
آب یغمان، سیب لوگر، گلشن کاریز میر
آن صفا ی گلستان و انجمن گم کرده ام
در تلاش رفتنم، هر روز و شب، سوی وطن
بال و پر بشکسته ام، دشت و دمن گم کرده ام
بس که افزون شد به ملکم، چهره اهریمنان
فرق بین بلبل و زاغ وزعن گم کرده ام
یارب آ نروزی رسان، با شکر گو بد حیدری
با فتم هر آنجه، از جور زمان گم کرده ام

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری

۲۲ اگسٹ ۲۰۰۵، سندی

"... منطقه برگزاری جشن استقلال وطن در کابل،

شب یلدا

نگار امیروم من، زین جهان، آهسته آهسته
زهجران، روز و شب دارم فغان، آهسته آهسته
اگر قسمت بود مُردن، مرا اندر دیار کفر
صبا! خاکم رسان، افغانستان، آهسته آهسته
زجور این زمان شد مدتی دورم زملک خویش
خدایا! دورگن جور زمان، آهسته آهسته
دل مهجور من خواهد، همی رفتن سوی میهن
رسانم با رالهی، گلستان، آهسته آهسته
بکابل لوگرو غزنی، هرات و هم بدخشانش
روم تایا بم، آن آرام جان، آهسته آهسته

شفای دردهای خود بگیرم، از مزار شاه
که من بوسم در آن استان، آهسته آهسته
خداؤندا! نصیبم کن، زلطفت دیدن یاران
شب مهتاب و کیف آسمان، آهسته آهسته
به کھسار وطن، گرفتمن قسمت کنی پارب
چینم به رجا نان، ار غوان، آهسته آهسته
شب بلدا نشسته، با رفیقان درد دل گویم
سرشب تا سحر، با دوستان، آهسته آهسته
بودچشم امید ت حیدری، برخالق ملتان
که سازد آخرت، خلدا شیان، آهسته آهسته

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری
۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵ ، سندی

ناله شبگیر

زیستن در حرم پاک تو، تقدیر نبود
ورنه عزم سفر، از کوی تو، تدبیر نبود
خاکت ای میهن من، مدفن آبای منست
هر گزم درد فراق تو، به تصویر نبود
از زمانی که ترا گرده رها ورفتم
هر چه دیدم به جزار، حلقه زنجیر نبود
ای که میلوی همه عالم هستی، هستی
کاش هجران تویک لحظه، به تفکیر نبود
دل من گوهر پاکیست که از دوری تو
شب و روزش همه، بی ناله تکبیر نبود
سالهاشد سپری، بهر مداوای دلم
هیچ چاره مگرم، ناله شبگیر نبود
چه کند حیدری، از سوز فراقت میهن
که در این سوختنش، ذره تقصیر نبود

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

آجنوری ۶، ۲۰۰۶، سدنی

ملک شیران

سرزمین پاک افغان، یادباد
یادباد، آن ملک شیران، یادباد
لوگروغزنى، بدخشان و هرات
هم جلال آباد ولغمان، یادباد
دره های سوزوشاداب وطن
میله رفتن های پغمان، یادباد
دامن سالنگ زیبای وطن
آن لب دریای خنچان، یادباد
روزنوروزو مزار شاهدین
هم گل سرخ مزاران، یادباد
مه سیما یان میهن راچه شد؟
نرگس مست غزالان، یادباد
روز دهقان و تماشا های آن
برکشی های سمنگان، یادباد
حیدری مجنون کوی و برزنش
ناله شب زنده داران، یادباد
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۴ فبروری ۲۰۰۶، سندی

س رو روان

ای صبا! مژده نیکو، زجھانی به من آر
بهرآزادی کشور، سخنانی به من آر
شاه شجاعان زمان را، زوطن دور نما
شیرمردان وطنخواه، چو امانی به من آر
عمر بی حاصل من، میگذرد در غربت
آخرا ز بهر خدا، نکھت جانی به من آر
درد هجران مرا، از گل میهن بیزدای
لا له و پاسمن، هم شورو فغانی به من آر
یار سانم به وطن، یاز غمم گن آزاد
با چو یعقوب ز یوسف، تو نشانی به من آر

گر تباشد مرا، قسمت رفتن به وطن
تر بت کوی شهیدان، زمکانی به من آر
روزگاریست که دورم، زوطن صدا فسو س
مه سیما صنمی، راحت جانی به من آر
میشود عمر من آخر، زره لطف و کرم
همد م سرو سهی، تاب و توانی به من آر
گذرت گربشود، سوی بد خشان وطن
پار گلچهره با درد و بیانی به من آر
حیدری تابه کجا، ازغم جانان در سوز
آخرای باد صبا! سرو روانی به من آر

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۷ فبروری ۲۰۰۶ ، سدنی

ما در زیبای من

ای ملک بی همتا ای من، از من چرا نجیده ای ؟
ای ما من آبای من، از من چرا نجیده ای ؟
بودی به هر دردی مرا، ای میهنم دار و همیش
حالا که من او راه ام، از من چرا نجیده ای ؟
در سایه مهرت بدم، از دست نا اهلان دون
ترکت نمودم از جفا، از من چرا نجیده ای ؟
خواهم ز پزدا نقدیر، تا بینم ای دلپذیر
شا داب و خرم با صفا، از من چرا نجیده ای ؟
امید که خاکت را به چشم، سرمه نمایم ای وطن
با شی تو هم مذفن مرا، از من چرا نجیده ای ؟
شد "حیدری" مجنون تو، ای ما در زیبای من
گیرش تودر آخوش خود، از من چرا نجیده ای ؟

پو هنول داکتر اسدالله حیدری

اول دیسمبر ۲۰۰۶، سندی

سوز فراق

دل ز هجران تو از خون خضاب است خضاب
چگراز سوز فراق تو کباب است کباب
تاجدا گشته ام ای پارز کاشانه خود
بی وصال تومرا، خانه خراب است خراب
رگ رگ دل به فغان آمده از درد فراق
رشته های بد نم تار رباب است رباب
روز شب میرود عمر به سر میايد
مز ده وصل به کار صواب است صواب
تارو پود بد نم وصل ترا میخواهد
زندگی بی تو مرا عین عذاب است عذاب
تابه کی از غم هجران تو باشم گریان
رحم کن بهر خدا دیده پرآب است پرآب
سرشب تابه سحر غصه هجران ترا
ذرج سینه بنگارم که کتاب است کتاب
یاد آنوقت که در سایه مهرت بودم
عطر زلفان تو بهتر زگلاب است گلاب
حیدری را بطلب پیش خود ای سرو روان
ورنه در روز جزا از تو حساب است حساب

پوهنوال داکتر اسد الله

۱۵ دیسمبر ۲۰۰۶ ، سلطنتی

سوختم سوختم

از فراقت ملک افغان سوختم، سوختم
از مظالم های دوران سوختم، سوختم
دشت و دامانت بُذی میلوی من
از هم آن لاله زاران سوختم، سوختم
میهنم از دوریت دل گشته تلگ
هم بیاد کوهساران سوختم، سوختم
تاکه در دامان پُر مهرت بُدم
چونکه افتادم به زندان سوختم، سوختم
بهر طفلان گرسنه بی لباس
شدت سرما و یخدان سوختم، سوختم
از غم طفلان معصوم یتیم
بی دواحال پریشان سوختم، سوختم
از برای بیوهه بی سر پرست
کو دکانش چشم گریان سوختم، سوختم
در عزای آن شهیدان بی کفن
هر طرف در دشت و دامان سوختم، سوختم
گشته شیطان بزرگ دشمن ترا
از شر انگلیس و شیطان سوختم، سوختم
حیدری وقت سحر از جان و دل
عرض حالت گن به یزدان سوختم، سوختم

دکتر اسد الله حیدری ۲۵، دیسمبر ۲۰۰۶، سد نی

ای خاک

ز درد دور بست نالانم ای خاک
پریشان حال و سرگردانم ای خاک
گذشت عمرم بیاد گوهسارت
چگرخون، بی سروسا مانم ای خاک
ز سودای پری رویان گویت
همه محزون و درا فغانم ای خاک
چوازدا مان باکت دور گشتم
اسیر درد بی درمانم ای خاک
بیاد یو سف گم گشته خویش
چویعقوب روزوشب گریام ای خاک
اگر جویای احوالم بگردی
جوابت کلبه احزانم ای خاک
بمیرم گردا این ملک غریبی
مکن خاکم تو در هجرانم ای خاک
چرا پیشت نمی خواهی عزیزم ؟
خلاصم کن از این زندانم ای خاک
جواب حیدری بسم خویش
بده مثبت، لما شادانم ای خاک

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۹ دیسمبر ۲۰۰۶ ، سندی

شکسته پر

چرا توابی شکسته پر، رو بخدا نمی کنی؟
برای در دور نج دل، چرا دعا نمی کنی؟
چو گشته ای زلانه دور، به پیش خالق غفور
به وقت سجده سحر، سور و نوانمی کنی
ز آه و ناله دلت، خداست با خبر همیش
به نم سرشک خود، خدارضانمی کنی
ز صدق دل اگر کنی، رو بخدا مهر بان
چرا روا توها جنت، ز گیر بیانمی کنی؟
سرشک تو بود گهر، به روی پر گناه تو
زان سرشک با صفا، مست طلا نمی کنی
عمر ببین که می رود، چه تیزتر زیرق و باد
ز بهر کار آخرت، سعی بجانمی کنی
سحر زبا خ رحمتش، گل مراد خود بچین
به نیمه های شب زدل، ناله چرانمی کنی؟
اگر به نزد گردگار، شفیع کنی توهشت و چار
تو با ولای هشت و شش، سیله صفا نمی کنی
تو حیدری به نیم شب، بیاد شاه کربلا
به پیش خالق جهان، سر به صدا نمی کنی

پوهنال دا کتر اسدالله حیدری
بریست وجهار جنوری ۲۰۰۷، سندنی

خاک وطن

دوستان ترک شما گریختم در غربت
کفنم کرده بخاک سپهیم بسپارید
تا که روح زشمیم وطنم شاد شود
قدرتی خاک وطنم زیر سرم بگذارید
بهرا آمرزش این بنده هجران دیده
سوره همد و دعائی نثارم دارید
بنویسید به لوح سرقبرم ازمن
مردم با عشق وطن، در دل خاکم دارید
چه شودگر عزیزان، زره لطف و کرم
نازیبونی وطنم بر سرقبرم کارید
هر زمانی اگر آلید، بسرتربت من
لاله ازیاد شهیدان به مزارم آرید
گذرتان شود گرسوی میهن مان
داغهای دل من قصه به مامم دارید
مادرم را بگویید من از روی نیاز
پسرت هجرتوبس دیده، دعایم دارید
در شب جمعه اگر سوره یاسین خوانید
"حیدری" را طلب عفو، زغفارم دارید

پو هنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۱، ۴، ۱۵، سلطنتی

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، ملامال خون
۱. حیدری، ۲۰۱۲، ۵، ۲۰، سلطنتی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم
۱. حیدری، ۱۲۰۶، ۲۰۱۴، سلطنتی

چیاولگر

شد دوباره نوکربوش برسکار
بشد افغانزمین پامال کفار
صدوپلچاه هزاربران تو
نهاجم گرده اند باتانگ وطنیار
به ملکم ریختند صدها هزاریم
نمودند کشورم ویران خونبار
بگردند تست بمب های نوخویش
نگردند رحم به حال ملت زار
خداآوندا! از شرکت رواعدا
تو ملکم دریناه خود نگهدار
چیاولگر شده هر کاره ما
نطاولگر زیبیخ و ریشه بردار
هر آنکه ملک ما ویران نمودست
چو مداماش ببیلم برسدار
مرا روزی بخاکم بازگردان
خلاصم کن ازین زندان اغیار
شود روزی که ببیلم میهنم را
بود ازاد و آباد بی ستمگار
محبیان وطن راهی کشور
ستمگاران به قهر توگرفتار
غزالان مهاجر بازگردند
دهند دست اختوت با وطن دار
کلاند آباد کشور از دل و جان
نما یند دشمنان را دیده خونبار
خداآوندا! زلطف بی گران است
رسانی "حیدری" را نزد دلدار

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۱، ۰۱، ۲۷، سنتی

قلب آسیا

خاکت وطن! به نشمن افغان نمی دهم
این ملک باصفا به پلیدان نمی دهم
سنگ و کلوخ کشور زیبای آریا
بر ملحدان به لولزو مرجان نمی دهم
هر چند، ساله است که دورم زمینم
عشق وطن به جیقه دونان نمی دهم
تادده است خدایم، مراجان در این جهان
"مهر ترا به مهر سلیمان نمی دهم"
من افتخار بودن افغانیم وطن
هرگز به چین و هندویه جایان نمی دهم
از بهر لقمه نان به "لاتوی" لعنتی
من اختیار ملک، به لعینان نمی دهم
افغانستان ما که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره به شیطان نمی دهم
هرگوه و برزن وطنم را ز صدق دل
چون جان عزیز دارم و ارزان نمی دهم
با آنکه موهن شده مخربه کلبه نی
این کلبه ام به ظالم دوران نمی دهم
صد بار "حیدری" اگرم سر برند ترا
من واک* کشورم به غلامان نمی دهم

*-اختیار، تسلط داشتن

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۲، ۱۰، ۲۴، سدنی

به نام باشد خنی، از عقل مفلس
به رنگ طلا و در اصل، بدتر از مس
ا. حیدری، ۲۰۱۲، ۰۵، ۲۰۰۰، سدنی
برای اشرف خانی احمدیزی مرووده شد.

پادش بخیر

جوانی و فصل خوش زندگی
برفته زدستم، که پادش بخیر
بگشتم مريض و عليل وزحیر
چه شد تدرستی؟ که پادش بخیر
کهولت و هجران بسی مشکل است
رسم روزی میهن، که پادش بخیر
جوانی و آن مله های وطن
گذشته چو خواهی، که پادش بخیر
بداشتیم عجب مُلک با آمن و خوب
شده دوزخ اکنون، که پادش بخیر
چه حد مردم ما، رفیق و شفیق؟
بگشته مهاجر، که پادش بخیر
نه از انفجار و نه از انتحار
خبر بودش آلوقت، که پادش بخیر
همه قوم و هر ملت کشورم
بودی چون برادر، که پادش بخیر

مُرَوْت بِرْفَتَه زَاهِل وَطَن
صَدَاقَت نَمَانِدَه، كَه يَادِش بَخِير
زَدَسْت يَلِيدَان دُولَت، كَنُون
خُرَيْت نَمَانِدَه، كَه يَادِش بَخِير
زَمَام وَطَن، دَسْت بِيْگَانْگَان
كَجَا شَد اَمَان؟ كَه يَادِش بَخِير
نَمُودِيم كَفَرَان نَعْمَت خَدَابَا！
نَما مِيهَنِم آَمَن، كَه يَادِش بَخِير
مَكَن "حِيدَرِي" كَفَرَنَعْمَت دَغْر
بَكَن شَكَرَأَنْوَقَت، كَه يَادِش بَخِير

پو هنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۵، ۸، ۲۰، سده‌ی

ملت - شریعت، کیش، آبین، بیروان پک دین
آمن - بی بیم شدن، بی ترسی، اطمینان، آسایش
(فرهنگ فارسی عميد)

خلق و پرچم

اگر خلق و گر پرچم نمی بود
به ملک ما چنین ماتم نمی بود
نمی شد ملک ما اینگونه ویران
به هر گوشه سرود غم نمی بود
اگر این بی خدایان نوگر روس
نمی بودند، طالب!!هم نمی بود
بندی افغانستان، آرام آرام
دل ملت چنین پر غم نمی بود
نه گشتنی عالمان و فاضلان را
زمامداران چنین، نا فهم نمی بود
زمامداران ما چون ع و چون غ
به نزد دشمنان سر خم نمی بود
الهی بهر قرانت خدایا!
پکن لطفی که این ماتم نمی بود
پگردان "حیدری" را شاد و خندان
به کشورنام خلق، پرچم نمی بود

پوهنال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۶، ۳، ۲۲، سده.

وطن هجرت مرا دیواه کرده
فرافت از خودم بیگانه کرده
خدار اخواهم آن روزی رسند زود
که خصمت در چهلم خاله کرده

فرق دوری مادر

فرق دوری مادر، فقط او اره میداند
غم هجران میهن را، مهاجر گشته میداند
"زکوشاهای عباس و سکنه (ع)" گشت معلوم
که قدر آب را العل لب خشکیده میداند"
شده ملک عزیز ما، مقر طالب و داعش
ز ظلم این خبیثان، عاقل و دیوانه میداند
به ارگ کشور مان، لانه بنمودست کلمران
که ترک لانه خود، بلبل بی لانه میداند
حکومت پرز جانی، مملکت پامال بیگانه
چنین وضع خراب ملک ما، آزاده* میداند
رنیس منتصب باشد، کلان حرفوی دزدان
که قاجاق هروئین را، عجب رندانه میداند
بود کرزی شریکش، در همه چورو چپاول ها
خیانتهای این دو، از خود و بیگانه میداند
تظاهر در مسلمانی، غنی بنموده کار خود
کلیسا رفتش را، دیده و نادیده میداند
خورد خون زنان بیوه و، اطفال بی با با
زراندوزی نا مشروع، بسی جانانه میداند
خداآندا! رسان روزی، که گوید "حدیری" عدت
زمان خور و ظلم خاندان، بگذشته میداند

پوهنگ داکتر اسدالله حدیری
۲۰۱۶، ۹، ۱۵، سدنی

* آزاده، آزاد مرد، جوان مرد، اصل و نجیب، آزاد و وارسته، آنکه بذه کسی نباشد.
فرهنگ فارسی عربی

دزدان حرفه‌ی

استقبال از "خر نامه" میرزاوه عشقی با مطلع:
درداو حسرتا که جهان شد به کام خر
زد چرخ سفله، سکه دولت به نام خر

افسوس، صد افسوس که وطن شدبگام دزد
ترک وطن نموده هزاران، زدام دزد
"از بسکه آسمان و زمین سفله پرورند"
زد دهر دون سکه دولت به نام دزد
دزدان و نوکران، وزیران دولت اند
یا رب اتابه کی بُود، این احتشام* دزد؟
"روزیکه جلسه، وزرا منعقد شود"
مجلس شود شغالی، از ازدحام دزد
دزدان سرورند* و!! از این رویه ملک ما
دارند عده بی، ارادتِ محکم، به نام دزد
دزدان و کیل ملت و حکام گشورند
زین بیشتر چه میطلبید، از مقام دزد؟
دزدان ما، صاحب قدرت به میهن اند
پس لازم است تاهمه داریم، احترام دزد!!

گردد مستدام، حکومت دزدان به مملکت
تاغربیان لزوم بدانند، دوام دزد
قتل و قتل عام به هرسوی کشورم
هریاست از قدم، خواص و عوام دزد
در غیبت غنی، چوکر زی بود کفیل
این حیله گرلایق، قایم مقام دزد
آگاه زارتباط، دزدان کسی نشد
با طالبان و داعشیان، وزیر ام دزد
ای حیدری زچه کردی ترک، کشورت؟
زانرو که در حیات نگشتم، غلام دزد
امروز، روز قدرت دزدان حرفویست
فردا زمان دزد گشی وانتقام دزد

بیهوده داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۱۶، ۱۴، ۲۰، سدهی؛ آستر الیا

* احتمام- حشمت و بزرگی، جاه و جلال بافت

سرور- رئیس، پیشوای سربرست

فرهنگ فارسی عمید

توتیای چشم

خاکت وطن بچشم بود، توتیای من
نامت همیشه باد به ذکر و دعای من
چهل سال شد، که بگشتن پایمال خصم
خواهم عدوی تو، به قهر خدای من
بالغ به سه دهه، گه شدم دور از برت
ای مامن عزیزم من واولیای من
تا آن زمان که روح من از تن رود برون
روزو شیم بفکرت تو، ای جان فرزای من
از دست خلق و پرجم و جمعی وطن فروش
گردند ترک ملک، بسی همنوای من
هر روز انتشار بود یا که الفجار
زان رو وطن شده است، گربلای من
از نوگران اجنبی و جمع ناخلف
گردیده کشورم، چو سقر از برای من
یارب! بحق جمله مخاصلان در گه ات
کن "حیدری" خلاص از این ابتلای من

پوھنواں داکٹر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۲، ۱۲، سدنی، استرالیا

ابقاء در بلا افتادن، دچار شدن، گرفتاری و رنج و سختی

فرهنگ فارسی عمید

لیان قند

پار بوسم لیان قند ترا
هم بجوشم زبان شیرینت
من به قربان خال گنج لبت
هم ازان بازوان سیمینت
پاره پاره نموده قلب مرا
تیغ ابروز لف مشکینت
شده ایام چند زدوري تو
گشته ام بیقرار و غمگینت
زودتر آز دوریت دلم تنگ است
شاد گردان "حیدری" مسکینت

پوھنواں داکٹر اسدالله حیدری
۲۰۱۳، ۱۲، ۲۰، سدنی، استرالیا

اعداء وطن

در درونج های تومیهون نتوان کرد حساب
که تواند بشارد قطرات باران را؟

.....
وطن از در درونج هایت بگویم
کدامین یک زادعاایت بگویم
سرطان* عامل این قلب زارت
زداوود، شخص خودخواه یت بگویم
زنوگرهای روس ها، دشمن دین
زخلقی، پرجمی هایت بگویم
ز هفت یاهشت ثور روز های ملحوظ
ز جمعی بی خداهایت بگویم
ز خلاق دروغین، مفرز پرگاه
ز شاکردو، وفا هایت بگویم
ز کارمل یانجیب ویا زکشمند
زاين جمعی خبیث هایت بگویم
ز جائی های خصم ملت ما
زنوگرها و جاسوس هایت بگویم
هزاران بی گلایه کشور ما
ز قربانی بم هایت بگویم
مجاهد نام های نوکر غیر
ز طالب ها، وحشی هایت بگویم
عجب طالب؟ که باشد دشمن علم
برادر های، خانن هایت بگویم

زکر زی شاه شجاعی ملک افغان
ز"ع وغ"، جانی هایت بگویم
شده افغانستان پامال کفار
زامرورز یا زفر دایت بگویم
زدست انتحاری های بی دین
بخون غرقه سرا بایت بگویم
پترکیدن رسیده، این دلی من
زدوری مُلک زیبایت بگویم
لداند" حیدری" ، مام عزیزم
کدامین یک زغم هایت بگویم

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری

۱۲، ۷، ۲۰۱۶، سندی

* ۱۳۵۲ سرطان ۲۶-

سرطان تیمار گر ظالمان

سرطان، ظالمان را نوکری تو
به جان بی نوا، بد اخگری تو
برای اشرف خائن به میهن
سرطان نی اعجب تیمار گری تو

۱. حیدری، ۱۰، ۱۳، ۲۰۱۶، سندی

بدین اقای "ع" این مریضن سرطانی، در تلویزیونها، الهام بخش سروده فوق گردید.

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعداز این تدبیر ما

پشت به کعبه

پشت به کعبه گرده آمد، سوی ما بی پیر ما
چیست یارب! بعداز این در ملک ما تقدیر ما؟
مردم بیچاره ما، در عذابند روز و شب
دولت خانن به ملت، در بی زنجیر ما
بی خدایان هر طرف، در انتحار و انفجار
قتل عام بی گناهان، از کدام تقصیر ما؟
عسکرو پلیس ما، قربانی حفظ وطن
نیست جز قتل و قتال، از ناکسان توفیر ما
تا چه وقت؟ در کشور ما، نوکران اجنبی
خون ملت خورده و، هم میکنند تکفیر ما
گر شود ناحق تلف، صدها هزار از هموطن
رو سوی میخانه دارد، رهبر بی پیر ما
قوم پرستی ها رسیده، در حد بالای خود
ملک ما فاقد رژیسمی، تاکند تنویر ما
"ع و غ" دانم به فکر، عیش و نوش و دالرند
این حیا بیگانگان، بنموده اند تحقیر ما
از فساد خانن، رسوای عالم گشته ایم
زرع تربیاک در وطن، گردیده است تفسیر ما

اه مظلومان بلاخر، کار خود خواهد نمود
تا گند راهی دوزخ، شخص بی تدبیر ما
"حیدری" تا میتوانی، ناله کن وقت سحر
بی اثر شاید نماند، ناله شیگیر ما

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۲۴، سدنی، آسترالیا

کابل جان

کابل جان غرقه درخون است، الهی! مددی
انتحاری ها فزون است، الهی! مددی
شمرها در رأس دولت گشته اند قدرت مدار
تا به کی حال مان چنین است، الهی مددی
۱. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۲۱، سدنی

هدایت غنی به پارانش

هر چه دارید در توان، مردم از ازی کنید
مردم آزاری کم است، صد فسق و فجاري کنید
رشوه و ظلم و ستم، باشد برایتان مجاز
تا که غرب است حامی ما، از خدا دوری کنید
۱. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۲۹، سدنی

هر که راه را هرچه که لایق دیدی، دادی!

گدانی را نمودی پادشاهی
نمودی پادشاهی را گدانی
نمودی طوق زرین گردن خر
هزاران اسب شایان، بارکشانی
یکی را خلق کردی، سپاه رنگ
دگرسخ و سفید و همچو ماہی
بکردی خلق، جمعی را چو گرگان
هزاران را ضعیف و ناتوانی
به ملک ما، گرگان ستمگار
نمودی صاحب جاه و جلالی
خداآوندا! تو خود، دانی رز حکمت
زلطفت حیدری دار، پارسانی

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۵، ۱۲، ۲۰۱۹، سندنی

باد وطن

هرگزم باد وطن ازدل وا زجان نرود
تا که جان دارم از آن، چشم‌های حیوان نرود
شب و روزم بفکر وطن و هموطنان
بادم هیچگاه زآن، لعل بدخشنان نرود
از صفاتی وطنم، لوگرزاد گاه پدر
بادم از آب و هوای خوش، بغمان نرود
شده عمری که زآن، مینوی دنیا دورم
تا کنم ترک جهان، باد ز غریبان نرود
مردمان وطنم خیلی رفیق و مشفق
بادم از ملت محبوب و یتیمان نرود
چه عجب ماه رخانی که داشتیم بوطن
باد ز آن خیلی پربرو، و غرزالان نرود
باد نوروز و همان میله دربار سخی (ع)
باد از لاله سرخ و، ز مزاران نرود
شهرهای وطنم هریکی بهتر زنگر
بادم از لوگرو پنجشیرو، شبرغان نرود
کابل و غزنی و قندار و جنوبي و هرات
بادم از مشرقی و قندزو بامیان نرود
دار الامان، شهر نو و کوهنه کابل جام
بادم از چند ادول و کارتاه پروان نرود
کوچ کرده است هزاران، زارگ وطنم
بادم از جور زمان و، ز زاغان نرود

آنزمانی که نمودم، سفری ترک وطن
یادم از ظلم یزیدان و، زندان نرود
یاد از هر طرفی کشور زیبایم هرگز
"حیدری" تا که حیاتی، به اسان نرود

پو-هنوال داکتر اسد الله حیدری
۱۹، ۸، ۴، سندی

دهمزنگ

کابل جان میدان جنگ است، خدایا! مددی
قتل عام در دهمزنگ است، خدایا! مددی
دهمزنگ باشد، زندان هزاران بیگناه
در رهانی بیگناهان، خدایا! مددی

ا. حیدری ۱۳، ۸، ۱۶، سندی

عبدالله خان

چه نامرد بوده خان! عبدالله جان
که گشته نوکر، شاگرد شیطان
هزاران حیف بر کل کهای که شد قطع
زیهر اینچنین ترسوی نداد

ا. حیدری ۱۰، ۵، ۲۰۱۴، سندی

زینب جان

زینب جان نوهه زیبای با با
همیشه باخدا، دلخواه با با
به تعلیم و به اخلاقت سرآمد
توهستی افتخار، قوم با با
به کل آسترالیا، سه فیصد تا پ
توكردنی حاصلت، جانان با با
شدی حاذق طبیب، از بهر خدمت
برای خلق محتاج، جان با با
نمودی احترام، خوردن و کلان را
تودانم، ای عزیز قلب با با
خدار اخواهست ای نور چشم ان
که باشی سرفراز، امید با با
برفتی خاله، بخت عزیزم
همیشه باحسن، خوشبخت با با
بگوید "حدیری" صد باره تبریک
به تو و همسرت، ریحان با با

پوھنول داکتر اسدالله حدیری
۲۰۱۸، ۱۰، ۲۹
سدنی، آسترالیا

الا! ای ارگ نشینان

الا! ای ارگ نشینان، ملک افغان!
چه جورهای ندادید، مادرستان
تباه گردید کشور را به صد نوع
فروختید غیرت تان، مفت و ارزان
یکی شد نوگر شرق و دگر غرب
دگرشد نوکر پنجاب و ایران
سعودی نا مسلمان با دادن پول
خریده از شما هم دین و ایمان
زبهر چوکی ها، جاه و مقام ها
بدادید کاملاً از خوبیش، وجدان
شب و روز راهمه در عیش و عشرت
گذشتانده نمی باشد پشمیمان
چه سازی "حیدری" با این همه ظلم؟
سزای ظالمان، در نزد پر زدن

پو هنرال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۰، ۲۷، مشهد

شهیدان ظلم مسلمان نما

به اطراف کشور، هرجابنگرم
بیینم مزار شهیدان گل پیکرم
شهیدان ظلم خبیث، جانیان
زخلقی و پرچم، هم از طالبان
مسلمان نماها به نام جهاد
بدادند هزاران، سررا به باد
نگردند رحمی به پیرو جوان
نه برپیش سفیدان، نه بر مادران
شهیدان ظلم مسلمان نما
که افتاده اندھر طرف از جفا
بشد، روزگار مجاهد نما
به قدرت رسید طالبان، بی خدا
مکاتب بسوزاندند، آن جا هلان
گرفتند حق تحصیل، از خواهان
نمودند خراب، آبدات وطن
یکی زانجله بودش، شاه کارکهن
بکردند تل دیس بامیان، خراب
نمودند به کشتار ملت شتاب
به ورزشگاه کابل، به روز بهار
ببستند زنی بیچاره هرا، به رگبار
بکردند سنگسار، هزار دگر
 جدا گرده صدها بدن را زسر

نگردد رحم اندک آن جانیان
له برسج و نی به بیمارستان
شهیدان ظلم مسلمان نما
به هرسو فتاده، بی دست و پا
برفت از صحنه هم طالبان پلید
رسید وقت کرزی، اولاد یزید
بگفت طالبان را برادر همیش
زقوم و قبیله واعوان خویش
بداد طالبان، انتقال بر شمال
که کردند در آنجا هزاران قتال
حکومت نبینید زیچارگان
شکایت زظم های آن طالبان
بوقت کرزی، رشوه خواری عیان
زمفته وقاضی وهم افسران
بشد غصب مُلک هزاران ضعیف
به حکم همین خائنان کثیف
زقاچاق تریاک در مُلک مان
شده بس خائنان، ملیاردان
شهیدان ظلم مسلمان نما
فتاده به هرسو، سرازرن جدا
پس از کرزی آمد، به صحنه غنی
که بودش زجوهر، اهریمنی
بشد حال و روز وطن بس خراب
زدست پلیدان نوکرمان

به صدها هزار عسکر نوجوان
بگشتند شهید خطا پیشگان
جوانان تازه داماد وطن
زخون های پاک، گشته رنگین کفن
زدست غنی و زیاران او
باشد میهمم، پایمال عدو
ناشد به کشور هیچ امنیت
زدست رذیلان بی تربیت
الهی بداری، دعا ها قبول
بده کشورمان، نجات از جهول
زشرق و زغرب و جنوب و شمال
بگردند به کشور، بی حد قتال
به ملک بی سر، از هر طرف جانیان
نمودند ظلمی، ندیدست جهان
بی امر ز شهیدان ظلم و ستم
به بازماندگان صبر عطا، از کرم
شهیدان ظلم مسلمان نما
شکایت بدارند، به روز جزا
خدایا! مراده، توان هر چه بیش
که خدمت نمایم، به همنوع خوبیش

پو هنوار داکتر اسدالله حیدری
۱۹۵، ۲۰۰۵، سندی

لذکر با خواندن شعری از مرحوم محمود طرزی تحت عنوان "شهیدان ظلم استعمار" سروده فوق الهم
شد.

هوای بار

دیشب به هوای بار بودم
در فکر وطن، دچار بودم
از بسکه شدم غریق افکار
شب را همه بیقرار بودم
افکار بزر بود، عقل و هوش
غرق، غرق، همان دیار بودم
شب رفت و سحر بشد پیدار
نی خواب صحیح، نه پیدار بودم
در حال غم فزون و بی حد
از وضع وطن، فگار^{*} بودم
بودم همه شب اسیر او هام
بیگانه ز خود، خمار بودم
زان حال پریدم آخر شب
دیدم ز وطن، فرار بودم
از کشور خود ز دست اغیار
او راه و بی دیار بودم

پوھوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۰۶، ۲۲، سدلی

فگار - افگار، از رده، خسته، برنجور بر خمدار

فرهنگ فارسی عصید

آه یتیم و بیوه زن

اشرف بی خدای ما، ارگ رهانمی کند
از همه قتل بی گناه، هرگز اباء نمی کند
روز و شب به عیش و نوش، نیست بفکر ملتش
از غم و ناله های خلق، هیچ حیانمی کند
وای بحال ملتی، که گشته او زعیم شان
فقر و مصیبت عموم، هیچ دولتمی کند
تابه کی بفکر جور، تابه کجا بفکر زر
تابه چه وقت بُود حیات، عمر بقائمه کند
آنچه ناله ها کند، ارگ و طلانمی کند
گرچه رود به قتلگاه، هزار هزار جوان ما
خم به ابروی کثیف، رهبر ما! نمی کند
آخرش ای "حیدری"، باش خموش که ناله ها
گردن خاندان مُلک، هیچ رهانمی کند

پو هنول داکتر اسد الله حیدری
سالی ۲۰۲۰، ۷، ۹

با الهام از آواز گیر ای مرحوم ساربان با سروده:
این شم بی حبا مرا، باز رهانمی کند
غزل فوق سروده شد.

شرم لوگر

وطندارم بگشتی، شرم لوگر
ولی در شیطنت، استاد شیطان
نمودی خدمت غرب، فرب نیم قرن
مگر در خاک خود، در قتل سلطان
تو خود افراز کردی، قتل عساکر
زیاسداران میهنه را، هزاران
نمايد مادر میهنه دعایت
که تازود تر شوی، در خاک پنهان
سرقبرت کنند لعنت به صدها
شوند از مردنت، مسورو و شادان
نباشد رفتن از دنیا نهانی
خدایت راهی دارد، قهر نیران
چه بد دیدی از ملک عزیزت؟
که گشتی خانش تا حدامکان
بزدیدی ملیاردها، زکشور
نمتوانی بری یک دالران
بخوردی خون مظلومان ملکت
نگردی رحمی، بر حال یتیمان
خودت را خوانده ای، رئیس جمهور
خجالت بایدت، بی شرمی تان
دوخان شرم لوگر، شرم پنجشیر
نمودید ملک مان، ویران و پیران

زدست خائنان، بیاران کری
همه جا انفجارو، قتل انسان
رها گردی زندهان طالبان را
برای کشتن، صدها مسلمان
تنفر از شما در گل کشور
که باشد" حیدری " در جمع ایشان

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۸، ۲۰، ۲۰۲۰، سالی

دل بی قرار

گشتم اسیر شرد و بلا، از تبار خویش
او از ام زملک و وطن از دیار خویش
این حد مشکل است که بسازم به ملک غیر
دور از گنار میهن زیبا و کهنسار خویش
از دست خلق و پرجم، آن نوگران غیر
اسپندوار شدمیم تیت و پرک، از گنار خویش
بالغ زچار ده که گردید، کشورم خراب
یا رب! به تو پناه، زلیل و نهار خویش
قصاب کابل، که بگرد کابلم خراب
راهی نما جانیان وطن سوی نار خویش
این ارگ نشینان که نمودند ظلم بی حساب
ای دادگر! نما همه، حلق اویزدار خویش
پرور دگار قادر و دانای بسی مثال
از لطف خود رسان " حیدری " را بر دیار خویش

یما جان سیاوش

سیاوش جان رفت ارجمع، عزیزان
بنزد خالقش، بیزدان و رحمان
کباب کرد قلب بایاء، اقرباش
همه کشور بشد ماتم سراپا
بیزیدان وطن آن ارگ نشینان
غلنی و کرزی و جمع پلیدان
همه عامل بوند، قتل و قتال ها
جوانان عسکرها، آن بی گناه ها
الهی از کرم پیک لطف و رحمت
بسوی میهن ما و به ملت
بده صیرجمیلت، دوستانش
یما جان رانما، جنت مکانش
خداوندا! بحق جمله پاکان
رسانی حیدری را میهن مان
که باشد صلح و ارامش به ملکم
همه میهن فروشان، گم زملکم
کجا رفتی؟ چرا رفتی؟ یما جان
نمودی ارگ نشینان، شاد و خلدان

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۱، ۱۸، سدنی

عشق وطن

محبّتی که زمُلک و وطن، سردارم
نم و سرور که ز، زیستن به کشور دارم
اگرچه جور زمان، دورم افگند از خاکم
ولی به عشق وطن، عزم بیشتر دارم
چه ظلم ها که نگردند، خاندان خودی
همه زجور پلیدان بد گهر دارم
یکی نوکر روس و دیگر زامریکا
زقتل های به نا حق چشم تر دارم
هوای رفتن زادگاه، آرزوی من است
ولی چه چاره که از جالیان، حذر دارم
نباشد تم توان، زائمه کشورم بینم
فتاده ام بغربت، نه بال و پر دارم
رها شود آیا وطن زجنگ عدو؟
امید صلح به خاکم، زحمی داور دارم
چه خوب "حیدری" وقت سحر دعا داری
که خاندان وطن، راهی سقر دارم

پوهنال داکتر اسد الله حیدری
۱۰، ۱۲، ۲۰۲۰، سدنی

چشمان فشنگ

دوچشمان فشنگت کرده ام زار
دواپرویت مرا کردست بیمار
سرشب تاسحردر فکرزلفت
ندارم خواب راحت، ماه رخسار
خدنگ تیر مژگانت به قلبم
خلیده پاره کرده، قلب افگار
بیادت است آن روزی که دیدم
ترا با آن حلاوت، جنب جویبار
خدا را خواهمت ای نازنینم
که گیری حیدریت را بخود پار

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۰۱۷، ۲۰۲۱، سدنی

تپه پغمان

شبی مهتابی و تپه پغمان
بديدم ما هر خ زيبا و خندان
بگفتم ماه من نامت چه باشد
بگفتانام من، خندان خندان
نشستيم ساعتی در سبزه زاری
نعموديم قصه های شاد و خندان
چه ایام خوشی در کشور ما
گذشت آن وقت و آن خوبی دوران
بشد کشور اسیر زاغ و کل مرغ
هزاران، ترک کردند آن دیواران
الهی از کرم لطفی به ملکم
نمایی دور ز کشور، این پلیدان
رسانی حیدری، آخر به میهن
که گردد خاک وی نزد نیا کان

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۱، ۲۰، سدنی

ترامپ لعنتی

ترامپ لعنتی، گم شد زدفتر
امید، دنیا شود آرام و بهتر
به ملک ما بباید صلح راستین
بگردد دشمناش، خواروابتر
غلنی را با هزار جرم و جنایت
کلند بیرون زارگ، هرچه سریعتر
هر آنکس آتش افروزشد به میهن
بسوزد خرمن عمرش، چه زودتر
به ملک ما هزاران نوجوانم
شند قربانی اهل بد اختر
الهی حیدری، دار شاد و خندان
رزاوی میهن، هرچه زودتر

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۱، ۲۳، سدنی

انتحاری های بسی دین

خداها ! تا به کی؟ در گشور ما
شب و روز در خطر، خشک و تر ما
همه جا، انتحاری های بسی دین
نمایند قتل عام، همکشور ما
گذشت چل سال از این آشفته حالی
رسید بمب ها ز هرسو، بر سر ما
یکی خلق و دگر پرجم، مجاهد
جهه ظلم های نگردند بر سر ما
بگشته گشود میدان جنگ ها
هجوم شرق و غرب بر پیکر ما
بگشتند صد هزاران، هم دیار م
به میون ها فراری، پاور ما
سراسرمیه نم ویرانه گشته
خرابه کابل و هم لوگر ما
بشد غزنی، هرات و بامیان م
بخون غرقه به هرجا دفتر ما

ولایت های کشور، جمله درخون
همه ملت بوند چشم، تر ما
به آخر حیدری تا کی تو خاموش؟
بکن عرضت به پیش، داور ما
خدایا از کرم لطفی به ملکم
نما این جانیان، دور از سرما

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲۰۰۱، سدنی

هفت و هشت ثور

هفت و هشت ثور آمد، درد بی درمان رسید
مردمان میهنم را، موسی هجران رسید
نوكران مارکس ولین، کشور افغان فروخت
به رشاگردان شیطان، لعنت پزدان رسید

ششم ثور ۱۳۸۸ مطابق ۲۶ نوامبر ۲۰۰۹، سدنی

دل دیوانه

خدا داند دلم دیوانه توست
همه غمها یم از افسانه توست
به ملک غربت ای مام عزیزم
شب و روزم به فکر و خانه توست

عزیزانم

عزیزان ترکتان دارم، از این دهر
روم نزد خدایم، حی داور
شما را می سپارم، خالق خود
که دارد حفظ تان، تا روز محشر
در این دنیای بی بنیاد عزیزن
کنید خدمت برای اهل کشور
مبایشید غافل از مگروهیل ها
که باشد این جهان، دوروزه اخگر
فریب زرق و برق این جهان را
نخوردده سعی تان، در فکر محشر
همه مخلوق عالم، از خدایم
رویم روزی از این دهرستمگر
به پیش خالق کون و مکان ها
که باشد قاضی اعمال، در آخر
چه خوش با برگمه اعمال نیکو
شویم راهی از این دنیا به آن دهر
کنید پاد حیدری را در دعا ها
به شب های جمعه، هم وقت دیگر

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲، ۷، سندی

جلای وطن

عمر دو روزه ام، به جلای وطن گذشت
یارب! چه کرده ام، که چنین در مخن گذشت
تحصیل تا دکترا کردم، که کنم خدمت وطن
افسوس که حاصلش، همه دور از وطن گذشت
از آن زمان که کردم ترک کش ورم
روزم سیاه بوده و شب در حزن گذشت
دانم بفکر میهن زیبای خود بدم
داعم به دل ز شهیدان بی کفن گذشت
از ظلم یزیدان او لاد ناخال
شد کابلم خراب و ظلم اهرمن گذشت
داود شد بنادر، ویرانی وطن
قتل های روس و غلامان، در وطن گذشت
عشق فرهاد جان فدا، نصیب خسرو شد
فرق بشکافته زیشه بی کوهکن گذشت
در میهنم هزاران بی گله شهید شد
ظلم واستبداد قاتلان، هموطن گذشت

داشتم آرزو، که رسم روزی، میوه‌نم
نقش برآب گشته و، آن وقت من گذشت
یارب! بحق آنهمه پاکان درگه ات
مگذار ماقعی عمر، دور از چمن گذشت
کن حیدری به آخر عمر، راهی وطن
تا آخرین دقایق عمر، در وطن گذشت

پو هلوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۲، ۹، سدنی

زمستان رفت

وطن داران سال نومبارک
زمستان رفت بهارنو مبارک
زمستان رفت وبلل شد غزل خوان
کمرستن به کار، از نومبارک
۱. حیدری، ۲۱، ۲۰۰۸، ۰۳، سدنی

حسن ولطافت

ای خدا! حسن ولطافت، به ترکان رسید
خوش زبانی و نزراکت به ایران رسید
پشت کار و ذکاوت، همه را هند گرفت
هر مریمهن و مذلت، به افغان رسید
۱. حیدری، ۲۰۰۴، ۱۲، ۳۰، سدنی

زادگاه عزیز

خوشکه در وطنم، کار و بارمن باشد
به زادگاه عزیز، ثربت و مزارمن باشد
اگرکه لطف خداوند، نصیب من گردد
علم و سرورمن، پیش تبارمن باشد
چه سالها بشد که از میهنم به دور هستم
بوصل کشورم دام، انتظارمن باشد
شده ملک من اشغال، جانیان بیگانه
دریغ که دسته‌ی تبر، از همیارمن باشد
بود اکثرهم ملت، به منتهای فقر
ولی چه سودکه چند جانی، قارونوارمن باشد
رسد "حیدری" از رحمت خداروزی
که خائنان وطن، سر به دار من باشد

پوھوال داکتر اسدالله حیدری

۱۸، ۲۱، ۲۰، ۲۰۲۱، سدنی

مادر من

ز هجرانت وطن، دل دربرم نیست
به شب ها ز غمتم، خواب بر سرم نیست
در این دنیای دوری مادر من
بجز فکر تو، فکر نیگرم نیست
ز دوریت شده نزدیک، چل سال
از این بیشتر به غربت، حالم بر م نیست
اگر وصلت وطن حاصل نگرد د
نگر طاقت به جان مضطربم نیست
در این دنیای دوری میهنه من
ولوفردوس باشد، مادرم نیست
به غربت گر کنم ترک این جهان را
صد افسوس، تربت، زیر سرم نیست
ندارد "حیدری" زین چاره بیش
به جز صبر خدای اکبرم نیست

پوھنواں داکٹر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۲۴۲۰، سندھ

یاد باد، یاد باد

سیب لوگر، آب پغمان، گلشن کاریز میر
دختران ماه جبین، کابل مان، یاد باد یاد باد
ار گوان پنجه شاه، میله های گلبهار
فصل نارنج جلال آباد، توت خلجان، یاد باد یاد باد
در مزار شاه دین و زنده بالا کردنش
لاله های آن دیار و بزکشی شان، یاد باد یاد باد
قندهار، با گلرخان و آن انار بسی مثال
خربوزه اسقلان، انجیر تاجقر غان، یاد باد یاد باد
ار هرات مهد فرهنگ، شاعران آن دیار
خواجه عبدالله الصاری ویاران، یاد باد یاد باد
شهر غزنیں آنکه بودش یکزمانی، شهر علم
از سنانی غزنوی و عهد سلطان، یاد باد یاد باد
شهر بامیان با شاهکارهای تاریخی جهان
از بیت بامیان که شد، تخریب نامردان، یاد باد یاد باد
باغ با بر، چهل ستون و قصر عالی دارالامان
غازیان کسب استقلال افغان، یاد باد یاد باد
"حیدری" بس کن تقلا، از سجایای وطن
از هزاران نعمت خلاق بزدان، یاد باد یاد باد

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۱، ۲۰، ۲۱، سدنی

دختر کوچی

بندیدم دخترکوچی به لوگر
چومهتاب می درخشید، دیده، تر
لداستم چرا حالش چنین بود؟
نمود آن نازنین، چشمان من تر
بگفتم نام زیبایت چه باشد؟
بگفت مهتاب، نام من بداختر
شدیم با هم دمی با گفت و گونی
بنالید از جفای، قوم کافر
بگفتا بودمی با یک جوان دوست
ولی روزی زدنده، تیربرسر
برفت آن نامراد، از دهر دنیا
گذاشت تنها مرا، بی بارو باور
شبی دیدم بخوایش، خوش و خندان
بگفت توهم بیا، اینجاست بهتر
نه ازان جاهلان، رونی بیبنی
نه ازان قاتلان، فکری درسر

خدا کرده نصیب من شهادت
اگر گردد نصیب تو، چه بهتر
بداری "حیدری"، این قصه کوتاه؟
نباشد جز جگرخونی، سراسر
سرشت جانیان میهمن ما
هیشه ظلم بالای ضعیف‌تر
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۲۶۲۲، سلطنتی

دیوانه

وطن هجرت مرا دیوانه گرده
فراقت از خودم بیگانه گرده
خداراخواهم آن روزی رسد زود
که خصمتم درجهنم خانه گرده

۱. حیدری ۲۰۱۲، ۲۰۲۸، سلطنتی

پری روی کابل

پری رو دختری دوستم به کابل
قدوباًلا به مثل شاخه گل
زیبا رویان کابل جمع بودند
نديدم دختری، همچون پری گل
دوچشم آبی وزلفانی طلائی
بُندش شاگرد، دانشگاه کابل
زدست خاندان کشورما
خرابه شد وطن، هم شهر کابل
جفای خلق و پرچم نوکر روس
گذشت از حد، برون شداز تحمل
لبودش چاره جز ترک کشور
رسید وقت جدائی، سلبل و گل
نمودم قصد هجران، مادر خویش
چه مشکل بودش، دل گلن ز کابل
پس از زجرها، مشقت های بسیار
بشد بایم برون، از مامن گل

رسیدم مُلک پنجابی بی دین
شدم ببچاره بی یاران همدل
صباحی چندگذشت انجا به خواری
همیشه دردم، از دوری کابل
پلاخر "حیدری" از لطف بزدان
رسیدش شهرزیبای، بر از گل
خدایا! لطف خود کردی نصیبم
هزاران شکر نعمت، قادر گل

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
سالنی ۲۰۲۱، ۳، ۸

اسم اعظم

خداوند! به جمله اسم اعظم
زلطفت شاد کن دل های پر غم
ببخشانی کریما جرم مارا
نگردانی نصیب ما جهنم
احیدری ۱۴، ۸، ۱۲، سالنی

حالات

استقبال از سروده محترم مصلح سلجوقی با مطلع:
"خدا من از دومیترسم"

من از تو میترسم
از قیامتت
از عدالت
از کیفرت
از عذابت
از جهنمت
من از تو میترم
ولی
این خاندان مُلک
این جانیان کشور
این وطن فروشان
این ناخلفان و نامردان
این غلامان بیگانگان
این دشمنان اسلام و مسلمان
از تو نمی ترسند
به جهنمت
به کیفر آخرت
به عدالت
وبه محکمه عدالت
عقیده
واز قیامتت
هر اسی
ندارند
ولی
من از تو میترسم

به آنچه این بی دینان
این درندگان دوپا
این گرگان آدم چهره
دور از آدمگری و انسانیت
عقیده
ندارند
ولی
من معتقدم
از تومیترسم
ملا نماهای دیوبندی
مزدوران پاکستان
وسعودی
بنده های پوند و دالروکلار
چاکران خارجی
فال بینان و کجکول داران
دیروز
تزویر کنندگان و حقه بازان
امروز
با استخاره ها
گفتار نا حق و دروغین
سالوسانه و بیهوده
با هدایات شیطان
با همکاری دزدان
با برادر گفتن
جلدان
از تو نمی ترسند
من از تومیترسم
اللهی!
"ع و ع" تا کی?
بَوْنَدْ حَاكِم

در این کشور
ملک افغان
میهن آزادگان
نمودند چور
از میهن
آنچه را خواستند
به غارت برداشتند
آنچه را توانستند
هلوز هم چشم های
حریص شان
دور از قناعت
منتظر خاک
گور
از تونمی ترسند
من از تومیرسم
بکشور نیست
یک روزی
که باشد
خلق مظلومش
فارغ
از هراس و ترس
از انفجار و انتحار
از طالب جانی
از داعش خونخوار
واز حاکمان غدار
خدایا!
من از تومیرسم
وطلم را
مرا
با تمام هموطنان افتاده در بندم

از شر این
دجالان
بی وجدان ها
نجات داده
در پناه خود
نگهدار
من از تو میترسم
وچشم امیدم بسوی توست
الله! صبر تو تا کی؟
ظلم ظالمان تا چذ؟
ببخش "حیدری" را
این عبد نا توان و
عاصی را
از کرمت یا رب!
مکن کفر
زگفتارش
نجاتش ده
توازنارش
نصبیش کن
بهشت علیرین را
با
رسول برحق و
الله
من از تو میترسم
سپار میترسم
میترسم
میترسم

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۱۰، ۱۵، ۲۰، سندی

میهن زیبای ما غرقه درخون شد

الا ای هموطن مظلوم، میهن زیبای ما
غرقه درخون شد
زدست جانیان، این ناکسان، این نوکران
بیگانگان،
زدست گرزی بی دین، حامی طالبان،
دشمنان علم و دشمنان
انسان

میهن زیبای ما غرقه در خون شد

غنى پست و جانی
با یاران داعشی اش،
بگشتند هزاران جوان را، مردان و
زنان را،

سالخور دگان را، اطفال معصوم را
بیگناهان را،

روزه داران را و
نماز گزاران را

میهن زیبای ما غرقه درخون شد

الا ای هموطن

تا کی ۴

بزر ظلم این طاغوتیان و ناخلف

او لاد این گشور

چه ها گردند ۵

در روز اول سال،

این قصابان انسان،

غلامان دال خوران

پاکستان و سعودی های

بی ایمان

میهن زیبای ما غرقه در خون شد
نشاندند در سوگ و ماتم، هزارن
مردم مارا
در کابل و هلمند، هرات و غزنہ و هرسوی
این کشور
زیبای نحس این
بی دین
گل بدین آن جانی خونخوار
آنکه در دوران نوجوانی
نسبت اخلاق پستش
اخراج گردید
از لیسه عسکری
کابل
آن قاتل هزاران بی گناه
در کابل و در هر گوش و
کنار این کشور
میهن زیبای ما غرقه در خون شد
دست این جانی
با همکاران ارگ نشینش و
طالبان داعشیان مستقیماً شامل است
در قتل های
انترکانتی لنتال، چهار راهی صدارت،
هلمند و قندھار و غزنہ و چهار راهی دهمزنگ و
صدھا جای دیگر
میهن زیبای ما غرقه در خون شد

پوهنواز داکتر اسدالله خیدری
۱۸، ۴، ۲۰، سالی، استرالیا

کجا شد غیرت الفانی تان؟

ای ملت غیور، مردان بی هراس
چرا اینگونه خاموشید؟
گرگان درنده،
قصابان بی رحم
همه روزه
عزیزان تائز، بی رحمانه
میدرند، منفجر میدارند
و شما
قاتلان خود را می نگردید
و اینگونه، مذبوحانه
خاموشید
قاتلان، گرگان، قصابان و
وطنفروشان را خوب می شناسید
مگر اینگونه خاموشید
یک روز قبل

با انفجارها و انتشارها،
در کابل و قندھار در خوست و ننگر هار
چقدر هموطنان تائرا، بی گناهان را،
گل های سرسپد خبرنگاران و
عکاسان رساله ها را
به شهادت رسانیدند
غرقه در خون نمودند و
صدها فامیل را در عزای عزیزان شان
سوگوار نمودند
چرامذبوحانه خاموشید؟
کجا شدغیرت افغانی تان؟
فائل اول، کرزی جانی، آن
برادر و حامی بزرگ
طالبان و داعشیان
بعد از وی غلی و اتمر و عبدالله و
استانکزی و سایر جیره خواران
بیگانگان
شمر بی دین گلبدهن، بدآخلاق خدا
ناشناس

نوكرينجاوي هاي پاکستان و
 سعودي هاي بي رحم
 دشمن اسلام و مسلمان

شما

گرگان در ندهه وطن را
 مي شناسيد
 چرا اينگونه خاموشيد؟
 کجا شد غيرت افغانی تان؟
 ملسم وجادوی دالر
 نموده کور کر
 سران ملت مارا
 آنهمه بي دینان بدگو هر
 بنده گان
 دينار و دالر را
 چرا اينگونه خاموشيد؟
 کجاشد غيرت افغانی تان؟
 فراموش گرده ايد
 آن شير زنان، ناهيد ها، زرغونه ها و
 رابعه هاي کشور را

قدری بخود آبرید
از انها خجالت بکشید
حفظ وطن و هموطنان را
بر زراندوزی
ترجیح دهید
همانطوریکه، در طول تاریخ
دشمنان وطن را
خوار وزبون نموده از کشور خود
راندید
حالا وقت آنست که
این ملیلی های دشمن تان را
به جوبه دار تحویل
دارید
چرا اینگونه خاموشید؟
کجاشد غیرت افغانی تان؟
چگرگوشه های شما را
هر روزه
غرقه در خون میدارند
شما مذبوحانه خاموشید

کجاشد غیرت افغانی تان؟

بها خیزید، بپا خیزید

بخود آپید

بخود آپید

پیش ازانگه شما را

نیز

قتل عام نمایند

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۵، ۰۱، سدنی استرالیا

اسیرخونخواران

وای ازان ملکی که خونخواران، بوددر رأس شان

وای بران رمه که گرگی، باشدش چوبان شان

ای صد افسوس کشور آزاد و هم آرام مان

گشته چهل سالی اسیر گرگ و خونخواران شان

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۷، ۲۷، سدنی استرالیا

ای ملت افغان

الا ای ملت افغان، چنین بی غیرتی تا کی؟
همه روزه قتال وقتل، در این بدبخشی تا کی؟
بیاخیزید، به دارآویزید،
جانیان و قاتلان اصلی را،
کرزی خاین ملی را،
حامی و برادر طالبان
جانی را،
حامی داعش، غلی خاین و آن دارودسته،
قاتلان وطنفروشان
اهریمنی را،
به دارآویزید، خاین و نامرد پلچشیر
بلندهه دالروپوندونگتایی را،
نوکر غنی و بیاران وی را،
به دارآویزید، خاینان لوگر را،
ستانگزی و هر که همکار جنایت های وی باشد.
اتمرلنگ جانی را،
سلطانزوی طیاره دزد و ننان دزد
نانوانی را،
بد اخلاق شهر داری کابل را،
به پا خیزید، به دارآویزید،
جانیان ملی را،
قاتلان دانش آموزان کوتز را،

دانش آموزان دانشگاه
کابل را،

قاتلان بما جان سیاوش جوان داشتمند و
محبوب کل کشور را،
بپاخیزید، بدار او پیزید
این خاینهن ملی را،
طفیلی های اجنبي های
بپرونی را،
بپرونی را،
بپرونی را،

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۱۰، ۲۰۲۰، سدنی

عید قربان

عید قربان آمد و جانم بقربانست وطن
تا به کي؟ سوزم، بسازم، درد هجرانت وطن
ظالمان، میهن فروشان، کرده اند دور از برت
آرزویم تا دم مرگ، وصل دامانت وطن
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۳۱، ۸، ۱۷، ۲۰۱۷، سدنی

شکوه بلبلان

برفتم دوستان، روزی بهاغی
لديدم بلبلان جز، چند کلاعی
کلاغان در تلاش التخابات
که تاصاحب شوندان باع و راغی

یکی جغدی بذیدم هم در آنجا
که دعوا با رقیبان دارند، آنها
کنجدغد امر و نهی، فرما نروانی
بود غافل زمگ رو حیل دنیا

یکی بود از کلاغان انحرای
گذشت از جان خودبا بیقراری
بلندپرواژ کرده با سرعت زیاد
هدف بگرفته جغد"کر" مداری

هزاران گفتند اینجا، جای مانیست
وهم باع از کلاع بی هنرنیست
برفته چاره دیگر نمانیم
به بزدان شکوه کردن بی اثر نیست

برفتند بلبلان از بهر حاجات
بکردند ناله ها، خیلی مناجات
بخواستند از خدای قادر و حسی
چمن را پاک نماید، از کثافت

خدای لایزال و مهربان هم
نظر از لطف کرد، برسوی آن جمع
نموده استجابت عرض شانرا
بگرد شرکلاغان از چمن کم

دگربار "حیدری" راهی باعث شد
زفرط شادی، چشمانش چراغ شد
نیدحتی یکی ازان کلاغان
همه جا جشن و شادیها، بлаг شد

پوهول داکتر اسدالله حیدری
۹، ۳، ۲۰۱۴، سندی

بلاغ - وصول به شیه مطلوب، رسیدن به مطلوب

هیچ چارپائی ندیدم، انقدر ظالم صفت
آنجه را در ملک ما، حیوان دویا میگند
ظالمان طالبی و جانیان داعشی
با حکومت همنوا بوده، تماثا میگند

۱. حیدری ۲۰۱۵، ۱۲، ۱۰، سندی

کلمرغ

"از بسکه آسمان و زمین سفله پرورند"
کلمرغ ما بلبل ارگ وطن شده
چون "ع و غ" نوکر خصم وطن بُوند
منفور جامعه همه از مرد وزن شده

۱. حیدری ۱۵، ۱۲، ۲۹، سندی

غیرت کرزی !!!

بتاریخ پنجم شنبه دهم اپریل ۲۰۱۴ در سایت فارسی بی بی سی خواندم:
امنیت ملی افغانستان از ۵۶ حمله انتحاری در استانه انتخابات
جلوگیری شد. ۲۶۲ نفر که قصد حمله انتحاری در شهرهای مهم
افغانستان را داشتند، همراه با جلیقه وسایر مواد انفجاری در ۲۳ ولایت این
کشور بازداشت شدند.

گرچه این خبر چندان قابل باور نیست زیرا در مرکز کابل، در پهلوی
ارگ، در هتل سرینا با تمام تجهیزات امنیتی مدرن و پیشرفته نتوانستند
ویا نخواستند از فاجعه شب سال نو جلوگیری نمایند، همچنان از حملات
انتحاری در مهمانخانه ریاست جمهوری واقع در کارته چهاردهه
حملات فاجعه بار دیگر را در خود پایخت باهمه کش و فش امنیتی آن
نتو نتوانند خلی نمایند، چطور شده میتواند که در تمام وطن عزیز ما
آنقدر موفق بوده باشد که جلوتامامی فعالیت های دشمنان اسلام و دشمنان
وطن عزیزم را گرفته باشند.

به هر صورت با قبولی این اطلاعیه امنیت ملی از همه اندکاران آنها
صمیمانه ابراز شکران داشته و از خداوند میان توفیقات هر چه بیشتر
خدمت صادقانه را برای وطن محبوب و هم میهنان عزیز مان استدعا
داریم.

مگر جای تأسف و جای تأمل اینجاست که امنیت ملی افغانستان آن
جنایت کاران را گرفتار نموده است. ولی به غیرت آقای کرزی بر می
خورد که وی هنوز در قدرت باشد و برادرانش محبوس و مجازات
گردند. در اینده سیار نزدیک و پی شاید تا حال همه را با تقدیر و تحابف
آزاد نموده باشد و یا از اد نماید.

غیرت کرزی

از دل کرزی، خدا داند وطندار
برادرهای وی گشته گرفتار

هزاران هموطن، گر قربانی میشد
نمی آورد جنابش خم به رخسار

بداله گوید کرزی، قلب ریشم
کجا غیرت گذارد زیر ریشم
من شیر بچه باشم ساکن ارغ
برادرهای من، محبوس به پیشم

رها سازم همه راه رچه زودتر
کنم تقدیر شان با پوند و دالر
که تا در خدمت آینده خود!!
نمایند قتل عام هرسوی کشور

نما ید "حدیری" پیش خدایش
ز صدق دل بدارد التجایش
که پارب هرچه زودتر خانم ملک
به فهردوخت کن جایگایش

پوهنواز داکتر اسدالله حدیری
۱۱، ۲۰۱۴، سنتنی، استرالیا

در این دنیا دون کس ماندنی نیست
هم افغان زمین کس خوردنی نیست
ز ظلم ظالمان و جور اعدا
شب تار وطن را روشنی نیست

اگر شاهی گدائی، یا که مژد ور
به آخر جانمانی، درته گور
در آن وحشتگده تنهای تنها
شوی خوراک صدھا مورچه و مور

رئیس عاقل

رئیس عاقلی داریم به کشور
که از ترس دانمش با خپلی پاور*
هران وقتی که باشد مست و بی خود
زند لاف های، از هر بام و هر در

-

شلوذه آن جناب در ملک اغیار
بود جنگی میان ظالم وزار
شود در طمطراق آن عاقل ما*
منم خادم به ظالم، یک فداکار

-

بوقت خودنمائی هاش، حرف هاش
بود بی ربط و بی معنی، سخن هاش
بفکرش است، عقل گل کشور
نمای عقل او، دستارو شف هاش

-

به چهارده سال در ملکت چه گردی؟
به جزا اخلاق و قتل و دزدی
خدایت نیست دارد عاقل گل !!
ریاست را زملت، غصب گردی

زدال خوران پنجابی چه دیدی؟
که از مادر وطن، خود را بربردی
شدی نوکر، به امریکای جالی
بگشتی خادم شاه سعوی

به آخر تا به کی، ای مغز کا هل*
منافق باشی و جالی و غافل
رسد روزی کنی ترک این جهان را
جوابت چیست، نزد شاه عادل؟

ندانی "حیدری" سر غلامی
که سازد بی درایت، شخص نامی
نماید حاکم شهر، هر که خواهد
ز عیم سازد به کشور، فرد عامی*
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۸، ۲۰، سدلی

* پاور = پاری دهنده، افسر ارتقی یا نظامی
طهران = سر و صدا، کروفر، خود نهانی، نمایش شکوه و جلال
کا هل = پیر، ناتوان، مست و تبل
عامی = جاہل و بی سواد، (فرهنگ فارسی عصید)

وطن فروش

وطن دارم عجب میهن فروشی!
وطن راند ارزن می فروشی
توداری میگنی خدمت به دشمن
که کشور بعد غصبیدن فروشی

...
تونی یک ناچل اولاد لوگر
نداری ارزش افراد لوگر
بود نامت غنی، از عقل مفلس
خجالت کرده نی احقاد"لوگر

...
به لوگر کی توجرنت داری رفتن؟
به کنج ارگ زترس بنموده مسکن
نمائی تابه کی اینگونه خفت
 بشومرد وبکن خدمت به میهن

...
نمودی جانیان آزاد ززندان
بخواندی طالبان جمعی عزیزان
عزیزانت بکشور آتش افروخت
نمودند ملک ما، زندان و ویران

...
شنواز "حدیری" این راه و چاره
اگر عقلی بداری، رُو گلاره
بکن مردانه استعفاه زکارت
که تاکشور شود بهتر دوباره

پو هنال داکتر اسد الله حدیری
۱۵، ۱۲، ۲، ۲۰، سندی
احفاذ - فرزند اشگان، موانگان، نیبرگان
(فرهنگ فارسی عرب)

کرزی قاتل*

کرزی قاتل تو تا کی زنده باشی؟
به پیش مردمت شرمنده باشی
اگرداشتی جوئی غیرت تو بی ننگ
زیک فیربردهانت، مرده باشی

.....
برادرهای خود را یک نظر کن
زکشتلار وطنداران حذر کن
زدستت هر طرف قتل و قتال است
جهنم رفتنت را در کمر کن

.....
بخون جمله، این بیگناهان
شريك هستی سرت کن برگریبان
بودتحت الثقرجای توملعون
فروختی دین وايمانت به ارزان

.....
به "ع و غ" سپردی کشور ما
لمودی ظلم بیوحد بر سر ما
بسوزی در دو عالم همچو اسپند
سزايت را دهد حق، داور ما

.....
لداری غیرت یک فرد افغان
به ناحق نام خود ماندی مسلمان
شود پیدا یکی مردی فدا کار
روانه دارد ت بر قهر بیران

.....

نگر بس" حیدری "این خانیان را
گذار بر حال خود این قاتلان را
چه حاصل خواندن یاسین سرشان؟
ندارد فایده بی، این خانیان را

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۲، ۲۰، سنتی

*- از زمان بقدرت رسیدن کرزی خان که طالبان جانی و دوراز اسلام را برادر خوانده و همیشه از آنها حمایت کرده و از کمک های بی دریغ خود در حق شان مضایقه نمی کرد.

این نوکران سعودی های خونخوار و دشمن اسلام و مسلمانان، پاکستان لعنتی، همه روزه در هر گوش و گنار میهن عزیز ما دست به جنایت های گوناگون، ادم کشی ها، تخریب و سوزاندن مکاتب و مساجد زده اند. و شاید هیچ روزی نبوده باشد که یک تعداد از مردم بیگناه غیر نظامی ما اعم از زن و مرد، بیرون و جوان، اطفال معصوم، عساکر پاسدار وطن عزیز ما، پولیس های تأمین گلندۀ امنیت، به درجه شهادت نرسیده باشند.

این میراث شوم کرزی و برادران طالبš تا امروز دوام دارد و ع و غ هم بر غلذی خیر نشسته و تتها بفکر پر نمودن بانگ ها و جیب های کثیف خود میباشند.

دیدن تلویزینها و مطالعه اخبارها قلب هر انسان بشردوست و وطن پرست را پاره پاره مینماید.
سروده فوق هم الها می از دیدن و شنیدن این اخبارها میباشد.

خون هموطن

زماداران افغان در خروشند
زخون هموطن در عیش و نوشند
بوندغافل زیرسان الهی
حتمیم دوزخی آخر بنوشند
ا. حیدری، ۲۰۱۰، ۱۱، ۱، سنتی

سایهء سر

به بی ننگی بگفتند، از قایت
درختی سرزده، تبریک برایت
جو اشان بداد، بی ننگ بی شرم
کند سایه سرم، جام فدایت

.....

به ملک ما چنین بی ننگ، بسیار
زکشتار در وطن، مسرورو سرشار
به پیش خلق خود، منفور منفور
بُوند از روپاهان، نزد غفار

.....

یکی زانها بُود، کرزی بی دین
گرفته رشوت از، دیندارو بی دین
نموده طالبان، کمک همیشه
برای قتل خلق، زارو مسکین

.....

دگر باشند، عبدالله واشرف
به جانی هاوخان، پارو همصف
نه شرمی از خدا و بندهگاش
بُوند مشغول عیش، باجنگ وبادف

.....

به کشور کار شان، چورو چپاول
بر قصد خارج از ملک، زیر هر ذهل

زر اندوخن کارشان، همیشه
به گردن دانما، دارند کجکول

.....

بخواهد "حیدری" از خالق خویش
زلطفش پک نظربر خلق درویش
نماید ملک ما آرام و مسعود
رزش جانیان، بیگانه و خویش

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۳۰، سالی

غش فروش

من آن طلا نمای غش فروشم
که طلا می نمایم، غش فروشم
زنم آرد جواری روی قبیاق
کچالورابه روغن، غش فروشم

احیدری
۲۰۱۴، ۸، ۲۰، سالی

عید قربان

عید قربان است عزیزم، سری قربانت کنم
سرمه، چشم رخاک پای جانانت کنم
از سر شب تاسحرنالم رهجرت مهجبین
باشد ار، از لطف حق دستم به زلفانت کنم

احیدری
۲۰۱۲، ۱۱، ۰۳، سالی

بی عقل گل

یکی بی عقل گل داریم به کشور
که باشد غرب را چهل ساله نوکر
زبس گردست با بوسی کفار
خجالت داده است مردان لوگر

.....
بود اشرف غنی خاین وطن را
ندارد ارزش بوت کهن را
ز خدمتهاش به دشمن گرده حاصل
ز عامت مُلک ما و اجمان را

.....
زند این مغزیرگاه لاف بسیار
به ز عمش عالم است، دربر و ابحار
عجب بحر العلوم!! است کودن ما
بود او ناخلف، نادان و بیمار

.....
نموده عید ملت، پرمصیبت
خودش با خاینان در عیش و عشرت
نماید حیدری عرضش به قهار
الهی! جانبان را، غرق قهرت

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۶، ۲۶، سدلی

کودن - کند فهم، کم عقل، احمق، تبلیل
فرهنگ فارسی عمید

کرزی واشرف غنی

کرزی واشرف غنی، هردو غلام و نوگرند
خانن پنجشیر و دوستم، کی؟ ز آها بهترند
معاولان "ع و غ"، هم از برای جیفه بی
دشمنان مُلک مارا، خادم و هم چاکرند

.....

"غین" ما از عقل باشد، صفر مطلق بی گمان
در نهادش نیست خوب کشورش ذره نهان
اکتها و جست و خیزش، همچو میمون در وطن
با اشاره های خاوند، از برای لقمه نان

.....

کرزی میهن فروش، دائم شریک طالبان
قاتل صدها هزار، از هموطن پیرو جوان
روز شب در فکر پول و قدرت فانیست او
سخت غافل باشد از روز جزا و آن جهان

.....

کرزی بی دین ما، باطمطر اقهاش در وطن*
غرب را تهدید دارد، تازود از این چمن
خانن ملی ما، خیز های بیجا میزند
لیک امریکا شناسد، این غلامش از کهن*

.....

بُزدل پنجشیر ندارد، کاری جز مود ولباس
گشته است او دلگک اشرف غنی گله طاس
او ندارد غیرت و قدرت، به دولت در وطن
زان سبب منفور خاص و عام، مردان و انس

.....
"حیدری" تاکی تو داری؟ فکر او هضاع وطن
روز شب غم میخوری، از دوریت در انجمان
کن به هنگام سحر، التجا از صدق دل
بل شود، رحم خدا، برحال زار هموطن

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۴، ۲۴
سدنی استرالیا

* طمطراق - سر و صدا، گروفر، خود نمانی، نمایش شکوه و جلال
کهن - دیرین، دیرینه، قدیم
فرهنگ فارسی عمید

دهمزنگ

کابل جان میدان جنگ است، خدایا! مددی
قتل عام در دهمزنگ است، خدایا! مددی
دهمزنگ باشد، زندان هزاران بیگناه
در رهانی بیگناهان، خدایا! مددی
۱. حیدری ۱۳، ۸، ۲۰۱۶، سدنی

عبدالله خان

چه نامرد بوده خانن عبدالله جان
که گشته نوکر، شاگرد شیطان
هزاران حیف بر کلکهای که شد قطع
زبهرا ین چنین ترسوی نادان
۱. حیدری ۱۰، ۵، ۲۰۱۶، سدنی

خان ملی

خان ملی به کشور، گرzi است
بعد او اشرف غنی واتم راست
عبدالله وجمله، همکاران وی
دشمنان میهند را، چاکراست

.....

آنکه از عقل مفلس و نامش خنی است
چهل ساله نوکر غرب و دنی است
از جفای روزگار و دشمنان
ملک افغان را به پرتگاه بردنی است

.....

میهن ما غرقه درخون گرده است
امنیت را خیلی وارون^{*} گرده است
بنده عدوان ما، این ناخلف
ملت ما، بس چگرخون گرده است

.....

قاتل صدها هزاران بیگناه
بازگشته است په میهن دزد راه
تاکند همیاری کلمرغ ارگ
این جنایت کارسرتا پا گناه

.....

حیدری دارد دعا هر صبح و شام
نژد خالق، پادشاه عام و تام
تا که جمع خاندان، از کشورش
نیست و نابود سازد آنها را تمام

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۷، ۱۶، سدنی
وارون- واژگون، برگشته، سرنگون
فرهنگ فارسی عمید

احتضار

زدوريت وطن در احتضار
به ملک غیر فتاده بی قرارم
اگر تقدیر باشد میرم اینجا
نما قسمت به دامانت مزارم

دنیای دوری

در این دنیای دوری، خواروزاریم
مهاجر گشته ایم، دل بیقراریم
خدایا! تا کجا از باد میهمن
بسوزیم و بسازیم، ناله داریم

بهشتم

وطن تو گلستانی و بهشتم
خدا بلموده با خُبّت سرنشتم
بگریم خون زد پده از فراقت
چو در هجرتوز ار است سرنوشتم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۱۰، ۱۵، سدنی

حقه بازان

سرگروپ حقه بازان، گرzi است
بعد او اشرف غنی و اتمر است
عبدالله، نامرد پنجشیر وطن
کی به حقه؟ از لئیمان کمتر است

.....

حقه باز سخت بی دین، گلبدین
دشمن احفاد افغان، گلبدین
گرده خون ریزی چهل سال در وطن
قاتل صدها هزاران، گلبدین

.....

هست سیاف غاصب پغمانیان
حامی و هابیت، در ملک مان
روز شب در فکر پول وجهه و مال
شمر ثانی، دشمن ایمان مان

.....

حقه بازان وطن، نابود باد
این خبیثان ای خدا! جون دود باد
کشور ما، از شرایین ظالمان
با الهی! یا ک و بهبود، زود باد

.....

"حبدری" دیگر مگوزین جانیان
چون محقق، دوستم، ستانگ زیان
معاونان ارگ نشینان وطن
از الف تا یا، به دشمن نوکران

پوھول داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۹، ۹

حقه باز - شعبده باز، جبله گر، فریب دهنده
احفاده، فرزند زادگان، نوادگان، نبیره گان
فرهنگ فارسی خمید

صبا زمن برسان مرز و بوم زیبارا
همان وطن که زدل دوست دارم آنچه را
ا. حیدری، ۱۰، ۱۲، ۲۰۰۷، سنتی

گرچه دور از وطن و ملک پدر افتادم
مهنم هیچ زمانی نرود از بادم
ا. حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

خدمت میهن نمود، هر که نکو نام زیست
هر که نکو نام زیست، خدمت میهن نمود
ا. حیدری، ۲۰، ۱۱، ۲۰۰۶، سنتی

نوکرا هرین آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوکرا هرین آنک
ا. حیدری، ۱۱، ۲۰، ۱۰، ۲۰۰۶، سنتی

خلق و پرچم دشمنان میهند
دانما در خدمت اهربیند
ا. حیدری، ۲۰، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

چو خا ننان وطن قدر ملک مان لشناخت
صدهزاران چو ملی را به هجران انداخت
ا. حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

ای به غلت گذران قد رسای تو خمید
باش هوشیار گه ترا قاصد رفتن بر سید
ا. حیدری، ۱۲، ۷، ۲۰۰۸، سنتی

شوخ ارمنی زاد

شوخ ارمنی زادم، یک دمی مدارا کن
یا بیا مسلمان شو، یا مرا نصارا کن
سوز من ز هجرانت، ای پری گلجهره
یک دمی بیا سویم، درد من مداوا کن

.....

عید مسلمین آید، رو به مسجد ما کن
با مر اکلیسا بر، مثل خود نصارا کن
از خدا طلب میدار، راه راست رفتن را
وانگه هرچه لازم بود، پس همان توباما کن

.....

آخرای پری رویم، قدری لطف باما کن
عمر ماشود آخر، جان من معاشَا^{*} کن
بگذر آخر از قهرت، شوتومهریان با من
حیدری مرنجان بیش، خاطرشن تسلما کن

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

سالی، ۱۴۰۶، ۲۰۱۸

* معاشات - باهم راه رفتن، مدارا کردن، با کسی همراهی کردن
(فرهنگ فارسی عصید)

جانی لوگر

ala ashraf gani, janai logar
tar aqel vodraiat nisit dar sre
je kari kardه bi drdor owl?
ke ha la qasid dary dor diegar

توکردي خدمت غیر، در چهل سال
نه پولیس ماندی و عسکر نه جنرال
بگشته تا که از دستت برآمد
به هر روزه به، هر ماه و به هرسال

خدایت کرده لعنت دردو دنیا
همه نفرت ترا دارند به هرجا
شب و روزت بود در عیش و عشرت
نکردنی خدمتی، در میهن ما

کند عرض "حیدری" پیش خدا جان
که گیرد از تو خان هر چه زوده جان
جنایت کرده نی بی حد به کشور
روانه گردی آخر سوی نیران

پو هنرال داکتر اسدالله حیدری
۱۸، ۱۱، ۳، سلطنه

صیغت الله مجددی

عجب عمری نمودی، صیغت الله
زراندوزی نمودی، صیغت الله
نمودی استخاره بهر دالر
چقدر از آن ببردی، صیغت الله؟

.....

لکردی رحم پرمظلومان افغان
نمودی منحل هم، اردوی افغان
سبب گشته توجورها و چیاول
نهادت دشمنی با خلق افغان

.....

چه شد آن جملگی، اندوخته هایت؟
چه توشه داری، برئزد خدایت؟
به جز ظلم و خیانت*ها، چه گردی
که باشی سرفراز در آن سرایت

.....

چه حاصل شد از آن زهد ریانی
چطوربا گورتوانی همنوانی
نه کرزی، نی غنی پارتوباشند
در آن وحشت سرا و آن جدانی

.....

زحرست کسب نمودی، قهرجهنم
نمودی شاد، دل شیطان هر دم
بودی شاگرد وی در طول عمرت
نمودی خدمتش، تا آخرین دم

زمحل گردن اردوی کشور
زدی آتش به هر خانه به هر در
نمودی ظلم بر آحاد میهن
بکردی ملت را خاک برس

.....

جه خوب پیرو بودی قاضی شریح را
که داد فتواء، قتل امام حسین(ع) را
برای اخذ ذالرهای بسیار
حمایت گردی گرزی، هم غلی را

.....

بود جای تودرتحت جهنم
شريکان تو آنجا، با توبا هم
پشيماني بود بی فایده آنوقت
سزاي خود بگيريد، جمله باهم

.....

خدايا! دريناه دار حیدری را
زشر جانیان و ظلم اعدا
بگن ملکش تو پاگ از دین فروشان
توبازگران بکشور، عاشقان را

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۱۹۳۰، مسلسلی، استرالیا

*- شمه از خیالت های صبغت الله مجددی؛
ملحل گردن اردوی قوی و مجھز افغانستان،
رهانی زندانیان جذابیتگار،
چور و چیاول گدام های ذخایر مواد خوراکی گشور،
تغیریب یا فروش طیارات، هلیکوپترها، تاک ها، موئرها و سایر وسائل حربی و طن.

غصب نمودن آثار با ارزش کشور از ارگ وطن که از جمله بیت المال بود. حتی از طروف اشیز خانه مالک غوری، بشقاب، قاشق وینجه، کاره وغیره که دارای نوشه های "الموکل علی الله شهد ظاهر شاه" بود، از این طروف بی شرمانه در ضيافت و مهمانی های که در اسلام آباد داشت استفاده میکرد.

نا مرد نا بکار

نامرد نابکار، بوطن باز اورند
آدم گش خونخوار، به چمن باز اورند
جلاد ناخلف بزودی شود رئیس
در لده گرگ به حیث شبان، باز اورند
از بهر فتل عام عزیزان کشورم
نسل پزید و شمر، به ما باز اورند
بنموده کابل زیبای ما خراب
راکت پران کور چرا باز اورند؟
اویسته است کمر، به کشتاری شمار
با خدعا و فریب ورا باز اورند
نامش گره خورده به حکمت ولی چه سود؟
بونی نبرده زان، مگر ش باز اورند
در عمر نگرده است عبادت برای حق
اما بنام حامی دین، باز اورند
پشتون، تاجک و هزاره وازبک یکی شوید
مانع شوید که شمر، به وطن باز اورند
تا کی "حیدری" وطنی زیریوغ خصم؟
تا چند خموش که خصم کهن، باز اورند؟

پو هلوال داکتر اسدالله حیدری

زیان‌حال یک عسکر جوان و شهید ناکام

استقبال از مرثیه حضرت جودی علیه الرحمه با مطلع:
بابا بیبا که تیغ جفا ساخت کار من

"بابا بیبا که تیغ جفا ساخت کار من
برگی نجیده گشت خزان نوبهار من"
کرزی بگشته شمر و غنی بدتر از پرید
با الفجار بعب نمودند، تارتار من

.....

من نوجوان بودم در خدمت وطن
راهی شدم به عسکری و دور از چمن
با حمله های این همه گرگان باع وحش
گشتم قطعه قطعه، سرا با از بدن

.....

امید داشتم که پس از ختم عسکری
راهی شوم به خانه و مأوای مادری
در فکر ازدواج بودم و اما که جانیان
نگذاشتند تا بکنم، ختم عسکری

.....

از مرگ من و هزاران، همچو من
شادی کنند ارگ نشینان، اهر من
این دشمنان ملت افغان و خصم ما
تا کی؟! فکر قتل و اتال اند، در وطن

.....

بر جاست حیدری تو به دربار ایزدی
داری التجا تا که شود، ارگ از خودی
این جمع نوکران و فروشنده وطن
راهی شوند به تحت سفر، هرچه بزودی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۷، ۷ سدنی

دنیای دوری

در این دنیای دوری، خواروزاریم
مهاجر گشته ایم، دل بیقراریم
خدایا! تا کجا ازیاد میهون
بسوزیم و بسازیم، ناله داریم

بهشت

وطن تو گلستانی و بهشت
خدا بنموده با حبّت سر شتم
بگریم خون زدیده از فراحت
چودر هجر توز ار است سرنوشتم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۱۰، ۱۵ سدنی

با شنیدن یک سخنرانی بسیار عالمانه !!! و جذاب جناب اشرف غنی
از طریق یکی از تلویزیون ها که در افغانستان نموده و گفته بودند "بچه ی
خر باشم اگر برای پنج سال دیگر رئیس جمهور افغانستان نشوم"،
سرودهه ذیل الهام شد.

حیوان پارکش وطن

بچه ی خرا مکن تو هین غنی
خر نموده خدمتی، بهترز تو
*خر کشیده بار شاقه در جهاد
خر نموده یک طفیلی، مثل تو

.....

میفروشی ملک مان را بیگان
خر نباشد مثل توازن خانان
تو به سرقت برده نی میلیارد ها
خر نخورده است یک دلاری ملک مان

.....

توبه اسلام کرده نی خلیلی جفاء
خر بکرده است یک سرمونی گناه
توبه ارگ ملک اسلام بی خرد
*کرده نی بر ضد اسلام، یک بناء

تو نداری اعتقاد، بر اسلام ناب
خرکه معذور است، از گناه و اژواب
خرکند کارهای خود را، بی ریاه
توقلم بر می نداری، بی جفاه

.....
أشکارا داری تبعیض، در قوم ولسان
خرندهارد هیچ تبعیضی چنان
"حیدری" کوئاه نما، این حرف ها
چون، زنا اهلان نیاید جرخطا

پو هنول داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۱۲، ۱۰، ۱۹، سالنی

*- انتقال اسلحه و مهمات از کوههای صعب العبور

**- اعصار گلیسا در داخل ارگ وطن

شاه شجاع ملک ما، میهن فروش
کرده است پار خیانت رابه دوش
باند او در فکر تاراج وطن
غافل از روز جزا در عیش و نوش

۱. حیدری

گرگ اجل

"گرگ اجل یکایک از این رمه می برد"
یک رمه به ارگ چه آسوده می چرد
روزی رسد که گرگ بپاید سراغ شان
از زیشه برگند، همه آل و عیال شان

.....

این نوکران خصم بگشتند، هزارها
در خاک و خون بگشیدند، هزاران جوانها
لی رحم گردند به پیرو جوان، نی به مادران
سبعاهه حمله وربشدند، در شفاخانهها

.....

حامی این همه قتل وقتل ها، غیست
کرزی شریک جرم بزیدان طالبیست
باقی دارودسته این جانیان ارگ
از خرد تاکلان همه، مشغول نوکریست

.....

کن "حیدری" دعا به پیش گردگار
تا از شر جانیان بر هاند این دیار
یک صلح واقعی بشود برقرار، در وطن
آنگه همه بنمانیم، شکر گردگار

پوهدوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۹، ۱۰، سندی

روبه لوگرونامرد پنجشیر

نشدنامرد پنجشیر، مرد راسخ*
که سازد رو بهی لوگر، گزیزان
برفت نامرد برای شکوه هرسو
ولی ناکام وازکارش، پشیمان

.....
گرفت رو به دوباره ارگ کشور
شده نامرد پنجشیر سرفگنده
نقلا های نامرد، سودی ثبخشید
فتاد نامرد به آخر، پای رو به

.....
مبارک باداین صلح، عزیزان !!!
که کردند سر فراز، اقوام افغان !!!
چه باشد حاصل این صلح در انجام
که باشد دور نماش، خیلی پریشان

.....
روانه دارند نا مرد، پیش بر هان **
که گوید شرح حال، صلح افغان
به وی گوید عجب صلحی نمودی
که من هم مثل تو، سردادم ارزان

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۶، ۷ سنتی

*- راسخ ثابت، برقرار، برا، استوار، بیادار

**- بر هان الدین ربائی رئیس سابق شورای صلح

یاستار!

یا رحیم و یا ستار! عیوبم استر
با کریم یا غفار! اذنوبم مشمر
من بلده، مستمندم، تو صمدی
کارم به جزا خود، به دشمنم مسیر
۲۰۰۰، ۳، ۳۰، سلسی

یا غفار!

یا ستار العیوب! استر عیوبنا
یا غفار الذنوب! اغفر ذنوبنا
یا قاضی الحاجات! ازره احسانت
با دانش قرأت، نورقلوبنا
۲۰۰۳، ۱، ۴، سلسی

مرا ببخش

مرا ببخش خدایا! ابه خاک پایی حسین
به بلبلش علی اصغر، که شد فدای حسین
اگرچه حیدری غرق است در گنابه یا رب
رسانش از در رحمت، به کربلای حسین
۲۰۰۰، ۳، ۳۰، سلسی

بهار پرثمر

بهار پرثمر خواهم زیزدان
که تاملکم شود آباد و شادان
ببینم دشمناش را نگون سر
محبانش همه را، شادو خندان
۲۰۰۶، ۴، ۱۵، سدنی

هجران وطن

ز هجرانت وطن گشته، دلم تلگ
شب و روزم بیادت شد، هم آهنگ
وصالت گر نگردد، قسمت من
برم این آرزو را تا، لحد سنگ
۱۹۹۹، ۴، ۲۰، سدنی

أشیامن

گردم فدای نام تو ای عزوشان من
ای میهن عزیز من، افغانستان من
مرغ شکسته بال و پرم در حالی تو
حاکم به سر، اگر نشوی اشیان من
۱۹۹۹، ۷، ۲۶، سدنی
پوهنال داکتر اسدالله حیدری

کشتار اولاد آدم

وطن از ظلم، روس و خلق و پرجم
 مجاهد نام ها و طالبان هم
 مسلمانان و هندویت بکشند
 نگردند رحم، بر اولاد آدم
 ۱. خیدری، ۱۹۹۹، ۲۰، ۲۰، سدنی

چراغان وطن

وطن خواهم چراغان باشی دام
 همه در جشن و خندان باشی دام
 ز نابودی دشمن های دونت
 همی در لطف یزدان باشی دام
 ۱. خیدری، ۱۹۹۹، ۲۵، ۲۵، سدنی

باغ و بهشت

وطن هستی همه باغ و بهشت
 عجین با خوب تو گشته سر شتم
 ز ظلم جانیان خلق و پرجم
 بگشت هجرانت آخر سرنوشتم
 ۱. خیدری، ۲۰۰۹، ۵، ۲۱، سدنی

دهدو روزه

هر آنکو دل در این دهروزه جاودان دارد
 بسان تشهه ماند، سر ا بش در گمان دارد
 مشو غره به زورو زر، که در آخر ترا این دو
 به تنهایی رهایت کرده، در گورت نهان دارد
 ۱. خیدری، ۲۰۰۹، ۶، ۲، سدنی

سودای عشق

زرسودای عشق رفتی نیست
 غم هجرت زجان ترک گردنی نیست
 ندارم چاره نزدت بیا یام
 در اینجا لحظه دل ماند نیست

دور از لانه

منم عنقای بال و پرشگسته
 به دور از لانه در غربت نشسته
 خداوندا! از لطفت رس به داد ش
 که از هجر وطن زار است و خسته

دریای خون

دلم دریای خون، کس باخبر نیست
 بنالم زارولی، در او اثر نیست
 به یاد میهندم، میتوی دنیا
 به ترکیدن رسید دل، بال و پر نیست

با مهر و وفا

عزیزم تا به کی از من جدانی
 توکه زیبا و با مهر و وفانی
 چرا گردی من مسکین فراموش؟
 گناهم چیست کزان، سویم نیانی؟

غزاان مهاجر

چه خوش افغانستان آزاد گردد
به دست دوستان آباد گردد
غزاان مهاجر باز گردد
نهاد ظالمان برباد گردد

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۸، ۶

سودای عشق

زسر سودای عشق رفتند نیست
غم هجرت زجان ترک گردند نیست
لدارم چاره نزدت بیایم
در اینجا لحظه دل ماند نیست

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۸، ۷

سالروز ولادت

عمر تو شد شخص و سه، ای پاربی همتای من
محرم رازم بُدی، در روز و در شب های من
باشد این روزت مبارک، مام اطفال عزیز
از خداخواهم شوی صد، همسر زیبای من

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۱۰، ۱۴

ماهم میرویم

رهروان رفتند و ماهم میرویم
خسروان رفتند و ماهم میرویم
این دوروزه دهردون ناید به کار
سالکان رفتند و ماهم میرویم
۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۴، سلطی

درسایهه تو

در راه تو از داروندارم فارغ
در بندگیت زکاروبارم فارغ
بسپرده همه هستی و نیستم با تو
درسایهه تو ز خصم و بارم فارغ
۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۴، سلطی

ای دل

ای دل! ز فراق کشورت همگینی
وزحالت زارمیهلت محزوی
دردا! که ز دست تونیاید کاری
زان روکه خودت به غربت، مسکینی
۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۶، سلطی

عمر تباہ

چه وقت عمر تباہ بهبود گردد؟
چه وقت جور زمان نابود گردد؟
چه وقت بیچارگان ملک افغان
زارا دی خود خوشنود گردد
۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۸، سلطی

زمین گیر

شم هجر وطن کرده مرا پیر
 بُود روز و شم در بند زن چیر
 اگر وصلش نگردد حاصل من
 چو مجنون گشته و گردم زمین گیر

وصل جان

دلم جزو صل جان میل ندارد
 به ملک غیر ماندن میل ندارد
 اگر قسمت شود رفتن به میهیں
 به برگشتن از آنجا میل ندارد

قصر زرین

اگر جای تو در قصر زرین است
 اجل دانم ترا اندر کمین است
 رسدروزی کنی ترک این جهان را
 پس آنگاه منزلت زیر زمین است

شب تار

خدایا! در دهجرانم بدر کن
 شب تار فرآقم را سحر کن
 به وصل پارچانی بالله! بالله!
 رو اکن حاجتم، سویم نظر کن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 بیستم جنوری ۲۰۰۹، سده‌ی

خوف و رجاء

گر عرض و نیاز توبه بزدان باشد
ورجشم امید توبه رحمان باشد
با خوف و رجاء اگر نمانی طاعت
در آخرت جای تورضوان باشد
[عیدی، ۱۲، ۱۳، ۲۰۱۰، سلسی]

دلی همچو فولاد

لعنت به دلی که سخت همچو فولاد است
از ظلم و ستم به نا تو اسان شاد است
وان دل که کند به دیگران جور و جفا
روزی رسد ش که خود فناور باشد است
[عیدی، ۱۵، ۱۶، ۲۰۱۰، سلسی]

ریش سفید

باریش سفید دلی سیاهم چکم؟
سرتابقدم غرق گلایم چکم؟
گر لطف خدا شامل حالم نشود
در روز جزا مسوز و اهم چکم؟
[عیدی، ۱۸، ۱۹، ۲۰۱۰، سلسی]

بندهء عاصی

من بندهء عاصی، رو سیاهم چکم؟
آشفته دل از فرط گناهم چکم؟
گر خب على وال نرسد بردادم
در روز حساب، حال نیاهم چکم؟
[عیدی، ۲۲، ۲۳، ۲۰۱۰، سلسی]

سرور زنها

خداوند! بحق شاه مردان
 به زهرا(ع) سرور زنهاي رضوان
 به احمد(ص) پاگبان گلشن قدس
 پناهت دارمان از جرم و عصيان
 (جيدري، ۲۰۰۹، ۷۰۰، سلسی)

پيشوا

جان فدايت يا محمد مصطفى (ص)
 دردو عالم هستي مارا پيشوا
 اي که از فلucht جهان جاهلى
 گشته بر نور و فضيلت باصفا
 (جيدري، ۲۰۰۹، ۷۰۰، سلسی)

راه احسان

خداوند! زراه لطف و احسان
 ز هجر ميهتم ديگر مسوزان
 توراه بازگشتم کن مهيا
 رهاني ده وطن از جنگ عدون
 (جيدري، ۲۰۱۰، ۷۰۳، سلسی)

ايام جوانی

الفسوس که ايام جوانی طی شد
 روز و شب کام و کامرانی طی شد
 او راه دور از وطن خویش شدیم
 آسایش دور زندگانی طی شد
 (جيدري، ۲۰۱۰، ۱۱۶، سلسی)

حیطهٔ قدرت

از حیطهٔ قدرت فرار ممکن نیست
 وزدانزهٔ حکومت کلار ممکن نیست
 ما بندهٔ عاجزیم توفیر مان ننمایم
 رحمی بنما که بی توکار ممکن نیست
 ۱۴۰۰، ۱۲، ۳۰، سنبده

بلبل پژمرده

ای بلبل شوریده زگلزار کجای؟
 باحالت پژمرده چنین خوار نمائی
 چون من شده ای دور مگر از خانه و ملکت
 از ظلم که بد بخت شده محکوم چرانی؟
 ۱۴۰۰، ۱۲، ۲۹، سنبده

سالهای هدر رفته

دریغا چه سالها که هدربگذشت
 اندوخته های علم بی ثمر بگذشت
 نزدیک به سی سال بشد، گه دورم زوطن
 خدمت به رهه میهیں و مادر بگذشت
 ۱۴۰۰، ۱۱، ۲۷، سنبده

ندام دردت

گفتی که شکر، گفتی که لیت
 گفتی که چوسرو، گفتی که قدت
 گلتی که بگو غم چه باشد؟
 گفتم که ازانگ، ندام دردت
 ۱۴۰۰، ۱۱، ۲۹، سنبده

چیفهء د نیا

فلک دیدی ز جور آل سفیان
 چه ها آمد به اهل وآل ایمان
 بکشتند آل پیغمبر به صد جور
 برای چیفهء د نیا، لعینان

دوراز وطن

دلم دوراز وطن راحت ندارد
 به هجر انش دگر طاقت ندارد
 اگر کوه طلا بخشندم اینجا
 خدا داند که دل رغبت ندارد

چه غم ها

خداوندا! چه غم هادادی پکبار
 غم هجر وطن آن مام افگار
 بگشت ویرانه مُلک و میهن ما
 زدست کافر و مزدور اغیار

واقف تر

خداوندا! به داد مُلک ما رس
 شده ویرانه از بیداد ناکس
 کدامین ظالم و خانن کنم یاد
 تو خود واقف تری بهترز هر کس

تقدیر ناجور

ز هجرانت وطن چون نتی بنالم
 به ملک غیر بگو، تا کی بنالم؟
 ز طالع بدوقد یرناجور
 گمانم هی بنالم، هی بنالم

زمین گیر

عزیزم آ، دمی آحوال من گیر
 که از غمها شدم آخر زمین گیر
 ز هجران تو نالم، زار نالم
 بیا جانا! لطفت دست من گیر

نظر لطف

ن دارم یک شبی آرام و راحت
 ز هجرانت بر فته صبر و طاقت
 عزیزم تا به کی دوری نمانی؟
 خدا را! یک نظر از لطف و شفقت

آزار زمانه

زمانه بسگه آرام نمودی
 ز عمر خویش بیزارم نمودی
 نگردی یک نظر از روی شفقت
 به ملک غیر چه قدر، خوارم نمودی

زمین گیر

شم هجر وطن کرده مرا پیر
 بُود روز و شب در بند زنجیر
 اگر وصلش نگردد حاصل من
 چو مجنون گشته و گردم زمین گیر

وصل جان

دلم جزو صل جانان میل ندارد
 به ملک غیر مالدن میل ندارد
 اگر قسمت شود رفتن به میهیں
 به برگشتن از آنجا میل ندارد

قصر زرین

اگر جای تو در قصر زرین است
 اجل دامن ترا اندر گمین است
 رسدروزی کنی ترک این جهان را
 پس آنگاه منزلت زیر زمین است

شب تار

خدایا! در دهجرانم بدر کن
 شب تار فرآقم را سحر کن
 به وصل یار جانی یا الهمی!
 رو اکن حاجتم، سویم نظر کن

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری
 بیستم جنوری ۲۰۰۹، سنتی

حیطه‌ه قدرت

از حیطه‌ه قدرت فرار ممکن نیست
 وزدانه‌ه حکومت کنار ممکن نیست
 ما بنده‌ه عاجزیم توفیر ما نفرمایی
 رحمی بنما که بی توکار ممکن نیست
احیدری، ۲۰۱۰، ۱۲، ۳۰، سالنی

بلل پژمرده

ای بلل شوریده زگلزار کجای؟
 باحالت پژمرده چلین خوار نمانی
 چون من شده ای دور مگراز خانه و ملکت
 از ظلم که بد بخت شده محکوم چرانی؟
احیدری، ۲۰۱۰، ۱۲، ۲۹، سالنی

سالهای هدر رفته

دريغا چه سالها که هدربگذشت
 الدوخته های علم بی ثمر بگذشت
 نزدیک به سی سال بشد، که دورم زوطن
 خدمت به راه میهن و مادر بگذشت
احیدری، ۲۰۱۰، ۱۱، ۲۷، سالنی

نداش دردت

گفتی که شکر، گلتی که لبیت
 گفتی که جوسرو، گفتی که قدت
 گفتی که بگو غم چه باشد؟
 گلتی که از آنک، نداش دردت
احیدری، ۲۰۱۰، ۱۱، ۲۹، سالنی

کشورزیبایم

چون یاد کنم میهن آبای خودم
مینوی جهان کشورزیبای خودم
خواهم که خداز لطف رسانم آنچا
محظوظ شوم زکوه و صحرای خودم
۱. حیدری، ۱۱، ۱۰، ۲۰۱۰، سعدی

خدمت هموطن

چون شمع زسوز خلت روشن بنما
در خدمت خلق گوش و احسن بنما
هر چند که ترا قدرت و امکان باشد
خدمت توبه فرد فرد میهن بنما
۱. حیدری، ۱۱، ۱۰، ۲۰۱۰، سعدی

جز درگه تو

جز درگه تو دری نباید مارا
جز بخشش تو دگر نشاید مارا
ماغرق گناهیم وز لطفت پارب!
رحمی بنما که عمر سرآید مارا
۱. حیدری، ۱۱، ۱۰، ۲۰۱۰، سعدی

افسوس

افسوس جوانیم بی عبادت بگذشت
تا سن کهولت، به بطالت بگذشت
حالا که رسیده با مرای برلب گور
امید که خدایم زان جهالت بگذشت
۱. حیدری، ۱۱، ۱۰، ۲۰۱۰، سعدی

عرض و نیاز

یاربِ جلیل! عرض و نیازم باتست
 هر شام و سحرسوز و گذازم باتست
 من غرق گناهم و تو بخشا پنده
 عفوم بنما، گشتن بازم باتست
 ا.حدیری، ۱۱۰۰۳، ۲۰۱۰

جز رحمت تو

غیر از در تو کجا پناهی چستن
 جزر رحمت توبه کی امیدی داشتن
 گر راه درستم ننمایی یارب!
 کورم که به راه راست نتوانم رفتن
 ا.حدیری، ۱۲۰۲۹، ۲۰۱۰

طاعت حق

بر خیز عزیزم که وقت کارت شده است
 ایام طرب فصل بهارت شده است
 در طاعت حق تا که توانی کن سعی
 این لطف خداست که افتخارت شده است
 ا.حدیری، ۱۱۰۱، ۲۰۱۱

فریب واستخاره

اخیراً با فریب واستخاره
 با فتا دند به فکر، راه و چاره
 فریب کاری که پایش بر لب گور
 نموده استخاره، به رچاره
 ا.حدیری، ۱۴۰۵، ۲۰۱۴

خوف و رجاء

گر عرض و نیاز توبه بزدان باشد
ورچشم امید توبه رحیمان باشد
با خوف و رجاء اگر نمائی طاعت
در آخرت جای تورهیوان باشد
[احیری، ۱۷، ۲۰۱۰، ۱۲، سلسی]

دلی همچو فولاد

لعنت به دلی که سخت همچو فولاد است
از ظلم و ستم به نا تو اسان شاد است
وان دل که کند به دیگران جورو جها
روزی رسد ش که خود آنابر باد است
[احیری، ۱۵، ۲۰۱۰، ۱۷، سلسی]

ریش سفید

باریش سفید دلی سیاهم چکنم؟
سرتابقدم غرق گیاهم چکنم؟
گر لطف خدا شامل حالم نشود
در روز جزا سوز و اهم چکنم؟
[احیری، ۱۸، ۲۰۱۰، ۱۲، سلسی]

بندنه عاصی

من بندنه عاصی، رو سیاهم چکنم؟
اشفته دل از فرط گنایم چکنم؟
گر خب على، وال نرسد بردادم
در روز حساب، دل نیاهم چکنم؟
[احیری، ۲۳، ۲۰۱۰، ۱۲، سلسی]

بلورین بازوan

کمان ابروکمانت را به‌وسیله
سیاه چشمان لبانت را به‌وسیله
دریدست تیرمژگان قلب زارم
بلورین بازوانت را به‌وسیله

احیدری
۱۱،۰۶،۲۰۱۲ سالی

وطن‌دار

وطن‌دارم وطن‌داری نگردی
به وعده ات وفاداری نگردی
مرا چند روز و شب در انتظارت
گذاشتی وولی کاری نگردی

احیدری
۲۵،۰۶،۲۰۱۲ سالی

نسبت خلف و عده بکی از وطن‌دارام سروده شد.

دلنواز

یک هنرمند خوش صدای دیگرم
شد تولد در حوالی لوگرم
نام او غلام سخی، قاری حسیب
دانما او در دعای کشورم

احیدری
۱۰،۰۷،۲۰۱۲ سالی

غش فروش

من آن طلا نمای غش فروشم
که طلا می نمایم، غش فروشم
زنم آرد جواری روی قیماق
کچالور ابه رو غن، غش فروشم

احیدری
۲۰۱۲، ۰۸، ۲۰
اسنلو

عید قربان

عید قربان است عزیزم، سری قربانت کنم
سرمه چشم ز خاک پای چانانت کنم
از سر شب تاسحر نالم ز هجرت مهجبین
باشد ار، از لطف حق دستم به زلفانت کنم

احیدری
۲۰۱۲، ۱۱، ۰۳
اسنلو

دلبر من

بقربان سرت گردد سرمن
به چشمانت بمیرم دلبر من
دو بازوی بلورینت بگردن
حما ئل سازمش، روح دربر من

احیدری
۲۰۱۲، ۱۱، ۰۳
اسنلو

آواره شدم

بهترین عالم

ای نام تو بهترین عالم
هستی تو شفیع نسل ادم
گرتولندی، جهان نمی بود
نه کرسی و آسمان نمی بود
جانم به فدایت پا محمد
مجنون لقایت پا محمد
کن "حیدری" راشفاعت آخر
دستش توبگیرز شفقت آخر
حیدری، ۱۹۹۹، ۸، ۲۹، سندی

پا محمد

جانم به فدایت پا محمد(ص)
مجنون لقایت پا محمد(ص)
کن "حیدری" راشفاعت آخر
دستش توبگیرز شفقت آخر
حیدری، ۲۰۰۸، ۶، ۵، سندی

بخش الهی

الهی ازلطفت، خدای کریم
ببخشای من ای عزیز الرحیم
مداری رهایم به حال خودم
که من ناتوانم، تو هستی عظیم
حیدری، ۲۰۱۱، ۴، ۱۱، سندی

نور هدایت

یارب ! تو مر ابراه خود را هروکن
 از نور هدایت بمن پر تونکن
 هرجند نیم لاویق این لطف و کرم
 ای کان کرم ضمیر من را نوکن
احیدری، ۱۳۹۰، ۱۱، ۲۰، سنتی

منجی ما

چوش و م و م، در راه جانان انتظار
 ناشود روزی که بیندان عزیز شهسوار
 زانگه وضع این جهان گردیده است بیحد خراب
 یارب از لطفت رسان منجی ما، زان هشت و چار
احیدری، ۱۳۹۰، ۱۱، ۲۰، سنتی

راه راست

راه راست و مستقیمت ای خدا !
 بر من عاصی ز لطف شور، اهناها
 از صراط المستقیمت یا غفور !
 هر گزم بیرون مگردان خالقا !
احیدری، ۱۳۹۰، ۱۱، ۲۰، سنتی

دل پژمرده

سری افسرده نی دارم خدایا !
 غمی گستردۀ نی دارم خدا یا !
 بیاد کشور زیبای افغان
 دلی پژمرده نی دارم خدایا !
احیدری، ۱۳۹۰، ۱۱، ۲۰، سنتی

نور هدایت

یارب ! تو مر ابراه خود را هروکن
 از نور هدایت بمن پرتوکن
 هر چند نیم لایق این لطف و کرم
 ای کان کرم ضمیر من را نوکن
۱. خیدری، ۲۰۱۱، ۱۰۱، سلسی

منجی ها

چ وش و م و م، در راه جانان انتظار
 تا شود روزی که پیندان عزیز شهسوار
 ز آنکه وضع این جهان گردیده است بیخد خراب
 یارب از لطفت رسان منجی ما ز آن هشت و چار
۱. خیدری، ۲۰۱۱، ۱۲۰، سلسی

راه راست

راه راست و مستقیمت ای خدا !
 بر من عاصی ز لطف شو، راهنمای
 از صراط المستقیمت با غصهور !
 هر گزم هیرون مگردان خالقا !
۱. خیدری، ۲۰۱۱، ۱۲۰، سلسی

دل پژمرده

سری افسرده نی دارم خدایا !
 غمی گستردده نی دارم خدا یا !
 بیاد کشور زیبای افغان
 دلی پژمرده نی دارم خدایا !
۱. خیدری، ۲۰۱۱، ۵۱۳۰، سلسی

جز ذات تو

جز ذات تو یارب! نبود داد رسی
 چزدرگاه تو نباشدم رو به کسی
 از لطف و کرم شودگه در روز حساب
 با بخشش و عفو ت بدایم بررسی
 ۱. خیدری، ۱۱، ۱۱۰، ۲۰۱۱، سالی

فریاد رس

فریاد رس پیرو جوانی یا رب!
 روزی رسان به انس و جانی یا رب
 ما جمع پریشان وزمینهون دوریم
 مارا تو به ملک مان رسانی یا رب
 ۱. خیدری، ۲۲، ۱۱۰، ۱۱۰، سالی

داد رس

ای دادرس پیرو جوان رب جلیل!
 مشق به هر خوردوکلان رب خلیل!
 عمریست که زدیری وطن رنج کشیم
 از لطف نظری که گشته ایم خوارو ذلیل
 ۱. خیدری، ۲۴، ۱۱۰، سالی

رهانی وطن

خداوندا! بحق شاه مردان (ع)
 به زهرا سرور زنهاي رضوان (س)
 رهانی ده وطن از شر کفار
 نما پیچاره ملت شاد و خلدان
 ۱. خیدری، ۲۳، ۱۱۰، سالی

زار نالم

سر راهت نشسته زار نالم
زجورت نازنین بسیار نالم
اگر برحال من رحمی نداری
به پیش خالقت صد بار نالم

۱. حیدری ۲۹، ۱۰، ۲۰۱۲، سدنی

عنبرین موی

سر راهت نشیم تا که آئی
بیوسم دیدگانت هر کجایی
بیویم عنبرین موی قشنگت
عزیزم، تا به کی از من جدانی

۱. حیدری ۲۹، ۱۰، ۲۰۱۲، سدنی

سالروز تولدی

عمر تو شد شخصت و هفت ای همسر زیبای من
عمق قلبم جای توست، ای نازنین رعنای من
عمر طولانی برایت آرزویم از خداست
شاد و خرم بینمت امروز و هم فردای من

۱. حیدری ۱۴، ۱۰، ۲۰۱۲، سدنی

زولا نه دل

ناکه شد حلقه گیسوی تو زولانه دل
فکرو ذکرم همه باشد به آن لانه دل
رحم کن پهر خدا بر دل بیچاره من
ده شفا عاشق زارت رشفاخانه دل

ا. حیدری ۲۰۱۲، ۱۰، ۱۹، سدنی

غمخانه

دو چشمان سیاهت سرمه گردی
عزیزم عاشقت دیوانه گردی
دو سه روز است که رویت راندیدم
ز هجرانت دلم غمخانه گردی

ا. حیدری ۲۰۱۲، ۱۰، ۲۴، سدنی

زلف عنبرین

دو زلف عنبریست شانه گردی
به پای عاشقت زولانه گردی
از آن روزی که دیدم روی ماهت
مرا از آندم ز خود بیگانه گردی

ا. حیدری ۲۰۱۲، ۱۰، ۲۴، سدنی

خاک راهت

مزن شانه به ژلفان سیاهت
هلاکم می‌گند تیر نگاهت
نشینم در رهت هر صبح و هر شام
بگیرم سرمه‌ی چشم، خاک راهت

۱. خیدری ۱۰، ۱۴، ۲۰۱۲، مسنی

قلب سنگت

مزن شانه به ژلفان قشنت
اسیرم گرده‌ئی باصلاح و جنگت
بخواهم از خدا وصلت عزیزم
که رام من نماید قلب سنگت

۱. خیدری ۱۰، ۱۸، ۲۰۱۲، مسنی

اشک و آهت

مکن سرمه دوچشمان سیاهت
کبایم می‌گند طرز نگاهت
خدا را جان من رحمی کن اکلون
چه حاصل بعد من از اشک و آهت

۱. خیدری ۱۰، ۱۸، ۲۰۱۲، مسنی

قلب پاره پاره

افغانستان ما، که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره بسی خوار و اینتر است
از بمب ها و انتحار، همه روزه به میهنم
گلهای بیشمار وطن، زار و پر پر است
دزدان حرفوی و بیزیدان بی حیا
هر یک وزیر و حاکم و قاضی کشور است

دکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۱، ۲۰۱۵ سندی

برگشت از سفر

از سفر برگشته نی خدا پارت
مصطفی با الہبیت (ع)، مددگارت
خواهم ز خدا شفاه کاملت را
دوستان وطن همه دعا دارت

دکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۱، ۲۰۱۵ سندی

دل پریش

یارب دل من پریش و حالست خراب
از دوری میهنم، سینه گشته کتاب
از لطف نظری بسوی ملک و وطنم
بنما که همه ملت ما در تب و تاب

دکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۰، ۲۰۰۸ سندی

ظالم صفت

هیچ چارپایی ندیدم، انقدر ظالم صفت
آنچه را در ملک ما، حیوان دوپا می‌کند
ظالمان طالبی و جانیان داعشی
با حکومت همنوا بوده، تماشا می‌کند

۱. خیدری ۱۴۰۱، ۱۵، ۲۰، سالی

کلمرغ

"از بسگه آسمان و زمین سقطه پرورند"
کلمرغ ما ببل ارگ وطن شده
چون "ع و غ" نوکر خصم وطن بُولد
منفور جامعه همه از مرد وزن شده

۱. خیدری ۱۴۰۱، ۱۵، ۲۹، سالی

خداوندا!

خداوندا! بنور پاک قرآن
ببخشانی مان، از لطف و احسان
نمائی مُلک ما آرام آرام
زشَر ظالمان نا مسلمان

۱. خیدری ۱۴۰۳، ۷، ۱۹، سالی

جوانان وطن

اى جوانان وطن، آينده در دست شماست
هرچه داريد در توان، کوشش به ابادى کنيد
بگذرید از تفرقه، وزان همه پى امدهش
باشيد باهم برادر، بایکدگر باري کنيد

احیدری ۲۰۱۶، ۸، ۴، سدنی

زادگاه

شده عمرى که دور هستم ززادگاه
ندارم راحتى شام و سحرگاه
خداوند! بگن رحمى به حالم
که توفيقم دهی، رفتن به زادگاه

احیدری ۲۰۱۶، ۷، ۱۳، سدنی

سرطان

در دیست سرطان، که مدوا شدنی نیست
فساد در وطن ما، اصلاح شدنی نیست
مظلوم وطن از ستم "ع و وزغ"
تا نابودی آنها، توانا شدنی نیست

احیدری ۲۰۱۶، ۸، ۱۶، سدنی

نوکران شرق و غرب

نوکران شرق و غرب، در کشورمان تا به کی؟
چشم و گوش دارندولی، وجودان ندارند تا به کی؟
از برای جاه و قدرت، روز و شب دارند تلاش
فارغ از رنج و مصیبت های، افغان تا به کی؟

۱. چهری ۱۶، ۷، ۲۰۱۶، سدنی

سدنی

عجب شهر خوش وزیباست سدنی
عجب جای، آموزش هاست سدنی
به طول سال باشد سبز و خرم
پر از باغ ها و بوستان هاست سدنی

۱. چهری ۱۶، ۷، ۲۰۱۶، سدنی

استقلال

بنام داریم استقلال و اما
رنیس کشور ما حلقه در گوش
ندارد جرئت نوشیدن آب
بدون ازن باداران می نووش

۱. چهری ۱۶، ۸، ۲۰۱۶، سدنی

کابل جان

کابل جان غرقه درخون است، الهی! مددی
انتحاری ها فزون است، الهی! مددی
شمرها در رأس دولت گشته اند قدرت مدار
تا به کی حل مان چنین است، الهی مددی

۱. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۲۱، سدنی

هدایت غنی به پارانش

هر چه دارید در توان، مردم آزاری کنید
مردم آزاری کم است، صد فسق و فجاری کنید
رشوه و ظلم و ستم، باشد برایتان مجاز
تا که غرب است حامی ما، از خدا دوری کنید

۱. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۲۹، سدنی

اسم اعظم

خداؤندا! به جمله اسم اعظم
زلطفت شاد کن دل های پر غم
ببخشانی گریما جرم مارا
نگردانی نصیب ما جهنم

۱. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۱۲، سدنی

گلهء دوستانه

شده مدتی مذیدی، که بریده اید از ما
لذالم علیش را، چه شنیده اید از ما
من همیشه دشمن هستم، به همه خصم میهن
زجه مهر خود برادر، همه کاسته اید از ما
۱. حیدری ۱۷، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

لطف بی گران الهی
خداوند! زلطف بی کرانت
بی‌امرزی همه، اموات مارا
به أحیا مان دهی، توفیق طاعت
پناهت داری مان، خُرد و کلان را
۱. حیدری ۲۲، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

ای خدا

دهردون پس مهربان شد، بر خبیثان ای خدا!
دانماً باشد به جنگی، با ضعیفان ای خدا!
فصل سردی و هزاران مشکلات است پیشرو
آخر از لطفت مدد، بر مستمندان ای خدا!
۱. حیدری ۲۳، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

بهره گرفتن از عقل

نه احتیاجم، نه محتاجت برادر
نه محتاجی نه احتیاجم، برادر
چرا نسبت به من داری سر جنگ
بگیر از عقل خود، بهره برادر

۱. حیدری ۱۴۰۱، ۲۸، سدنی

خصم وطن

قاتل صدھا هزار از مردم ما، مرد وزن
خون ملت میخوری، گرزی ای خصم وطن
عقلریب جایت بود، درگور تنها عذاب
ناتوان بوده نداری، بیک عزیز وهم سخن

۱. حیدری ۱۴۰۱، ۱۲، سدنی

چهل ساله نوکر

تسویح به دست اشرف، چمش به جیب ملت
بی حد بگشته رسو، چون خورده خون ملت
چهل ساله نوکر غرب، گشته رئیس کشور
افسوس که در نهادش، نتوان سراغ غیرت

۱. حیدری ۱۴۰۱، ۱۲، ۵، سدنی

کشش یار

کشش یار نباشد، سعی بی پار خطاست
گل به گلزار نباشد، دیدن خار خطاست
تا که قدرت بوطن، در کف نادان و خصم است
فکر بپیوودی این کشور خونبار، خطاست

احیدری ۱۴، ۱۲، ۹، ۲۰۱۶، سدنی

هجرت

ای میهم ز دوریت می میرم
تا کی به قید هجرت و زنجیرم؟
خواهم ز خداوند قادرور حمان
در دامن پاکت رسیده و میرم

احیدری ۱۶، ۱۲، ۱۴، ۲۰۱۶، سدنی

بیچاره کردی

خداوندا! مرا بیچاره کردی
زمک و میهم، او راه کردی
به ملکم جانیان، در رأس دولت
به ملیونها دلی صد پاره کردی

احیدری ۱۶، ۱۲، ۱۴، ۲۰۱۶، سدنی

قصر سفید

صد قصر سفید به دارالامان* مانرسد
صد لندن و پاریس به پغمان مانرسد
افسوس که ارگ وطنم خانه کلم رخ شده
صد شمر ویزید به ارگ نشینان مانرسد

۱. حیدری، ۲۰۱۶، ۴، ۷، سدنی

خدا گر سیر کند

به یک چوکی نمی گنجد دو گلده
از اینرو ملک ما گردیده گنده
شب و روز ع وغ در فکر تاراج
خدا گر سیر کند چشم دو بنده

۱. حیدری، ۲۰۱۶، ۴، ۱۰، سدنی

بهار آمد

بهار آمد دلم در بیای خون است
به ملکم ظالمان از حد فزون است
خداوندا! رسان روزی که بینیم
ستمکاران همه در خاک و خون است

۱. حیدری، ۲۰۱۶، ۴، ۱۱، سدنی

*- دریغا که قصردارالامان ما از نست وطنفر و شان و نوکران بیگانه
ها به مخروبه‌ی مبدل شده است.

چوان وطن

ای چوان وطن، آینده در دست شماست
هر چه دارید در توان، گوشش به آبادی گلید
بگذرید از تفرقه، وزان همه پی آمدش
باشید پاهم برادر، بایکدگر پاری کنید

۱. خیدری ۲۰۱۶، ۸، ۴، سدنی

زادگاه

شده عمری که دور هستم ززادگاه
ندارم راحتی شام و سحرگاه
خداوند! بکن رحمی به حالم
که توفیقم دهی، رفتن به زادگاه

۱. خیدری ۲۰۱۶، ۷، ۱۳، سدنی

سرطان

در دیست سرطان، که مداوا شدنی نیست
فساد در وطن ما، اصلاح شدنی نیست
مظلوم وطن از ستم "ع و وزغ"
تا نابودی آنها، تو انا شدنی نیست

۱. خیدری ۲۰۱۶، ۸، ۱۶، سدنی

قلب پاره پاره

افغانستان ما که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره بسی خوار و ابتر است
از بمب ها و انفجار، همه روزه به میهنم
گلهای بیشمار وطن زارو پرپراست
دزدان تیز هوش و قاتلان حرفوی
صاحب مقام و حاکم و قاضی کشور است
دکتر اسدالله حیدری
۱۴۰۱، ۲۰۱۵، سندی

برگشت از سفر

از سفر برگشته نی خدا پارت
مصطفی بالهلبیت(ع)، مددگارت
خواهم ز خدا شفاه کاملت را
دوستان وطن همه دعا دارت
دکتر اسدالله حیدری
۱۴۰۱، ۲۰۱۵، سندی

دل پریش

یارب دل من پریش و حالست خراب
از دوری میهنم، سینه گشته کتاب
از لطف نظری بسوی ملک و وطنم
بنما که همه مردم ما در تبا و تاب
دکتر اسدالله حیدری
۱۴۰۱، ۲۰۱۵، سندی

گلهء دوستانه

شده مدتی مذیدی، که بریده اید از ما
نداش علتش را، چه شنیده اید از ما
من همیشه دشمن هستم، به همه خصم میهن
زچه مهر خود براذر، همه کاسته اید از ما

۱. حیدری ۱۷، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

لطف بی کران الهی

خداوند! زلطف بی کرانت
بیامرزی همه، اموات مارا
به آحیا مان دهی، توفیق طاعت
پناهت داری مان، خرد و کلان را

۱. حیدری ۲۲، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

ای خدا

دهردون بس مهربان شد، بر خیثان ای خدا!
دانماً باشد به جنگی، با ضعیفان ای خدا!
فصل سردی و هزاران مشکلات است پیشرو
آخر از لطفت مدد، بر مستمندان ای خدا!

۱. حیدری ۲۳، ۱۱، ۲۰۱۶، سدنی

زدین یک پیامبر

نه سنی گو، نه شیعه گو، برادر
مسلمان گو، زدین یک پیامبر
هر آنگس دشمن افغانستان است
لافق آتش زند، هر بوم و هر بر
سنی ۲۰۱۶، ۲، ۱۰

احیدری

رنجهای وطن

وطن از درد و رنجهایت بمیرم
به کوه و دشت و صحرایت بمیرم
شود روزی که در دامان پاکت
به کابل شهر زیبایت بمیرم
سنی ۲۰۱۶، ۲، ۲۰

احیدری

ملت افغان

ملت افغان بکاره اتفاق
"ع وغ" را بنمایند، زنده پوت
کرزی شیطان بشود سر به دار
حامیان هرسه، گیرند راه دوست
سنی ۲۰۱۶، ۲، ۲۷

احیدری

رئیس ملک ما

رئیس ملک مانادان و نافهٔ
به مثل وی غبی* در این جهان کم
ربی عقلی بگوید باعساکر
رسانه ها، رها سازند با دوشما بام*

ا. حیدری

۲۰۱۶، ۱۲، ۱۹، سدنی

*- نادان و کند ذهن، کم هوش، گودن

بم- بمب

گل زیبا

به پهلویت گلی زیبا ناشسته
زاسترلیا، به امریکا ناشسته
"جوی طالع زخروار هنر به"
عجب قیس و عجب لیلانشسته

ا. حیدری

۲۰۱۶، ۱۲، ۲۳، سدنی

سال نو

خدایا! سال نو، بادا مبارک
برای جمله مخلوقت الهی
شود افغانستان ازاد و آرام
زلطفت یا الهی، یا الهی

ا. حیدری

۲۰۱۷، ۱، ۲، سدنی

آخر سال

سال آخر شد، با انفجار های مزید
انتحاری ها همه، از نسل پزید
هیچ رحمی ندارند بر پیرو جوان
میگشند طفل صغیر و مادران

۱. حیدری، ۲۰۱۷، ۳، ۲۰، ستدی

جوان با خدا

چهل و چهار سال قبل، خالق از لطف مزید
داد مارا طفل خوبی، نام او باشد عتیق
اوست حالا یک جوان، با خداومهر بان
در پناه حق با داینور چشم مان عتیق

۱. حیدری، ۲۰۱۷، ۴، ۲۹، ستدی

عید همه کس

شود روزی که جمع خاندان را
کشند بالای دار، این جانیان را
پس آنگاه عید بباشد بر همه کس
لباشد هم و شم، پیرو جوان را

۱. حیدری، ۲۰۱۷، ۶، ۲۹، ستدی

اختلاف قوم وجا

تاکه جمع خاننان است، کشور مارا مدیر
این همه قتل وقتل ها، ملک مارا دانمیست
تاکه خلق ما به فکر اختلاف قوم و جاست
اسیاب دشمنان را، آب و افر ریختنیست

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۷، ۴، سندی

قاتل صدها هزار

قاتل صدها هزار بی گناه
باز گشته به میهن، بی خدا
تاکند همیاری جانی ارگ
این جنایت کاربی شرم و حیا

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۷، ۵، سندی

دوری میهن

شده عمری که از میهن به دورم
نباشد لحظه در دل سرورم
الهی حق پیغمبر والش
زلطفت ده دوباره آن سرورم

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۷، ۳، سندی

وطن خونین است

وطن زدست خاندان ارگ، خونین است
هم زدست چاکران بی دین، خونین است
تا که این داره دزدان، به سرفدرت باشد
شب و روز وطن ما، چنین خونین است
پو هلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۸، ۳۰، سندی

نامرد پنجشیر

خجالت باد برنامرد پنجشیر
که گشته نوکر روباء لوگر
به ملک ما بیحد، قتل وقتل است
بوندروباء ونوکر، کور و هم کر
پو هلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۸، ۳۰، سندی

سرقا تلان*

جانی سرقاتلان، مردار شد
راهی دوزخ پلید هار شد
ای خوشاروزی که یاران خبیث
هر یکی مائند وی، در نار شد
پو هلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۱۱، ۲، سندی

* - مولانا شیاطین سمیع الحق پاکستانی
قالل هزاران افغان بیگناه

خدای بی خدایان

تره کی آن خدای بی خدایان
عجب کیفر بشد از دست یاران
گذاشتند بالشی را ہر دهانش
روانه گردنش بر سوی نیران
پوھنول داکتر اسدالله حیدری
۱۲، ۱۸، ۲۰۱۸، مسنی

شب تاریک میهن

خداوند از لطفت، کشور ما
رهانی ده ز جنگ کفرو اعدا
شب تاریک میهن، بیا الہی
نما روشن ز فورت، ذوالجلالا
پوھنول داکتر اسدالله حیدری
۱۲، ۱۹، ۲۰۱۹، مسنی

دور از آشیان

همی رفتن عزیزان، زین جهانم
صد افسوسم که دور، از آشیانم
شب و روزم ببیاد کشور خویش
پریشان حال وزارو ناتوانم

پوھنول داکتر اسدالله حیدری
۱۳، ۱۹، ۲۰۱۹، مسنی

درملک خودم

وطنداران من آنگه شاد بودم
که درملک خودم آزاد بودم
به خرسندی شمایان، شادومسرور
به آندوه شما، غمناک بودم
بوهلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۲، سنتی

دیوانه

وطن از دوریت دیوانه گردم
زیاد مردم، غم خانه گردم
خدا را خواهم آن روزی ببینم
که با هم میهنان، هم خانه گردم
بوهلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۲، سنتی

فغان

هر شب ز غمت وطن، فغان دارم من
از حال بدت دوچشم گریان دارم من
تاکی؟ به امید دیدنست، مام عزیز
باقد خمیده ام، تو ان دارم من
بوهلوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۲

سال نو ۱۴۰۰ خدمت همه هموطنان مبارک باد!

سال نو

خدايا! آن سال نو در ملک مان آر
که داری خانناش، جمله بردار
به مظلومان کشور یا الهی
نمائی رحم خود، از لطف بسیار
ا. حیدری ۱۴۰۰، ۱۲، ۲۹، سنتی

وطن ویرانه

خداوندا! وطن ویرانه گشته
زدست جانیان، غم خانه گشته
الهی، حق پیغمبر و ارش
رسد روزی وطن، گلخانه گشته
ا. حیدری ۱۴۰۰، ۱۲، ۲۹، سنتی

غزان مهاجر

الهی! سال نو مبروک گردان
که ملک ما شود، مسعود شادان
بگردد دشمنانش نیست و نابود
غزان مهاجر، رو به اوطان
ا. حیدری ۱۴۰۰، ۱۲، ۳۰، سنتی
پو هواں داکتر اسدالله حیدری

یا علی (ع)

ای که هستی، شاه شاهان یا علی!
ای که هستی شاه مردان با علی!
از برای خالق کون و مکان
یک نظربرگشور مان یا علی!

۱. داکتر حیدری

۲۰۱۸، ۶، ۳

کبوتر بال شکسته

بديدم يك كبوتر، بال شکسته
بگفتم اى عزيز، بخت گشته
چرابالت شکسته خواروزاري؟
جوابش، ظالماني، گزدين گشته

۱. داکتر حیدری

۲۰۱۸، ۵، ۲۶

سه شعر

بديدم سه شمرى، به عکسى يكجا
كه پاشند نوگران، گفرواعدا
خواهم زخدا که تا ببینم روزى
هر سه پلید به دار، راهى عقبا

۱. داکتر حیدری

۲۰۱۸، ۶، ۳

درناربریان

هزاران دروطن بی اب و بی نان
بودجندی به ارگ سرمست و شادان
خداوند اپرس برداد مظلوم
لما این ظالمان درناربریان
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۷، ۲۵، سلسی

کل مرغ

همانطوریکه کل مرغان آسمان
همه مایل پوند بر لاش حیوان
بود کل مرغ ارگ کشور ما
بسی مایل بخون خلق افغان
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۷، ۲۹، سلسی
لاش- جسد حیوان مرده، مردار

لعنت و نفرین

لعنت و نفرین ما، بر طالبان و حامیان
کرزی واشرف غنی و جمله اطرافیان
دالرواین زرق و برق، بنموده کورچشمانشان
آخر الامر تحت ترین نار باشد جایشان
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۸، ۸، سلسی

بوسه عیدی

عید آمد عیدی، ندادی تو مرا
یک بوسه از آن چهره همچون ماهت
گرفه زنموده و مرا بیازاری
قربان بکنم خونم بر سر راهت

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۶، ۱۲ میلادی

پدر

در روی زمین اگر پدر نبودی
از این همه مردمان اثر نبودی
جای پدران رفته، در بهشت باد
ای کاش وطنم، بی پدر نبودی

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۶، ۱۷ میلادی

مادر

مادرای زیباترین خلق عالم
خدایت افریدست با دل رحم
بود فردوس عالم زیر پایت
اگر صد جان فدات، دارم بود کم

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۶، ۲۸ میلادی

بسمه تعالی

غنى جانى

غنى اى جانى بى دىن وايمان
چە كردى تا بحال درملک افغان
شىپ وروزت بە گرداش، دور دنيا
ويا در عيش و عشرت، ارگ افغان

بوھنواں داکتر اسدالله حیدری
٢٠١٩، ١٠، ٢٠، سندنی

چهل ساله نوگر

بە دنیا گشتەم وبسيار گشتەم
ولى همجون غنى، جانى ندیدم
بۇرى وى نوگرچەل سالەءە غرب
بە ملکىش ذرەءە خدمت ندیدم

بوھنواں داکتر اسدالله حیدری
٢٠١٩، ١٠، ٢١، سندنی

بیمار روانى

بە ملکم گشتەم وبسيار گشتەم
بە مائىند غنى، بیمارى ندیدم
بود بىچارە بیمار روانى
بە مثل وى دىگر هارى ندیدم

بوھنواں داکتر اسدالله حیدری
٢٠١٩، ١٠، ٢٢، سندنی

ترامپ میگوید

من و غئی دو حیوان دو پاییم
ز جفت پای و دگر هم زدم، کوتاییم
اگر که بخت شودیار، دوباره قدرت گیریم
بدون شک که بکلی، جفت چهار پاییم

یوهوا داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۸، ۲۰، سعدی

نوکری

ترامپ به نوکری طالبان درآمده است
ز فرط بی خردی به ابلگان درآمده است
ز بسکه هر شب و روزش، بفکر قتل و قتل
رجمع مردم نیگو، به سفلگان درآمده است

یوهوا داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۸، ۲۹، سعدی

حکام جنایتکار

ای خدا! در ملک ما، حکام جنایت میکنند
حامیان این خبیثان، قتل و غارت میکنند
تا به کی این مردمان بی کس و مظلوم ما؟
زیریوغ این لعینان، استقامت میکنند

یوهوا داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۸، ۲۸، سعدی

سگ دیوانه

سگی دیوانه‌ی ندیدم به بازار
که هر سو عف زده، میگرده هنگار
پلاخر دادنش زهر جگرسوز
که آسوده شوند، از شزان هار

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۷، ۲۹، سدلی

هنگار سندی و تیزی، شتاب

هار - سگ گزنده، حیوانیکه مبتلا به مرض هاری شده باشد

دیوانه

ترامب آخر عجب دیوانه گشته
به هر سو حمله هاش گرگانه گشته
شب و روزش بحال خود نباشد
چو خواب و راحتیش، افسانه گشته

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۸، ۳، سدلی

احمق

چنین دیوانه‌ی هاری ندیدم
چنین احمق به بازاری ندیدم
زدارانی بیخد گشته مغروم
تشتت خاطر افکاری ندیدم

پوهلوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۸، ۷، سدلی

روبهء لوگر

روبهء لوگر همی خواهد، دوباره ارگ را
دین ایمان را دهد، اما نه ترک ارگ را
هر شب و روزش نقلاء، بهر غصیبدن بود
ملک و ملت را فروشد، اما نه ترک ارگ را
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۷، ۷ سندی

دارهء دزدان

مرغ دز دوره ظاهر شهی
رفته به دزدی به ارگ شهی
هر طرفش داره دزدان بود
تا به کی؟ دزدان بکنند پادشاهی
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۷، ۷ سندی

دادگاه عدل الهی

آخر به خواست خالق قهار پرتوان
این ظالمان روانه شوند، سوی آن جهان
در دادگاه عدل الهی، دهند جواب
از ظلم های خوبیش که کردند، در این جهان
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹، ۷، ۸ سندی

صدام افغان

رود صدام افغان، مثل صدام
زارگ کشورم، شرمنده بدنام
رسدروزی طباب درگردن وی
نظاره گرشوندش ازدر وبام
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۲ میلادی

استاد شیطان*

توای کلمرغ ارگ، استاد شیطان
نمودی ملک مان، خاکدان خاکدان
رسدروزی که اویزان سردار
شوی راهی سوی نیران نیران
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۳ میلادی

ارتقاء اشرف غنی را از شاگردی به استادی شیطان تبریک میگوئیم!!!

خصم وطن

قاتل صدها هزار از مردم ما، مرد وزن
کرده نی ملت تباہ، اشرف غنی خصم وطن
خواهمت از حق قادر، گورتنها هرچه زود
بی نوا و بی کس و بی یک عزیز هم سخن
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۳ میلادی

مغز متفسر

عجب مغزی که داریم ما بکشور !!
تفسر کرده گیرد، رأی اکثر
ز طرح ابتكاریش، باز هم گوسفندان
دهند رأی باهمه گاوهاي کشور

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۹، سنتی

غنى ناخلف

غنى ناخلف، چهل ساله نوکر
کند پابوسی عدوان کشور
شب و روزش تقلای بهر قدرت
گرفتن بار دیگر، ارج کشور

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۱۰، سنتی

اشرف غنى

خانن اول به ملکم اشرف است
بعد اشرف کرزی و هم اندر است
عبدالله و جمله همدستان وی
چاکران دشمنان کشور است

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۱۱، سنتی

هجران مادر

غم هجرت مرا مادر، بسی خون جگرگرده
رسیده عمرم آخر، جان من ازتن بدرگرده
شب وروزم زیاد مردمان مضطرب میهین
خدا داند مرا مرغی، شکسته بال و پرگرده
یوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۲۵، سندی

می گذرد

گرزی که کباب می خورد می گذرد
اشرف که شراب می خورد می گذرد
مسکین وطن به سفره بی لائش
با حسرت و آه می نگرد می گذرد
یوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۲۷، سندی

وطن دار

وطن دارم غنی، ای نوکرزر
جنایت ها نمودی، شرم لوگر
نمودی خدمت عدوان اسلام
فروختی دین وايمانت به دالر
یوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۱، ۲۸، سندی

هشتاد و دو سالگی

شدم هشتاد و دو، باران جانی
گذشته فصل شاد زندگانی
الهی از سر لطف و عطوفت
به آسانی بربی، زین دهر فانی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۹ ۱۰ ۲۴ سدلی

رأی دادن انتخابات

همه دانیم که این رأی ها فریبی است
برای مردم بی درک کشور
اگر ما مردم پادرگ بودیم
نمی گشتبیم چنین تحفیز هر در

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۹۰۲، ۱۱۰۲، سدلی

کلهه طاس

غنی با کلهه طاس، نیم قد زیرزمین
قاتل صد ها هزار دشمن است با مسلین
کرده آبادیک کلیسا، داخل ارگ وطن
ادعادر دکه باشد، حامی اسلام و دین!!!
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۱۰، سدنی

انتخابات

انتخابات وطن جزیگ فریبی، بیش نیست
ظالمان کشورم، جز به فکر خوبیش نیست
ساده لوحان میخورند، دامن فریب ظالمان
چای خدمتگار میهند، جز به گوری بیش نیست
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۴، سدنی

زمستان آمد

زمستان آمد و مردم فقیرند
به ملک ما همه، خوارو زیربرند
مگر حکام ظالم مثل قارون
به جمع بنمودن سروت شهیرند
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۲، سدنی

لوگر چان

خداوندا! مرا رنجورکردی
زلوگرچان و میهن دورکردی
الهی کن زلطفت هجر پایان
که بینم فصل غربت، دورکردی
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۷، سندی

ملک غیر

خداوندا! مرا رنجورکردی
زدانشگاه و تدریس، دور کردی
بُدم من دروغلن استاد لایق
به ملک غیرمرا، محصور گردی
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۹، سندی

زادگاه

خداوندا! مرا رنجورکردی
ززادگاه و زملکم دورکردی
شب و روزم هدر، در ملک غربت
گذشته و مرا مهجورکردی
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۹، ۱۲، ۱۰، سندی
مهجور = جدا مالده؛ دور افتاده

عید آمد

عید آمد و دور از وطن خویشم
از غربت دوری، بخود می‌اندیشم
تا کی؟ بود قسمت ما در هجران
با دست دعا پسوی، خدای خویشم

۲۰۲۰، ۵، ۲۵، سعدی

مادر جانم

عید آمد از دیار خود دورم
از کشور لاله زار خود دورم
یک قرن صغیر شد، که مادر جانم
دانم به دلم؛ ولی زمام خود دورم

عید قربان

عید قربان آمد و، میهن بقربانیت شوم
ناکه جان دارم به تن از غم‌شیریگانیت شوم
ظالمان کردن خراپت، قهر ایزد جانشان
است امیدم به پزدان، بلکه شادانیت شوم

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۵، ۲۵، سعدی

هجر وطن

وطن هجرت مرا دیوانه کرده
همه غم هات دلم هست پاره کرده
خیانت های جانی های کشور
زدامائت مرا اواره کرده

بیهودال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۳، ۷

شادی های وطن

شود بینم وطن، بس شادی هایت
زقید ظالمان از ازادی هایت
شوند عدوان تو شرمنده آخر
که باشندرو سپاه در دوسرایت

بیهودال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۳، ۸

ازادی طالبان

چرا طالب زقید از اذ سازند؟
ز به رانکه ملک، بر باد سازند
شود بیچاره ملت خوار و خوار تر
مگر وحشت گری راجح سازند

بیهودال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۳، ۹

خلیل زاد

خلیل زاد دشمن دیرین افغان
نمک خوردی، شگستی تونمکدان
تمام عمر بُدی در خدمت کفر
شود جای توخان، قهرنیران
۲۰۲۰، ۱۲، ۲۳، سدنی

جانیان

چه ظلم ها که ندیدیم ز جانیان وطن
صادفوسوس همه، خاننان هم میهنه
یکی نوگر شرق و دیگر نوگر غرب
خراب کردند وطن ما، ز شهرتا به دمن
۲۰۲۰، ۱۲، ۶، سدنی

نیمه شب ها

کنم به نیمه شب ها رو به خدا
ز صدق دل پدارم عرض حالم را
که بل خدا رهاند وطن ز شر عدو
امید ما نبود، جز به خالق یکتا
۲۰۲۰، ۱۲، ۷، سدن

مامن من

بقریانت بگردم، کشور من
عزیزم ملک آیام، دلیر من
خدا را خواهم، باشم دامن تو
شود خاکم پیایت، مامن من
۱۲۲۶، ۲۰۲۰، سدی

لاله زار

عمریست که زلاله زار خود، دورم
از زادگه و، از دیار خود دورم
تا کی؟ در این غربت و دوری وطن
از قوم و زخویش و همتبار خود دورم
۱۲۲۴، ۲۰۲۰، سدی

لعل لبان

سرخی لعل لبانت، جگرم کرده کباب
نرگس مست و فناشت، مرا کرده خراب
روی ماه تتوان زلف پریشان دیدم
تیرمژگان قشنگت، مرا کرده مذاب
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۲۲۶، ۲۰۲۰، سدی

شمر و شداد

وطن به زیرستم های شمر و شداد است
به هر کنار وطن، ناله و فغان و فریاد است
زدست ناخلفان، "ع و غ" و یارانش
به هر کجا نگریم، خشم و خون و بیداد است

۱. حیدری ۲۰۲۰، ۶، ۵، سدنی

بهشت برین

یغمان مان بهشت برین زمین بود
هر گوش و کنار وطن، نازنین بود
لوگر که بوده است مامن اجدادت حیدری
بهر تواز همه جا، بهترین بود

۱. حیدری ۲۰۲۰، ۴، ۸، سدنی

طوق لعنت

طوق لعنت به گردنت، مداوم باد
قهر دوزخ مسکنت مداوم باد
آنقدر ظلم که توبه ملت کردی
در قهر خدا، بودنت مداوم باد
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۶، ۱۵

بسمه تعالی

دوخبرسیارمسرت اوررا از راه تلویزیون ها و انترنوت شنیدم که اولی عبارت
بوداز بذل پول مصارف عروسی دوجوان برای فقراء و مستمندان کشور عزیز ما
در این شرایط ناگوار وطن و شروع ماه مبارک رمضان.

دومی که یک خواهر عزیز و خیر ما از سندی استرالیا، پولیرا که برای زیارت حج
ذخیره نموده بودند، به افغانستان ارسال گردند که ازان برای یکصدوسی فامیل
مستضعف مواد اولیه خوراکی ماه مبارک رمضان تهیه گردیده است، خداوند
برای این خواهر عزیز پاداش حج اکبر و برای آن دوجوان اجر دنیا و آخرت عنایت
فرماید.

عین احسان

مرحبا آن دوکه پول ازدواج خویش
نمودند بذل بر جمعی، مستمندان
کمک گردند دو صد فامیل از آن پول
که باشد این سخاوت، عین احسان
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۴، ۲۶، سندی

حج اکبر

سعادت خواهی را، که مصرف حج
بگرد اهداء بر جمعی، بینوایان
رسانده پول را بریک صدو سی
غیریب و ناتوان ملک افغان
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۴، ۲۶، سندی

کرونا

کرونا! بگذر از جان غریبان
 بگیر حلقوم فرعونان دوران
 روانه شوبسوی کاخ ظالم
 رهابنما تو ملک، از شر دزان

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۴، ۷

ای کرونا

کرونا! ای کرونا! ای کرونا
 زدستت گشته دنیا همچو عقبا
 همه در فکر جان خوبیش باشند
 رشاه وهم گدا و پارساهها

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۴، ۱۲

ذره‌ی نادیده

کرونا! ذره‌ی نادیده هستی
 به قتل بی کسان آماده هستی
 نمیری خانه، ظالم، کرونا
 چرا در قصر بیضاء، نار فته هستی

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۴، ۱۴

هوای سرد شد

هوای سرد شد به ملک ما خدا یا!
زلطفت پک نظر بر ملت ما
نه جا دارند نه خوراک ولباسی
زاین جنگهای چهل سال، کشور ما
۲۰۲۰، ۱۲، ۲، سدنی

غم دوری میهن

مرا کشته غم دوری میهن
پشمیانم زترک کشور من
شب و روزم زیاد زادگاهم
شده خم قامتم، کم نور چشم
۲۰۲۰، ۱۱، ۱، سدنی

با بایم

به دوری میهن رفته ای در خاک با بایم
نمودی جمله دوستانت، عزا دار و پریشانم
ببردی داغ هجران وطن با خود در غربت
ببخشید خدایت، می شوم دائم دعا خوانست
پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۱، ۲، سدنی

مرغک بی لانه

وطن از پاد تودیوانه گشتم
به هجرت مرغکی بی لانه گشتم
مرا کشته شم دوریت آخر
به ملک غیر چسان، اواره گشتم
۲۰۲۰، ۱۰، ۱۱، سدنی

فرق وطن

وطن بهتر زدوریت بمدم
چه سالها شد که روپترا ندیدم
از آن روزیکه ترکت کردم از ظلم
شب و روز از فراق خون بخوردم
۲۰۲۰، ۱۰، ۱۵، سدنی

تاج سر

بقربان وطن گردد سر من
عزیزم میهن من، دلبر من
خدا را خواهم آن روزیکه گیری
مرا در دامنت، تاج سر من
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۱، ۲۰، سدنی
۲۰۲۰

بنده نواز

ای خالق بنده نوازو وی بار خدای
این بنده عاصی و غریبیت بخشای
هر چند که نیم لایق عفوت یا رب
بر من منگر، به بی نیازیت بخشای

۲۰۲۰، ۲۸، سدنی

مردان خدا

"مردان خدا رفته از این خاک سراسر"
جهان گرفته همه جا، کرسی و دفتر
قدرت همه جا، دست پزیدان بد اندیش
بیچاره بگردیده، غریبان به کشور

۲۰۲۰، ۱۰، سدنی

میله ها

میله های پاغ پا بر قرغه و کاریزمیر
پاد خنجان پاد با قیماق اعلا و پنیر
تبهءیغمان واستالف با گلبهار
پاد پاد آن روزهای بی نظیر
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۱۰، ۱۵

سرورمن

بقریات بگردم، کشور من
عزیزم ملک آیام، دلبر من
خدا را خواهم، باشم دامن تو
شود خاکم بهایت، سرورمن
۱۲، ۲۰۲۰، سدنی

لاله زار

عمریست که ز لاله زار خود، دورم
از زادگه و، از دیار خود دورم
تا کی؟ در این غربت و دوری وطن
از قوم وز خویش و همتبار خود دورم
۱۲، ۲۰۲۰، سدنی

لعل لبان

سرخی لعل لبات، جگرم کرده کتاب
نرگس مست و فتنات، مرا کرده خراب
روی ماه تو و آن زلف پریشان دیدم
تیرمژگان قشنگت، مرا کرده مذاب
پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۲، ۲۰۲۰، سدنی

با شیر خدا

با شیر خدا هر که در افتاد، در افتاد
منزلگه اش آخر، سقرافتاد سقرافتاد
شیطان لعین کرد و را منحرف از راه
نوکر به ابلیس شدواز راه بر افتاد بر افتاد

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۲، ۲۷، سدنی

صلح در ملک

سرشب تا سحر نالم خدایا!
که آری صلح در ملک ما الهی
شوی تو راهنمای ما به طاعت
نمائی دشمنان صلح، عذابها

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۱، ۹، سدنی

ویرانی وطن

سعودی و پنجاب دارند پلانی
که سازند ملک ما از ریشه ویران
برای مقصد ناپاک خود ها
خریده اند زکشور جانیانی
۲۰۲۰، ۶، ۱۵، سدنی

دشمن ما

سعودی و پنجاب دشمن ماست
بفکر ویرانی، میهن ماست
برای مقصد شوم و پلیدش
غلنی این نوکر شان، رهبر ماست!
۲۰۲۰، ۶، ۱۸، سدنی

ای ظالم

من کجا دوری میهن به کجا ای ظالم؟
از خدا خواهمت بر باد دودنیا، ای ظالم
قهر دوزخ بشود جای همیشت آخر
تا بدانی که چه کاری بنمودی، ای ظالم
۲۰۲۰، ۶، ۲۵، سدنی

یوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سالگرد تولدی سمیع جان حیدری

(نواسه ام)

بشد شانزده سال از عمر سمیع جان
 خدا یا! زلطفت نگهدارش مسلمان
 بده توفیق وی در طاعت خود
 بداری سرفرازش، در دوجهان
 ۲۰۲۰، ۷، ۲۸، سدنی

کابل جان

کابل جان مامن اجداد و آبام
 کابل جان زادگهٔ خویشان واقوام
 چه بد روزی که ترکت کردم از ظلم
 شدم بی بال و پر افتاده در دام
 ۲۰۲۰، ۸، ۲۲، سدنی

سر، به داران

ملک ما را از خدا، آزاد و آباد خواهی
 دشمناش را به قهر حی سبحان، خواهی
 ارگ نشینانش که باشند، نوکران اجنبی
 هر چه زودتر پیش ملت، سربه داران خواهی
 ۲۰۲۰، ۹، ۷، سدنی

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

هشتادوسمه سالگی

شدم هشتادوسمه در دهرفانی
نکردم کار خوبی، آنچنانی
که کارم آید آخر روز محشر
الهی از کرم کن، مهربانی
۲۰۲۰، ۱۰، ۲۴، سدنی

الا خاکم

الا خاکم مرا اواره کردی
به ملک غیرچرا بیچاره کردی؟
زدی خنجر به قلب زارم آخر
زدوریت مرا دیوانه کردی
۲۰۲۰، ۱۱، ۸، سدنی

حرام زاده

آنکه بخاک خود خیانت کلنده حرامی اند
حرامی های وطن، تیکه داران قدرتند
آنکه شیردامن پاکان مکیده اند
دانم بفکرمیهن و بیچاره ملت اند

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۱، ۱۲، سدنی

دزدان با پشتاره

عجب دزدان با پشتاره داریم
که در امن دائماً اند، مشغول دزدی
بود سرdestه دزدان در ارگ
که میدزند و میدزند به رنده

۲۰۲۰، ۸، ۱، سدنی

طوق لعنت

طوق لعنت به گردن خر شد
ارگ ما منزل بداخلتر شد
صاحبان مقام در میهن
قاتلان، جانیان و نوکرشد

۲۰۲۰، ۸، ۱۹، سدنی

طفلان یتیم

خدایا ! رحم برملک و ملت مان
به طفلان یتیم و بیچاره مان
په مادرهای داغ دیده به کشور
زلفت صبرده بردل های ایشان
بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۰، ۱۰، ۱۸، سدنی

گرباچوف امریکا

رسید قدرت به "گرباچوف" دیگر
که سازد امریکا را، خوار وابتر
نماید خانه چنگی ها پزودی
بسازد تکه تکه کل کشور

۲۰۲۱، ۱، ۱، سدنی

دوست نوجوانی "ذری"

دوست نوجوانی ذری، گشته رئیس جمهور
حسن دوستی ذری بین که چه حکمت دارد
تربیت یافته، غرب را رسانیده به ارگ
لیک از قتل وقتلش، خجالت دارد

۲۰۲۱، ۱، ۴، سدنی

طیاره دزد

"دزدی که زکعبه گلیم را بدزد، دزد است"
وزمیهن خود طیاره را بدزد، دزد است
داوود که در قطار دزان وطن، سلطان است
سارق که زنان بینوايان، بدزد، دزد است

۲۰۲۱، ۱، ۱، سدنی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

هم میهنان

بهاری خواهم انسانم، زیزدان
همه هم میهنان، شاداب و خندان
محبان وطن پکجا بکشور
شوند عدوان ما، راهی نیران
۲۰۲۱، ۲، ۶، سدنی

ماه تابان

جمال ماه تابانم، شبی من را بخواب آمد
چوبیدارم شداز خوابم، بسی حالم خراب آمد
زلور ماه تابانم، شب تاریک من روشن
زبخت بد چه کوتاه بود آن شب، چون سراب آمد
۲۰۲۱، ۱، ۲۸، سدنی

جنس حیوان

ترامپ بی خرد خصم مسلمان
فروافتاد آخر، از قدرت و شان
به دوران ریاست، ظلم بی حد
نمود در ملک ما، این جنس حیوان
۲۰۲۱، ۱، ۲۸، سدنی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

عزیزانم

عزیزان ترکتان دارم از این دهر
روم نزد خدایم، حسی داور
شمارا می سپارم، خالق خود
که دارد حفظ تان، تاروز محشر
۲۰۲۱، ۱، ۲۰، سدنی

هوای کابل

هوای شهر کابل در سر افتاد
دلم پرواز کرده، آنور افتاد
بیادم آمد از روز های خوفناک
که در ملکم زدست کافر افتاد
۲۰۲۱، ۱، ۲۲، سدنی

آوارگی ها

خوشا کسی که در وطن خویش، آشیان دارد
به زیر سایه مادر، قلب پر تگان دارد
زهی که از وطن خود، نگشته اند آواره
که آوارگی ها، رنج بس عیان دارد
۲۰۲۱، ۱، ۲۳، سدنی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

* پمپیو *

پمپیو ای خبیث بی وجدان
از حیات عساکرت خنده
رآنکه هر روز میگشی هموطنم
از خداخواهیت، راهی نیران
۲۰۲۱، ۱، ۴، سدنی

دشمن خلق خدا
پمپیو ای دشمن خلق خدا
گشته ای رسوای عالم، بی حیا
شب و روز را بفکر کشت و خون
کرده ای صبحت به ظلمت بر مسا
۲۰۲۱، ۱، ۱۴، سدنی

صلح راستین
یکی دیوانه‌ی از قدرت افتاد
امید دنیا شود، آرام و بهتر
به ملک ما بیاید صلح راستین
بگردد دشمنانش، خوار و ابر
یوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۲۱، ۱، ۲۵، سدنی

* وزیر خارجه امریکا

ترامپ بی خرد *

ترامپ بی خرد، شرم آدمیت
شدی رسوای عالم، بی درایت
نمودی مفتخع ملکت به دنیا
بگشتی رانده آخر از سرایت !!
۲۰۳۱، ۲، ۱۱، سدنی

کان کثافت

یکی دیوانه‌ی، رفتنه زقدرت
خجل در دو سرا، کان کثافت
نموده این خبیث ظلمها، به ملکم
الهی نایدش دیگر بقدرت
۲۰۲۱، ۲، ۱۲، سدنی

ظلمتیار

به دنیا گشتم و بسیار گشتم
چو ظلمتیار تبهکاری، ندیدم
بُدش در نوجوانی، دور راز اخلاقی
چنین بی شرم، جفاکاری ندیدم
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲، ۱۹، سدنی
* - رئیس جمهور وقت امریکا

شهر لاله

گفتم صنما نام خوشت، گفت لاله
چشمان قشنگ، بهتر ز غزاله
گفتم زکجا آمده ای،؟ای ماه روی
گفتا ز شمال وطن، شهر لاله
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۳، ۸، سندی

دهر عقیبی

خداوندا، کریما، پادشاها !
بری ام بی عذاب، از دهر دنیا
گناهانم ببخشی، رحمت خود
مقرب داری ام، در دهر عقیبی
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۳، ۱۲، سندی

جزای عشق

به ملک ما جزای عشق، کشتن
ویا زندان و بستن، بعد کشتن
هر آنکس عاشق ملک خودش است
بود در لست ظالم، بهر کشتن
پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۲، ۲۲، سندی

شکر نعمت

هزارن شکر نعمت مرخدا را
که از لطف داده است، این بینوارا
کجا من میتوانم شکر نعمت
همان گونه که می پایست، خدا را
۲۰۲۱، ۳، ۱۷، سندی

کریما ذوالجلال

کریما ذوالجلال، پادشاهها
بریزی بنده ات، بارگناه ها
اگرچه بوده ام عاصی و ناشکر
مگر چشم بسویت، یا الهی
۲۰۲۱، ۳، ۱۸، سندی

مهاجر

خدایا کردی این عاجز، مهاجر
زمک جدو آبایش، مسافر
شب و روزش به فکر خاک آباش
نباشد بهر باز گشتش، مقصر
۲۰۲۱، ۳، ۱۶، سندی
بو هنول داکتر اسدالله حیدری

زولانه

پری روئی مرا دیوانه کرده
سروسامان من، ویرانه کرده
از آن روزی یکه دیدم، وی را به کابل
حوالم پرت و پایم، زولانه کرده

۲۰۲۱، ۳، ۱۶ سالی

ابروی کمان

ابروان کمان و تبر مژگانت
نموده باره قلبم، تیر و کمان است
همان چشمان آهو، زولف مشکن
دل ارکف می برد، جاه زندان است

۲۰۲۱، ۳، ۱۸ سالی

مریض هستم

مریض هستم، مریض هستم خدایا !
مریضی دور از میهن، الهی
زلطفت ده شفایم، خالق من
رهایم کن از این زندان، شاما

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۲۱، ۳، ۲۲ سالی

آغوش محبت

وطن خواهم فروزان باشی دام
به زیر چتر بزدان باشی دام
مرا روز در آغوش محبت
گرفته راحت جان باشی دام
۱۹۹۹، ۵، ۵، سدنی

گلبهار وطن

وطن قربان هر شهر و دیارت
زلوگر تا به کابل تا مزارت
هرات وبامیان و شهر غزنی
جنوبی، مشرقی و گلبهارت
۱۹۹۹، ۴، ۱۲، سدنی

اسپند وار

ای خداوند کریم! افغانستان گشته خراب
مردم بیچاره اش، از گودکان و شیخ و شاب
گشته اندواره ظلم و ستم، اسپندوار
بر حبیب در گه ات، کن خانناش را عقاب
۲۰۰۴، ۱، ۳۱، سدنی
پوهنواز داکتر اسدالله خیدری

بنا م خدا و ند عشق آفرین توانا و دانای دنیا و دین
ا. حیدری، ۲۸ جولای ۲۰۰۵، سدنی

چور زمان و ظلم بیزیدا نم از وطن بیرون فگند تا که بسویم ز هجر یار
ا. حیدری، ۲۸ جون ۲۰۰۵، سدنی

هوا هوای خوش و هم فضای فضای خوش است
ولی چه سود که از گوهسار خود دورم
ا. حیدری، ۲۸ جون ۲۰۰۵، سدنی

بس است باده تر امشب ای پری رخسار
چرا غمگشته خجل از فروع چشمانت
ا. حیدری، ۲ دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

تا زدم بوسه به لبهایت، لبا نم در گرفت
آن ش عشق تور عنا، جان من در برگرفت
ا. حیدری، ۱۷، ۰۷، ۲۰۰۸، سدنی

"کا کل مشکین او یکشنب بخواب آمد مرا
سالها تعبیر این خواب پریشا نمیکنم "

فامت د لجوی پار، یک شب بخواب آمد مرا
زان ببعد هر لحظه خون دل ز هجران میخورم
ا. حیدری ۲۲ نویمبر ۲۰۰۶، سدنی

" عاجز بود ر حفظ عنان دست ر عشه دار
تا مسکن است توبه به عهد شباب کن "

توبه کن تا میتوانی در جوانی ای پسر!
هر که چون افتاد زیانا چار گوید ای خدا!
ا. حیدری ۲۴ نویمبر ۲۰۰۶، سدنی

" هوا خوش است و چمن سبز و دوستان جمعلد
ولی چه سود که جای لگار من خالیست "

هوا خوش است و بهار و چمن پر از گلهاست
هزار شکر خدارا که همد مم اینجا است
ا. حیدری ۲۴ نویمبر ۲۰۰۶، سدنی

پروانه مسان به دور سرت دور میزنم...ای ماه من به ماه رخت جان فدا کنم
ا. حیدری ۳۰ نویمبر ۲۰۰۶، سدنی

"دو چیز آدمی را کشاند به زور... یکی آب و دانه دگر خاک کور"
سه چیز آدمی را گندی و قار... یکی گذب، دیگر شراب و قمار
ا. حیدری ۲۲ دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

صبا زمان برسان مرز و بوم زیبارا
همان وطن که زدل دوست دارم آنجارا
۱. حیدری، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۰۰۷، سنتی

گرچه دور از وطن و ملک پدر افتادم
میهنم هیچ رسانی نرود از یادم
۱. حیدری، ۲۱، ۲۰۰۸، سنتی

خدمت میهن نمود، هر که نگو نام زیست
هر که نگو نام زیست، خدمت میهن نمود
۱. حیدری، ۲۰، ۱۱، ۱۰، ۲۰۰۶، سنتی

نوکرا هرین من آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوکرا هرین من آنک
۱. حیدری، ۲۰، ۱۱، ۱۰، ۲۰۰۶، سنتی

خلق و پرچم دشمنان میهند
دانما در خدمت اهریمنند
۱. حیدری، ۲۰، ۱۰، ۰۸، ۲۰۰۸، سنتی

چو خا ننان وطن قدر ملک مان نشناخت
صدهزاران چومنی را به هجران الداخت
۱. حیدری، ۲۱، ۱۰، ۰۸، ۲۰۰۸، سنتی

ای به غلت گذران قد رسای تو خمید
باش هوشیار که ترا قاصد رفتن بر سید
۱. حیدری، ۱۲، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سنتی

زمی گساري افزونت ای مه تا بسان
چراع گشته خجل از فروع رخسار است
۱. حیدری، ۲۰، ۱۲، ۰۷، سنتی

گشته ام عاشق به رویت حاجت گفخار نیست
رنگ زردم را بین تحقیق الدر کار نیست

فردیات

ای خالق قادر و توانای جهان
مارا زرده لطف به میهن برسان
۱۴۰۸، ۱۶ جون ۲۰۰۸، سنتی

ای خالق مهربان و دانای جهان
جز درگاه تو دگریناهم نشود
۱۴۰۹، ۱۷، ۲۰۰۷، سنتی

وقت جان دادن بفریادم بزین
"حیدری" را شادگردان یا علی(ع)
۱۴۰۹، یازدهم جلوی ۲۰۰۷، سنتی

چو افتادم بیاد میهن خویش
بجانم درد سوزان آمد امشب
۱۴۰۹، ۱۵ می ۲۰۰۷، سنتی

بهار آمد، بهار کوهسار انم بیاد آمد
صفای مردمان ملک افغان بیاد آمد
۱۴۰۹، ۱۲ می ۲۰۰۷، سنتی

در این محلت سرای شهر غربت
مرا یاد ملک افغان آمد امشب
۱۴۰۹، ۱۱، ۲۲، ۲۰۰۴، سنتی

صبا زمن برسان مرز و بوم زیوارا
همان وطن که زدل دوست دارم آنچرا
ا. خیدری، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، سنتی

گرچه دور از وطن و ملک پدر افتادم
میهنم هیچ زمانی نزود از پادم
ا. خیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، سنتی

خدمت میهن نمود، هر که نگو نام زیست
هر که نگو نام زیست، خدمت میهن نمود
ا. خیدری، ۲۰، ۱۱، ۱۰، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰، سنتی

نوگرا هرین آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوگرا هرین آنک
ا. خیدری، ۲۰، ۱۱، ۱۰، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰، سنتی

خلق ویرجم دشمنان میهند
دانما در خدمت اهریمنند
ا. خیدری، ۲۰، ۱۰، ۱۱، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، سنتی

چو خاننان وطن قدر ملک مان نشاخت
صدهزاران چونی را به هجران اذاخت
ا. خیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، سنتی

ای به غفلت گذر ان قد رسای تو خمید
باش هوشیار که ترا فاقد رفتن برسید
ا. خیدری، ۱۲، ۷، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، سنتی

فردیات

ای خالق قادر و نوانای جهان
مارا از رهه لطف به میهن برسان
۱. حیدری، ۱۶ جون ۲۰۰۸، سنتی

ای خالق مهربان و دانای جهان
جز در گاهه تو نگریشام نشود
۱. حیدری، ۱۹، ۴، ۲۰۰۷، سنتی

وقت جان دادن بفریادم برس
"حیدری" را شادگردان با علی(ع)
۱. حیدری، پنجم جنوری ۲۰۰۷، سنتی

چو افتاب دم بیساد میهن خوش
بجانم درد سوزان آمد امشب
۱. حیدری، ۱۵ می ۲۰۰۷، سنتی

بهار آمد، بهار کو هسرا لسم بیاد آمد
صفای مردمان ملک المغامن بیاد آمد
۱. حیدری، ۱۲ می ۲۰۰۷، سنتی

در این محنت سرای شهر غربت
مرا یاد ملک افغان آمد امشب
۱. حیدری، ۱۱، ۴۲، ۲۰۰۶، سنتی

ای خدا! شد مدتی من از وطن آواره ام
رنج و غم ها شدفروز، آخر چسان بیچاره ام
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۸۸، ۹۶، ۲۰، مسنی

به سرفکر صحبت، بالشرا داشت
دوسه لحظه نی سر، نه دستار داشت
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۱۴، ۱۰، ۲۰
لسبت قتل بر هان الدين سروده شد.

از ظلم خاندان وز دست ستمگران
افغانستان خراب ویران یک نظر نشد
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۲۰، ۱۰، ۲۰

من نگویم دو صد مصره به رنگهای دگر
بلکه گویم یکی مصره وأن همچو شکر
۱. حیدری، ۱۹۰۱، ۱۲، مسنی

خدایا از لطفت نگهدار میهن مارا
ز شر ظالم و هرجانی و تبکاری
۱. حیدری، ۲۶، ۰۱، ۱۲، مسنی

ز هجرانت وطن دارم فغان تا آسمان امشب
زمین و آسمان کوچک بود، تا که کشان امشب
۱. حیدری، ۲۰۱۲، ۲۹، ۰۱، ۲۰

در شهر جمله کورها، یک چشم است پادشاه
افسوس در دولت ما، یک چشم است هم نداریم
۱. حیدری، ۲۰۱۲، ۲۰، ۰۲، ۲۰

خدمت میهن نمود، هر که نگو نام زیست
هر که نگو نام زیست، خدمت میهن نمود
ا.حیدری، ۱۱، ۲۰، ۲۰۰۶، سنتی

نوكرا اهریمن آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوكرا اهریمن آنک
ا.حیدری، ۱۱، ۲۰، ۲۰۰۶، سنتی

خلق و پرچم دشمنان میهند
دانما در خدمت اهریمند
ا.حیدری، ۱۰، ۲۰، ۲۰۰۸، سنتی

چو خا ننان وطن قدر ملک مان نشناخت
صدهزاران چومنی را به هجران انداخت
ا.حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۱، ۲۰۰۸، سنتی

ای به غفلت گذران قد رسای تو خمید
باش هوشیار که ترا قاصد رفتن برسید
ا.حیدری، ۱۲، ۷، ۲۰۰۸، سنتی

زمی گساری افزونت ای مه تا بان
چراخ گشته خجل از فروغ رخسارست
ا.حیدری، ۱۲، ۲، ۲۰۰۷، سنتی

گشته ام عاشق به رویت حاجت گفتار نیست
رنگ زردم را بین تحقیق اندر گار نیست
ا.حیدری، ۲۲، ۱۲، ۲۰۰۷، سنتی

شبی دیدم بخوابیم یار کی سیمهن بدن دارم
که افتاده در آغوشم، چه یک گل پیر هن دارم
ا.حیدری، ۱۴، ۲۰۰۷، سنتی

ای خالق قادر و توانای جهان
مارا زرده لطف به میهن برسان
۱. حیدری، ۱۶ جون ۲۰۰۸، سندی

ای خالق مهریان و دنای جهان
جز درگاه تو دگریناهم نشود
۱. حیدری، ۱۶، ۲۰۰۷، سندی

وقت جان دادن بفریادم برس
"حیدری" را شادگان یا علی(ع)
۱. حیدری، پنجم جلوی ۲۰۰۷، سندی

چو افتاب دم بیاد میهن خویش
بچشم درد سوزان آمد امشب
۱. حیدری، ۱۵ می ۲۰۰۷، سندی

بهار آمد، بهار کو هزار اسما بیاد آمد
صفای مردمان ملک افغان بیاد آمد
۱. حیدری، ۱۲، ۱۷ می ۲۰۰۷، سندی

در این محلت سرای شهر غربت
مرا یاد ملک افغان آمد امشب
۱. حیدری، ۱۱، ۲۲، ۲۰۰۶، سندی

صبا زمن برسان مرز و بوم زیبارا
همان وطن که زدل دوست دارم آنجارا
۱. حیدری، ۱۰، ۱۲، ۲۰۰۷، سندی

گرچه دور از وطن و ملک پدر افتادم
میهنم هیچ زمانی نزود از بادم
۱. حیدری، ۱۰، ۲۱، ۲۰۰۸، سندی

به نام باشد غنی، از عقل مفلس
به رنگ طلا و در اصل، بدتر از مس

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰۰۵، سنتی

برای اشرف غنی احمدزی سروده شد.

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، مالامال خون

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۶۰۵، سنتی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۱۲۰۴، سنتی

بلاهای زمین لرزه و سیلابهای ویران کن
الهی تا به کی باشد، نصیب کشور افغان

۱. حیدری، ۱۵۰۷، ۲۰۱۴، سنتی

خدایا از لطف و زکردار خویش
رسانم بزودی به دلدار خویش

۱. حیدری، ۲۰۰۷، ۲۰۱۴، سنتی

دو آهویت بدیدم، دل بدادم
شکار زلف پیچانت فتادم

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰۰۸، سنتی

شیء دیدم بخواهم بارگی سیمین بدن دارم
که افتاده در آخوشم، چه یک گل پیرهن دارم

۱. حیدری، ۲۰۰۷، ۲۰۱۴، سنتی

ای مسلمانان به من رحمی کنید

دل ز دستم دختری کافر ربود

۱. حیدری، ۱۱۰۶، ۲۵، سنتی

فردیات یا تک بیت ها

تا که ملت بخواب خرگوش است
حال مردم زید بدتر بینیم

۱. حیدری، ۱۶، ۵، ۲۰۱۶، متنی

هر که استندش همی جاهل بود
از کجا شاگرد وی عاقل بود؟

۱. حیدری، ۵، ۱۴، ۶، ۲۰۱۶، متنی

من کجا دوری زیبا وطن من به کجا؟
به همان درد بسوز ندکه، مر اسوخته اند

۱. حیدری، ۱۴، ۱۲، ۲۰۱۶، متنی

سپاس بی خداز جمت کشیهات
سلامت، زنده باشی، بهر سالهات

۱. حیدری، ۹، ۱۷، ۲۰۱۶، متنی

گرم و سرد روزگار ان، بر غریبان بگذرد
نازونعمت های فانی، بهر شاهان بگذرد

۱. حیدری، ۱۵، ۲۰۱۷، متنی

از آن وقتیکه جانی کابل امد
شده افغانستان، خونبار خونبار

۱. حیدری، ۸، ۵، ۲۰۱۷، متنی

من کجا دوری میهین به کجا ای شیاد؟

بشوی خانه خراب، چونکه خرابم کردی

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۷، ۲، سندی

الهی! تابکی این روز حال است؟

که در ارگ وطن خیلی شغال است

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۸، ۱، سندی

خداآوندا! زلطف و مهر باشی

بهه عیدی که جانی ها نباشند

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۹، ۲، سندی

نامزدی هم جهانی دارد

همجو کرزی گسای دارد

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۱۰، ۴۲، سندی

همه زین دهر فانی رفتني ايم

بزودی يا به دير، بیاسخت و آسان

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۱۱، ۲۴، سندی

خانن ملي ما اشرف غني است

نوکر گبرو نصار، گرزی است

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۱۱، ۲۵، سندی

"فراق بوستان را بلبل افسرده می داند"

غم هجران میهین را، مهاجر گشته میداند

۱. حیدری ۲۰۱۷، ۱۱، ۱، سندی

ما در دل، بخداوند چاره ساز
عرض بنموده ایم که زلطفسن چه میکند
۱. خیدری ۲۰۱۸، ۱۲، ۲۸، سنتی

شده ارگ وطن ملای کلم رغ
هزاران، هر طرف بی اثیانند
۱. خیدری ۲۰۱۸، ۱۲، ۳۰، سنتی

به دور از زادگاهم سال نو نیست
مرا دور از وطن، جشن و چمن نیست
۱. خیدری ۲۰۱۸، ۱۲، ۳۰، سنتی

صلح هر چند بخواهد، که بباید بوطن
ارگ نشیناش نگذارند، که قدم بگذارد
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۱، ۱، سنتی

روز نو و ماه نو و سال لو
مبارک باد بر جمله عزیزان
۱. خیدری ۲۰۱۸، ۱۲، ۲۸، سنتی

رزقت آخر میدهد، روزی رسان
گرتو باشی در زمین یا آسمان
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۱، ۷، سنتی

خوب تویا علی! چه خوب نادر است
با شیر اندرون شده، با جان بدر شود
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۱، ۵، سنتی

عزیزم آرزویم بود که گردی
عصای مادرت در وقت پیری
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۱، ۷، سنتی

"اگرگ اجل یکایک از این رمه می برد"
یک رمه به ارگ، چه آسوده می چرد
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۲، ۳، سنتی

کتابت میدهم جانم به سه شرط
بخوانی و فراموشش نداری
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۲، ۱۶، سنتی

ماه غفران آمد و، آمد بهار لطف حق
شد کلام حق در این ماه، نازل از دربار حق
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۵، ۱۲، سنتی

در ارگ وطن کسی نیست که نیست
جز هداره دزدان دگر، نیست که نیست
۱. حیدری ۲۰۱۹، ۵، ۲۰، سنتی

در فقر ملت مان، شرب شراب تا کی؟
وزظم بر غریبان، خورد کباب تا کی؟
۱. حیدری ۱۵، ۸، ۲۰۱۹، سدنی

هواهوای بهار است و گلها رو به شکفتند
ولی چه سود که از گلبهار خود دور نیم
۱. حیدری ۱۳، ۸، ۲۰۱۹، سدنی

لعنت به "ع و غ" و به پاران شان
چونکه هستند خانثین کشورمان
۱. حیدری ۱۵، ۸، ۲۰۱۹، سدنی

کجا مافخر استقلال داریم
که زیر چکمه غرب، می کنیم جان
۱. حیدری ۱۸، ۸، ۲۰۱۹، سدنی

با شعر عزیزان و دیزاین بشیر جان
هر دل که در اور حمیست، صد پاره نمودند
۱. حیدری ۹، ۹، ۲۰۱۹، سدنی

تسلیم گفریزید و بیزیدیان نگشت
حقاً امام حسین(ع) که شیر مرد کربلاست
۱. حیدری ۱۲، ۹، ۲۰۱۹، سدنی

خُب تو پا علی! چه خُب نادر است
با شیر اندر ون شده، با جان بدر شود
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۱، ۵، سنتی

عزیزم آرزویم بود که گردی
عصای مادرت در وقت پیری
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۱، ۷، سنتی

"اگرگ اجل بکایک از این رمه می برد"
یک رمه به ارگ، چه اسوده می چرد
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۲، ۳، سنتی

کتابت میدهم جانم به سه شرط
بخوانی و فراموشش نداری
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۲، ۱۶، سنتی

ماه شفران آمد و آمد بهار لطف حق
شد کلام حق در این ماه، نازل از تربار حق
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۵، ۱۲، سنتی

در ارگ وطن کسی نیست که نیست
جز هدایه دزدان وطن، نیست که نیست
۱. خیدری ۲۰۱۹، ۵، ۲۰، سنتی

تک بیت های چند

شِ افغانستان با اشک حسرت

نموده ترک میهن از دست اقوام

۱۹، ۱۰، ۲۵، سالی

دسته‌ی دزدان به ملک ما غنی اند

صادقان دائم بوند، در زیر فقر

۱۹، ۱۲، ۱۷، سالی

نباشد دائمی ایام فرعون

رسد روزی که گردد، غرق در نیل

۱۹، ۱۲، ۱۸، سالی

"به ظاهر طلا و به باطن مسم"

غنی نام دارم ولی مغلوم"

به ظاهر غنی و به طبیعت فقیر

غنی نام دارد، زوجدان زحیر

۲۰۲۰، ۶، ۲۰، سالی

خالق که ترا مريض ميگرداند
خود خير و صلاح توبهتر داند

۲۰۲۰، ۷، ۱۴، سدنى

بديدم روبه ی لوگر به پوز بند
که تامرغ ها شوداز شرش آرام

۲۰۲۰، ۷، ۲۷، سدنى

اگرم پدر نبودی من توهمند نبودی
بگند خدای لعنت، هر که پدر برنجیدی
۲۰۲۰، ۹، ۱۰، سدنى

عجب مرغ دزد که مادراريم به ميهن
نموده ارگ شاهى را كثافت

بوهنوال داکتر اسد الله حيدری
۲۰۲۰، ۱۱، ۲۹، سدنى

بسمه تعالی

کلمه‌ء لاله در اشعارم

استفاده از کلمه‌ء لاله در بعضی از اشعارم که در اینجا فقط از محدود فرد
ها یا دو بیتی ها که در آنها کلمه‌ء لاله بکار رفته است، تذکر داده میشود.
در بعضی جاهای علوان شعر سروده شده نیز اورده شده است.

شهر لاله

گفتم صنما نام خوشت گفت، لاله
چشمان قشنگت، بهتر ز غزاله
گفتم ز کجا آمده ای، ای ماه روی
گفت از شمال وطن، شهر لاله

۲۰۲۱، سدلی، ۳، ۸

لاله روی زیبا

ای لاله روی زیبا، بکدم به پیش من ا
تا جان به تن بدارم، در خدمت تو باشم

لاله زار

عمریست که ز لاله زار خود دورم
از زادگه واژدیار خود دورم

مادرجانم

عید آمد واژ دیار خود دورم
از کشور لاله زار خود دورم

درد هجران

سوخت کابل هم هرات و بامیان و قندهار
لاله سان داغم به دل، زشک پیمان سوختم

اشک پیتم

ظلالمان رحمی نگردند، بر جوان و پیر تو
لاله سان غرقه بخونی، بر شهیدان قسم

سر و روان

در دهستان مرا، از گل میهن بزدای
لاله و یاسمن، هم شور فغانی به من آر
گذرت گربشود، سوی بد خشان وطن
پارشیرین سخن و لاله عذری بمن آر

غم جانان

گرتو از خون شهیدان، همه گلگون گشتی
لاله سان داغم به دل، حال پریشان رفتم

سوختم، سوختم

دشت و دامانت بُدی میلوی من
از غم آن لاله زاران سوختم، سوختم

عقاب شکسته پر

ز عاشقان سراپرده وطن هسلم
مرا بهشت زمین، لاله زار خود باشد
فریاد بلبل

زمین و آسمان خرسند، ملانگ شده همه خندان
بشد رنگین ز لاله، دشت و دامان وطن هرجا

خاک وطن

هر زمانی اگر آنید به سر تربت من
لاله از یاد شهیدان، به مزارم ارید

زیبایی من

بسکه زیبا و قشنگ و ناز نینی
لاله گردیده خجل از روی تو
غزالان رمیده

لاله رویان مهاجر به وطن باز رسان
یا رب! آن آهوی مشکین، به ختن باز رسان
مادر افغان
لاله از خون شهیدان وطن
سر زند در گوه صحراء، هر کجا

مرغک بسمل

جانا بفداي قد بالاني که توداري
لاله خجل از دست حنانی که توداري
لاله شده داغش به دل، از خال لب تو
قربان همان خال سیاهی، که توداري
غنجه دهان

برده دل از کف من غنجه دهانی عجیبی
لاله رخ سیم بدن، سرو روائی عجیبی
ماه دو هفتہ

دست حنایت جان، شرمنده گرده لاله
ماهروی ماهر و بیان، دور از نقاب باشی
هفتہ نامه افق

در آسمان سدنی، هفت ساله شد افق
سرخ روسربلند، چون لاله شد افق

حنای دست یار

یارم چو حنا به دست گیرد
لاله زکفش، شکست گیرد

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۱، ۰۱، ۳۰، سدنی

شمه هر ارجع به خطرات چهار دهی اخیر زندگی ام
وعوامل رفع شدن آنها.
(سرگشته کاملاً واقعی)

"به مراد دل رسی آن سحر، که زسوز سینه دعاکنی
به خداکه قلیض دعارت سد، سحری که رویه خداکنی"

بسمه تعالی

اولین چیزی که بسیار مهم بوده و باید از آن تذکر دهم، لطف بی پایان الهی بر
این بندۀ عاجز و ناتوانش و دعای خیر و الدين مرحوم در طول عمرم بوده
که از برکت دعای آنها خطرات گوناگونی در زندگی ام رفع شده است.

خداؤند کریم در قرآن عظیم الشان در آیات مختلفی بندگان خود به شمول
پیامبران را به احسان بر الدين و احترام آنها هدایت فرموده است.
در این مختصر ته‌ازیک موردان تذکری میدهم: در آیه مبارکه ۲۳ سوره
الاسراء می‌فرماید:

وَلِئِنْ رُبُّكَ الْأَعْلَمُ بِالْأَيَّاهِ وَبِالَّذِينَ احْسَنُوا إِمَامِلْغَنْ عَذْكَ الْكَبِيرِ أَخْذَ
هُمَا أَوْ كِلَّاهُمَا فَلَا تُثْلِلْ لَهُمَا أَفَتِ وَلَا تُنْهِرْ هُمَا وَقَلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۰
وَخَدَائِ تو حکم فرموده که جزو او را نبرستید و در باره پدر و مادر نیکویی
کلیدو چنان که یکی از آنها یاهردو در نزد تو پیر و سالخورده شوند ز نهار کلمه
که رنجیده خاطر شوند مگو و بر آنها بالگ مزن و آنها را از خود مران و
با ایشان به اکرام و احترام سخن گو. (ترجمه: استاد مر حوم الهی فمشه ای)

خداؤند مهریان را نهایت شاکر هستم که در طول زندگی و الدين مرحوم،
حتی یکبار نشده باشد که در مقابل آنها کوچکترین بی احترامی و یا
زشتگویی نموده باشم. از آن و متوجهم که دعای خیر شان همیشه مرا باری

نموده و از خطرات بسیار بزرگ در زندگی نجات داده است. من هم اگر دور از ریاء مورد قبول در گاه الهی واقع گردیده باشد، حتی الامکان هیچ روزی نبوده و نخواهد بود که در حق ایشان دعای خیر و مطلب مغفرت نگرده باشم و یا لذتیم.

با خواندن دعاهای مداوم (هر دعائی که لازم دانید) و با تزروع وزاری به در گاه ایزد میان، ارتباط خویش را با خالق قادر و توانا برقرار داشته باشید که نتائج نیک آنرا حتماً خواهید دید.
این بندۀ حقیر، عاجز و ناتوان تقریباً ازینچه الى شخصت سال به این طرف بخواندن دعاهای متبرکه ی چند، عادت نموده و در صورت امکان هر روز یکبار یا دوبار از طرف صبح و یا شام آن دعا هارا میخوانم.

در آنیکه هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم، ممامای مرحوم میرزا علی اکبرخان گمندی که با ما در یک هویلی در چند اول کابل زندگی میگردند و هر روز بعد از ادادی نماز صبح با صدای گیرا و بلند شان بعضی دعاها را میخوانندند. من از شنیدن آن دعاها لذت میبردم و به آنها گوش میدادم. پس از مدتی تصمیم گرفتم که خودم نیز بخواندن آنها مبادرت بورزم.

با گذشت زمان که به خواندن آن دعاها عادت نموده بودم، اگر احیاناً روزی نظریه کدام مشکلی و یا از روی فراموشی آن دعاها را نمیخوانم، مانند شخصی بودم که چیزی را گم کرده باشد، و یا اینکه از کدام حادثه ناگوار غیرمتوجه پریشان حال میبودم.

این دعاها را همیشه میخوانم و حتی در اتحادشوری سابقه که برای تحصیلات شش ساله رفته بودم، با خود برده بودم و میخوانم.

خداآند میان را سپاس بی پایان که از لطف و مرحمت خود و از بزرگت دعای والدینم و این دعاها، مرآ از بیانات گوناگون، چه در وطن عزیزم افغانستان، چه در سالهای تحصیلم در اتحاد شور وی سابقه و چه در بالغ برسی سال هجرت و غربت، دریناه و عصمت خود محافظت نموده است.

خداوند دانا و عالم بردهای ما را شاهد می‌ورم که راجع به خطرات رفع شده و از شرح بعضی وقایع که در زندگی ام بوقوع پیوسته و با خاطر دارم، کاملاً صادقانه و دور از ریاه، مبالغه و خودخواهی تحریر میدارم.

الف - شروع مأموریت:

در اوخر سال ۱۳۴۱ ه.ش. با احر از درجه‌اول از فاکولته انجینیری و زراعت پوهنتون کابل فارغ گردیده و بلاوفه در کادر علمی همان فاکولته به صفت نامزد پوهایالی شامل وظیفه شدم. در سیستم اول سال تعلیمی ۱۳۴۲ به صفت استانت داکتر پلیپ (یک استاد امریکانی)، مضمون سروینگ را تدریس می‌گردم. داکتر پلیپ و همه شاگردان از کارم نهایت رضائیت را داشتند. در اخیر همان سیستم تعلیمی که قرارداد استاد مذکور خلاص شده بود و به امریکا عودت می‌گردید، قبل از رفتنش راجع به کار و تدریس با وی، یک تصدیق یا ریکمندیشن فوق العاده عالی برایم داده بود.

سیستم دوم همان سال تعلیمی را استانت داکتر پلیکس (یک امریکانی دیگر) در مضمون میخانیک ساختمانی بودم. هفته دو ساعت درس های نظری مضمون مذکور را خود داکتر پلیکس و هفته سه ساعت کارهای عملی و حل مشکلات و سوالات شاگردان را بنده به دوش داشتم. در یکی از روزهای که بنده درس داشتم، داکتر پلیکس بدون اطلاع قبلی وارد صنف شده و در جمع سایر شاگردان در اخیر صنف نشسته و تدریس را مرا قبیت می‌گرد. زمانیکه درس خلاص شده و روانه دفتر استادان بودیم، داکتر پلیکس از تدریس خیلی ها را راضی بوده و برایم گفت، حیدری من هیچ یک از استانت ها را به مثل تو موفق نمی‌بدهم.

همین بود اولین و آخرین مراقبت وی از تدریس و تا آخر سیستم حتی یکبار دیگر به درسها بیم نیامد. چون از هیچ شاگردی نسبت به تدریس شکایتی برایش نرسیده بود و خودش نیز قرار یکه گفته شد، امتحان کرده بود، بناء

خاطرش از تدریس من کاملاً جمع بود.
در آن زمان من نامزد پوهیالی بودم و برای ارتقا به رتبه علمی پوهیالی،
باید اقلًا یک تصدیق خوب دیگر نیز از این استاد میگرفتم. چند باری
باوی در این باره صحبت نمودم مگر هر بار امروز رابه فردا و فردا را به
پس فردا موکول میگرد.

چون افغانستان آن زمان برای امریکانی های پول پرست، مانند بهشت
روی زمین بود و با مصرف پول ناچیز میتوانستند بهترین زندگی داشته
باشند. داکتر پلکی که بگمان اغلب یک یهودی پول پرست بود، با زیرپا
گذاشتند و جدان و شرافت استادی خود در مقابل تجدید قرارداد و ماندن
برای دو سال دیگر در افغانستان، نظریه هدایت داکتر قیسانی رئیس فاکولته
انجیری که شخصی بی خدا بوده و از اسلام و اسلامیت بجز تعصب سنی
و شیعه چیزی دیگری را نمی داشست و دارای چهار عیب شرعاً بود،
برایم یک تصدیق صد درصد مطابق خواست قیسانی را داد. تا چنانکه به
خاطر دارم، چنین نتیجه گیری کرده بود؛
اسدالله حیدری نباید ترقیع علمی نماید.

اسدالله حیدری باید از کادر علمی پوهنتون اخراج گردد.
اسدالله حیدری نباید غرض تحصیلات عالی بخارج اعزام گردد.
داکتر قیسانی و چند نفر از رفقاء دون صفتی و امریکانی های مانند داکتر
پلکی ترقیع علمی مرا نداده و صریحاً درباره من حق تلفی نمودند.

من ارام ننشسته چهاری پنج بار عرضه های مفصل و بالساند و دلایل
قوی به ریاست پوهنتون کابل و یک قطعه عرضه برای شخص وزیر
عارف وقت، داکتر علی احمد خان پویل نمودم. همه متین بودند که حق
بنده را ظالمان تلف نموده بودند. بالنهم از هیچ یک از عرضم به نتیجه
نرسیدم. مگر چون خداوند قادر و تو انا بامن بود، هیچ کدام از آن ظالمان
نتوانستند بنده را از کادر علمی پوهنتون اخراج نمایند و با اینکه مانع

اعزام من برای تحصیلات عالی گردند. یگانه کاریکه صورت گرفت
مرا از کادر علمی فاکولته‌های جنیری به کادر علمی پولی تخلیک کابل
که آن زمان بصفت یک فاکولته‌های هنرمندان کابل بود و جزو سنج تهداب ان
که مانده شده بود، چیزی دیگری نداشت، تبدیل نمودند.

با عضویت در کادر علمی پولی تخلیک کابل:

تقریباً چهارماه را بصفت عضو علمی پولی تخلیک با مرحوم پوهاند
دکتر عبدالعظيم خان ضیائی، رئیس پولی تخلیک همکار بوده و برای
تحصیلات عالی به اتحاد شوروی سابقه اعزام گردیدم.
در اوخر سال ۱۳۴۹ ه.ش. با اخذ درجه "دکترا" در رشته‌های جنیری
ساختمانهای آهن کانکریتی (کانکریتی تقویه شده با سیخ‌های فولادی)
بوطن عزیز بازگشت نموده و در استیتوت پولی تخلیک کابل بصفت
استاد مستقل به تدریس شروع نمودم. در مدت پانزده سال تدریس نتا
ترک اجباری وطن محبوب، هیچ‌گاهی مانند یک تعداد داکترهای بی
سویه که دیپلومهای خود را از روی لیاقت و زحمتکشی نه، بلکه از
سبب قبولی غلامی روس هاگرفته بودند، استیانت روس ها نبودم.
در مدت تدریس در پولی تخلیک کابل، و فاکولته‌های جنیری ننگرهار، در
رشته‌های ساختمانها صنعتی و مدنی، سرک سازی و بلند و آنها را
تدریس نموده و بالغ بر هزار انجینیر ساختمانی برای وطن عزیز تربیه
نمودم. از اینکه چگونه یک استاد بودم قضاؤتش باشگردان پادا
خودم تنها همینقدر گفته میتوانم که چه در تمام مدت تدریس در فاکولته‌های
جنیری پو هنرمندان کابل، در استیتوت پولی تخلیک کابل و در فاکولته‌های
جنیری پو هنرمندان ننگرهار که تدریس میکرم، حتی یک روزی نشده
بودکه در مقابل سوالات شاگردان لا جواب مانده و یا به اصطلاح
مردمی ما به نحوی ازانجا، تیر خود را اورده باشم. اگر جواب سوالات
شاگردان را میدانستم فور آجواب میدادم، و اگر نمی‌دانستم صادقانه میگفتتم

که فعلانی داشم و در آینده جواب خواهم داد.
همه شاگردان از تدریس مطرز برخوردم با انها بسیار خوش و راضی
بودند.

در مدت پالزدہ سال که بعد از گرفتن "دکترا" در انتیوت پولی تخلیک
تدریس میکردم، بر علاوه تدریس، عضو هیأت علمی پولی تخلیک،
بعضی کمیته های پولی تخلیک و پوهنتون کابل نیز بودم.
نظر به مقررات و لایحه هنر فیعات علمی آنوقت پوهنتون کابل، کسانی که با
دیپلوم "دکترا" از خارج به وطن عودت می نمودند، در کادر علمی پوهنتون
بصفت نامزد پوهنمل گرفته شده و بعد از گذشتاندن یک سال موفقانه به
رتبه پوهنمل ارتقاء میکردند. من که با دیپلوم "دکترا" بوطن عودت نمودم
راساً بصفت پوهنمل قبول شدم و آن یک سالی را که فیلسوفی حق مرا
تلف نموده بود، برایم مجرداً دادند و بصفت پوهنمل قبول شدم. قرار یکه
گویند: زمستان رفت و رو سیاهی به ذغال ماند. هم برای تحصیلات
علی به خارج اعزام شدم، هم پادرجهه "دکترا" موفقانه بوطن عزیزم
عودت نموده و هم در کادر علمی پوهنتون باقی مانده و همان یک سال
تلف شده ام را نیز برایم مجرداً دانند.

مطرز العمل تر فیعات علمی استادان در پولی تخلیک کابل طوری بود که
اولاً دیپارتمنت مربوطه، ترفع یک استاد را اگر مطابق لایحه و شرایط
ترفع بود، ثور و بررسی نموده و بعداً برای بررسی به مجلس استادان
پولی تخلیک وسیس به هیئت علمی پولی تخلیک ارسال میشد. بعد از
تصویب آنها به شورای عالی پوهنتون برای تثبیت و یا رد شدن آن
ارسال میگردید.

در مجلس استادان پولی تخلیک تمام استادان افغانی دیپارتمنت های
مختلف عضویت داشتند، مگر در مجلس علمی پولی تخلیک، رئیس پولی

تلخیک(دکتر فقیر محمد یعقوبی)، معاون علمی پولی تخلیک(الجنیر حبیب الرحمن)، همه استادان افغانی دارای دیپلوم "دکترا" و امرین دیپارتمانت ها که همه روس ها بودند، عضویت داشتند.

در آن زمان معاون علمی پولی تخلیک از کدام طریقی خبر شد که ترفیع علمی پوهاندی یا پوهنواهی "دکتر امیر گل میرزاد"، یکی از نوگران روس ها، بدون طی مرافق لازمه به شورای عالی پوهنخون ارسال گردیده بود. همه استادانیکه مخالف این عمل مخفیانه و غیر قانونی رئیس پولی تخلیک بودند، تصمیم گرفتند تا در مجلس علمی پولی تخلیک این مسأله را افشاء و از رئیس پولی تخلیک توضیح بخواهند.

در مجلس علمی همه به لسان روسی صحبت میگردند. چون دکتر یعقوبی متوجه شدکه از تقلب کاری اش پرده برداشته میشود، میخواست استادان افغانی را از صحبت کردن ممانعت نماید. پگانه استاد افغانیکه در آنجا بمقابل وی مقاومت کرد من بودم و با قهر بزبان فارسی برایش گفتم که خانه شخصی شما نمی باشدکه مرا به سخن زدن نمی گذارید. من آنچه لازم است حرف های خود را میزنم و دوباره به لسان روسی، تقلب کاری ترفیع دکتر میرزاد را افشاء نموده و باقهر ترک مجلس گردم. نمی دانم که بعد از آن استادان دیگر افغانی چیزی گفتند و یا خاموش بودند و فیصله مجلس چه شد؟ بعد آ هیچ علاقه نگرفته و دیگر در مجلس علمی نظرلم.

دو سه پار دیگر هم با امر دیپارتمانت ما که یک روسی مغورو خودخواه بود و فکر میگردکه همه افغانها مانند وطن فروشان خلقی و پرچمی بی وجودان بوده و غلامان حلقه بر گوش شان میباشند، شدیداً و در حضور همه استادان دیپارتمانت مشاجره و گفتگو نمودم. از توضیحات این مشاجره ها صرف نظر نموده و تنها از یک برخوردم با یکی از این استادان روسی که بنظرم قابل باد آوری میباشد، تذکری میدهم و آن اینکه:

شاگردان پولی تخلیک در سمت آخر دوره تحصیل خود مجبور بودند که یک کار عملی را بنام کار دیپلوم یا پروژه دیپلوم خود طرح و نیز این نموده و در روزهای دفاع دیپلوم ها در حضور هیئت دفاع کارهای دیپلوم، از پروژه مربوطه خود دفاع نمایند. هر استاد دیپارتمنت که دارای درجه های علمی بالا بودند، کارهای دیپلوم پنج الی شش نفر را بصفت راهنمای کار دیپلوم، به عهده داشتند که من هم چند نفری رادر کارهای دیپلوم شان کمک و راهنمایی میکردم. در یکی از روزهای دفاع دیپلوم ها، یکی از شاگردانی که من راهنمای وی بودم، یک دختر بود که فعلاً با گذشت تقریباً سی و چهار سال، اسم موصوفه را بخاطر ندارم. شاگردم در حین تشریح و دفاع کار دیپلوم خود بود که یکی از استادان روسی، برای اینکه مرا خجالت بدهد، تیزس کار موصوفه را گرفته و با ورق زدن چند لحظه موصوفه را خطاب نموده گفت که این فورمول توغلط می باشد. دختر بیچاره که توقع جنین انتقاد را نداشت، فکر ش خراب شده و خبلی مشوش و پریشان حال گردید. بندۀ که این حالت را دیدم کار تیزس شاگردم را از نزد آن استاد نایابی گرفتم و دیدم که فورمول مورد انتقاد وی صحیح میباشد. ایستاده شده و آن استاد بی سویه روسی را گفتم که فورمول استفاده شده صحیح میباشد و شما نمی دانید و بی جهت از این شاگرد انتقاد نمودید. هنوز گفتارم بپایان ترسیده بودکه از همین صالون دفاع که در حدود صد نفر از شاگردان، اقمارب، رفقا و دوستان اشخاصیکه دفاع میکردند، ملوبود. چنان صدای کف زدن ها بلند شد که گونی سقف آن صالون را می پراند.

استاد روسی که سرخه بود مانند لبلوم سرختر شده و درجای خود میخکوب گردید. و تاختم دفاع متفاوتی شاگردان، از سنگ صدا برآمد ولی از این استاد خائن و ترسو صدای شلیله نشد.

ظرف العمل دفاع دیپلوم ها طوری بودکه وقتی همان چند نفر هر روز دفاع

از دفاع پروره های خود فارغ می شدند، همه از صالون دفاع به جز هیئت دفاع و استادان دیپارتمنت خارج می شدند و هیئت دفاع، به بررسی و نمره دادن هر یک از شاگردان می پرداختند.

به مجردیکه دیگران از صالون خارج شدند، استادروسی باز جرئت نموده ایستاد و روی نجس خود را بطرف من نموده گفت: "حیدری تو مرا خجالت دادی، من میدانم با تو چه کار کنم. منهم در مقابلش ایستاده و گفتم که من ترا خجالت ندادم بلکه نا فهمی تو ترا، خجالت داده است، موقیت من ملوری بودکه پشم به شمال کشور و اتحادشوری آن وقت بود، برایش در حضور همه استادان افغانی وروسی با کمال جرئت و افتخار گفتم حالا هر چه از دستت می اید درینگ مکن. رویم را بطرف شمال گرده گفتم از آنجا تامشاوریت روس ها و ریاست پولی تخفیک آزاد هستی.

بعداً اعضای هیئت دفاع شاگردان را نمره داده و موقیت شانرا تبریک گفتهند. بالآخره شاگردان و استادان متفرق شده روانه کارها و پا منزلهای خود شدند.

من که یک دشمن وطن و خصم و طبیرستان خود را قرار شرح فوق بی ابرونموده بودم و از طرف وی صریحاً اخطار دیده بودم، چون زمان خر خری و خرسواری بود و غلامان روسها حاضر به اطاعت هر نوع امر و نهی آنها بودند. وجدانم راحت بود که از یک شاگردم و از حق دفاع نموده بودم، ولی افکارم پریشان بود که آیا تا خانه میرسم، از راه مرا میرند، شبانگاه میرند، فردا میرند و بالآخره چه وقت خواهد برد؟ سه چهار روزی با همین منوال گذشت، تا اینکه همان استاد روسی در دیپارتمنت نزدم امده گفت: حیدری آنچه گذشت من هم فراموش کردم، لطفاً شما هم فراموش کنید، در جوابش گفتم من هم فراموش می‌کنم. (عجب فراموشی که بعداز تقریباً سی و پنج سال بخاطرم امد !!) هیچ ندانستم که عامل این گرنش و معدترت خواهی وی چه بود؟ آبادیگر

استادان روسی و افغانی اورا ملامت نمودند و یا ترسید که آنهمه حضار
و شاگردان حاضر در محفل دفاع، در مقابل وی خواهند بودند.
از لطف بی پایان الهی و از برکت دعاها که ذکر شد، کوچکترین خطری
با ضرری متوجه من نگردید.

ج - تلاش برای ترک میهن زیبا و آیانی ام:
بعد از اشغال وطن عزیزم توسط خرس های قطبی و نوکران خان و وطن
فروش آنها سه چهار مرتبه کوشش نمودم که وطن محبوب خود را ترک
نموده و مهاجرت نمایم.

بار اول میخواستم با فامیل از طریق هرات به ایران بروم. سفر مان
تا هرات توسط بس های معمول آن زمان صورت میگرفت. بس از نزدیکی
چهارراهی دهمنگ حرکت میگرد. قبل از اینکه بس حرکت نماید، یک
نفر که حتی مربوط به نفر های خاد بود، در سرویس بالا شده و اسناد
مسافرین را بررسی میگرد. وقتیکه نزد من امده و تذکره ام را خواست
برایش دادم. در تذکره ام نوشته شده بود "دکتر اسدالله حیدری" استاد
پو هنتون، از من سوال نمود کجا میرومید، گفتم هرات. دیگر چیزی نگفت
و از بس پانیش شد.

سرویس یا پس حرکت کرد و تقریباً یک ساعت بعد در میدان شهر و لایت
ورلد رسیدیم. در آنجا باز هم بکلفر خاد به سرویس بالا شده و از طرف
جلوبطرف عقب بس می آمد. من که با مادر سرفیدم، خانم و پلچ طفلم
در قسمت های وسطی سرویس نشسته بودیم، نزدیک ما که رسید با
اشارة الگشت مرا گفت که پانیش شو. من خود را به تغافل زده و هیچ
حرکتی نکردم. موصوف از قسمت های اخیر بس باز گشت و شانه مرا
تکان داده گفت پانیش شو. چاره‌ی نبود جز پانیش شدن و من از بس
پانیش شدم.

تمام بگش های ما را تلاشی کرد، بعضی چیز ها را با چهار قطعه نوت هزار افغانیگی دا و نخانی را گرفته و دوباره اشیای متباقی را در بگش های ما جاگذشت و مرا با یک عسکر مسلح توسط موتر جیپ به توفیقگاه مربوطه شان فرستاد. در فکر خود نبوده ولی از طرف مادر پیرم، همسر و اطفالم بسیار پریشان حال بودم.

از لطف بی پایان الهی زمانیگه در محوطه خاد میدان شهر از موتر جیپ پانین شدم، با اولین برخورد مدیر خاد که یکی از فارغ تحصیلان پولی تخلیک بود مواجه شدم که بسیار محترمانه با من در صحبت شد. سپس مرا در یکی از آنقه های عساکر آنجا برداشت. در یک چیز کت عساکر نشسته و غرق در انگار گوناگون راجع به فامیلم بودم.

بعداز گذشت چند ساعت دیدم شخصی از دور بطرف محوطه خاد پیش آمده بیرون، هر چند نزدیک نیشد، طرز راه رفتش بنظرم اشنا می آمد. چون کلاه پکول در سر داشت و شالی یا پتکی را هم بدور خود بیچاند بود، لتوالسم موصوف را شناسانی کلم. بالاخره زمانیگه داخل محوطه خاد که عبارت از یک قلعه بزرگ بودگردد، در سایه دیواری نشسته و کلاه پکول خود را از سر برداشت، آنگاه متوجه شدم که ایشان برادر بزرگم مرحوم حفظ الله خان حیدری بودند. بادین ایشان پکباره کوه های غم از شانه هایم دور شده و یقین حاصل کردم که از سرنوشت ما باقی اعضای فامیل در کابل خبر شده اند.

برادرم یکی دو ساعت را در آنجا بوده و با مدیر خاد در تماس شده و دو باره بطرف کابل حرکت کرد.

فردای آن روز در اوایل صبح بود که باز دیدم همان برادرم با یک برادر دیگر مرحوم حاجی محمد مهدی خان حیدری در آنجا آمده و با مدیر خاد تماس گرفتند و بدنه را نیز در آنجا برای تقریباً یک ساعت نزد خود خواستند و از جریان بر ایشان صحبت کردند. ایشان بعضی اشیای موردن ضرورت را نیز با خود اورده بودند.

چند روزی را که در توقيف خاد میدانشهر بودم یک تحقیقات مختصری از من نمودند و منتظر هدایت مرکز راجع به من بودند. در روزهای انتظار چیزی که بر ای بندۀ جالب و غیرمنتظره بود، انسن که یک روزی والی ولایت میدان وردگ دونفر نمایلده خود را برای صحبت با من در آنجا فرستاد که یک روز تقریباً از ساعت سه بعد از ظهر تا ساعتهای هشت شام با من صحبت کرده و سوالات زیادی نمودند که من بر ایشان جواب لازمه را میدادم. بالآخره ساعات هشت شام بود که صدای فیروزی زیادی بگوش رسید و آنها رفتند و مرابه اتاق عسکرها فرستادند. بعداز چند روزی مرا با نتیجه تحقیقات و با شخص مستطبق و یک عسکر مسلح روانه زندان صدارت در کابل نمودند.

روز نهم سبله یا روز جشن پشتونستان بود که ساعات تقریباً چهار بعد از ظهر داخل محوطه زندان صدارت گردیدم. چون مؤظفین زندان صدارت همه نسبت بروز جشن پشتونستان بسیار معروف بودند، هیچ کس حاضر نشد بندۀ را تسليم شود، بالآخره با خاد شش درگ تعاس گرفتند و مرا به آنجا برند. در آنجا بعد از تسليمی مرا در یک اتاق کوچک که تنها یک کلکین خرد و بلند داشت توقيف نمودند.

بسیار جالب و غیر باورگردنی است، زمانی که مرا در میدان شهر زندانی نمودند، همان نفر خاد که مر از سرویس پانین نموده و تسليم عسکر رواه توقيفگاه نموده بود، دوباره به سرویس بالا شده سخنان چند گفته و اظهار نموده بود که میدانم همه شما کجا میروید، پرای شمارا نداریم، مگر ما نمی خواهیم که اشخاص لایق و استدان خود را ازدست بدھیم.

بعداً نفر خاد را نموده سرویس را امر نموده بود که روی سرویس را گشتنده و این فامبل را به کابل رسانیده و در گونه مسلنگی، تکسی برای شان بگیر که تابه خانه شان بر ساخت موئر ران هر چند مخالفت میگرد بالآخره ماشیندار خود را بطریش نشانه گرفته و گفته بود اگر فوراً جالب

کابل حرکت نکنی، این جا ثور را به شکمت خالی میکنم، موئر ران
بیچاره مجبور شده وروانه کابل گروید.

خداآلد جهان وجهانیان را شاهد میگیرم که تامروز که تقریباً سی و
پنج سال از آن واقعه میگذرد، من علت این عمل کسانی را که دشمن
عقیدتی و سیاسی من بودند، ندانسته ام. فکر میکنم که تنها وتنها یک
لطف الهی ودعای مادر پیرم که شاهد گرفتاری ام بود میباشد. این
جهانیان و غلامان روسها که صد ها و هزارها استاد وتحصیل کرده ها را
بی جهت وبدون کدام گناه روانه زندانها وپولیگونها نموده بودند، با
من اینگونه رفتار دور از خصلت ددمنشانه شان و باور نکردنی نمودند.

د درخاد شش درک چه گذشت:

تقریباً ای مدت دو هفته در خاد شش درک دریک اناق تاریک وکوچک
با یک جوان حدود بیست ساله که هم اتفاقی ام بود، سیری نمودم. آن
مظلوم را انقدر شکنجه واذیت نموده بودند که برای روزها و شبها در
حالت ایستاده بیدار خواهی میدادند، بگفته موصوف قسمت های پانین
پاهاش، مانند رانهایش اماں نموده بود، بعد از آزادی ام ازان شکنجه گاه
مظلومان، از سرنوشت وی خبری ندارم که آیا روانه پولیگون گردیده به
درجه رفیعه شهادت رسیده ویا از اد گردیده است.
حدود ده روزی را در آنجا سیری نموده بودم و هنوز معلوم نبود که مرا
دوباره بزنдан صدارت میبرند ویا کدام تصمیم دیگری دارند؟
روزی مانند یکتعداد زیاد مردمان دیگر در دهليز همان زندان که اناق
مدیر خاد هم در جوار آن بود، همه مانند گوسفندان (چند چند) انتظار
قربالی را داشتیم، متوجه شدم که از دروازه وردي این دهليز شخصی
داخل شد و قاتیکه دقت کرد وی یکی از شاگردان پولیتخنیک بنام ظاهر
بود، بسرعت روی خود را گشتنیدم تا او مرد را در آنجا و در این حالت نبیند.

موصوف داخل اتاق مدیر خادگر دیده و بعد از چند دقیقه از آنجا برآمده وارد دهليز بیرون رفت. چند دقیقه بعد او دوباره داخل دهليز گردیده و به اتاق مدیر خاد داخل شد. باز هم گوشیدم تا او مرا نبیند، این آمدن انجنیز ظاهر برای بار سوم تکرار شد. او هنوز از داخل اتاق مدیر خاد خارج شود، نشده بود که با خود فکر گرده و گفتم این شاید یک کمک الهی باشد و باید از آن استفاده نمایم. پیش از آنکه وی از اتاق مدیر خاد خارج شود، نزد همان عسکر دهن در واژه رفته و گفتم، وقتیکه الجلیر صاحب ظاهر میخواهد بیرون برود، برایش بگویند که یک استاد تان میخواهد شما را ببیند. همان بود زمانیکه او میخواست بیرون برود، عسکر موصوف برایش پیام مرا گفت. انجنیز ظاهر رو بطرف جمعیت دهليز گشتنده و می پالید که کی اورا میخواهد ببیند. چون دهليز مملو از انسانهای زندانی بود و او نمیتوانست زودتر بندۀ را ببیند، من از حمام بلند شده و او را دید. فاصله‌های در حدود هشت متر از هم بود. زمانیکه او مردید، طرفم پیش آمد و من هم بطرف وی پیش‌رفتم. در همین حال با صدای بلند گفت "استاد محترم خدا مراجشمی نداد که شما را در اینجا ببینم".

برای چند دقیقه محدود در همانجا و در همان حالت صحبت نمودیم و من از جریان گرفتاری ام برایش گفته و خواهش نمودم اگر دوباره بزندان صدارت ویا کدام جای دیگر میبرند، بهتر است سرنوشتمن زودتر معلوم گردد. وی درحالیکه یکی از شاگردان بسیار ظالم یولی تخذیک واز سر سپردهگان رژیم بود و اورا بنام "گرگ یولی تخذیک" یاد میگردند، به من گفت هیچ جانی نمی‌روید و از اینجا بزودی بخیر بخانه بر میگردد. موصوف دوباره به اتاق مدیر داخل شد و هر صحبتی که در آنجا نمودند، نمی‌دانم. از آنجا بیرون شده و برایم گفت که فردا تحقیقات شما شروع میشود.

فردای آن روز بندۀ را برای تحقیقات خواستند. بصورت تحریری از

من سوالی نمودند که فعلًا متن سوال شالرا بخاطر ندارم. از ایشان پرسیدم که میتوانم سوال شمارا را مفصل جواب بدهم، گفتند بلی هر قدر میخواهید بنویسید. من در حدود چند صفحه مکمل جواب را نوشته و از تمام حق تلقی های که در انتستیتوت پولی تخلیک بر من روا داشته بودند و عامل ترک وطنم گردیده بودند، تحریر گردم.

سه چهار روزی گذشت و من منتظر نتیجه تحقیقات بودم تا اینکه یکروز برای ادای نماز ظهر ایستاده بودم مگر هنوز تکمیر نگفته بودم که یک عسکر آمده صدا زد اسدالله کی است؟ و گردانیدم موصوف گفت شمارا بمديریت خواسته اند. آن روز، روز عرفه بود. وقتیکه داخل مدیریت خاد شدم، معاون مدیر را آنجا بود و او لین چیزیکه برایم گفت این بودکه "استاد پریشان نباشد امروز بخیر خانه میروید که فردا عید است و فامیل منتظر تان میباشند". بعداً تقریباً یک ساعت با من صحبت نموده و گفت، ما راجع به شما از هرجانیکه معلومات گرفتیم، حتی از شوروی جانیکه درس میخواندید، جز خوبیها و مفت های نیک تان چیزی بدی نشنیدیم. بناءً ریاست خاد فیصله نمودکه شما بخیر خانه رفته و دوباره مثل سابق به تدریس تان ادامه بدهید. برایست پولی تخلیک هم هدایت داده شده است که کسی حق ندارد راجع به شما کدام حرفی نا درست پیگوید.

سپس همه چیز هایرا که در میدان شهر از بگش هایم گرفته بودند، برایم مسترد نموده و با صدمیت و احترام زیاد با من خدا حافظی نموده و مرآ از آن شکنجه گاه مظلومان و بی گناهان از اد نمودند.

ناگفته نماند که اگر همان خدا سازی نمیشد و مرآ به زندان صدارت تسلیم میگردد، زنده برآمدن و یا اینچنین بدون ازار و اذیت و بیزودی برآمدن از آنجا ناممکن بود.

هد - بعد از آزادی ارز زندان:

دوباره به پولی تخلیک رفته و به تدریس مثل سابق ادامه دادم. از غیابت

تقریباً یکماهه من هیچ کسی پرسان و جوابی نگرفتم. مگر برای تقریباً دو سال دیگر شدیداً تحت تعقیب بودم که بعضی از دوستان وارا دتمدنان من که در دستگاه وطنفروشان ارتباط داشتم، مرا مطلع می نمودند.

بار دوم که قصد برآمدن از وطن محظوظ خود را گردم، از راه لوگروانه پاکستان شدم. خانم اطفالم و برادر بزرگ مرحوم حفیظ الله خان حیدری، با ما بودکه با مشکلات و خطرات زیادی تا برکی راجان رسیدم. سه چهار روزی در آنجا منتظر مساعد شدن راه ها ماندیم. برادر بزرگ که با ما تا برکی راجان آمده بود، دوباره روانه کابل شد. برادر بزرگ دیگر مخدی خان حیدری که او هم میخواست از پسرش حیدر جان حیدری در پاکستان دیدن نماید، با ما یکجا شد.

در این توقف سه چهار روزه که منطقه در تسلط مجاهدین بود، من با برادر بزرگم روزانه در اطراف همان قلعه وخصوصاً نزدیک نماز ظهر بیرون رفته و در همان نزدیکی قلعه مذکور که زمین های زراعی ویک کاریز بود، وضع گرفته و در همان بیرون نماز ظهر را بجا می اوردیم. در همین روز سوم یا چهارم که قرار بود ساعات چهارم یا پلچ عصر به ادامه سفر جانب پاکستان حرکت نمائیم، وقتیکه نزدیک نماز ظهر بود با برادرم میخواستیم برای گرفتن وضو و ادائی نماز ظهر بطرف همان کاریز برویم، همینکه از دروازه قلعه بیرون شدیم، یکی دونفر آمدند و برای تقریباً پانزده دقیقه مارا به صحبت گرفتند و در آنجامعطل شدیم. در همین وقت بود که صدای اصابت راکت ها و توپ های دولتی بلند شده و همان منطقه را که ما قصد رفتن داشتیم، زیر اتش گرفتند. چند طفل معصوم مربوط به همان قریه که در آنجا مصروف بازی بودند، شهید گردیدند. همان چند دقیقه معطل شدن در جوار دروازه قلعه، ظاهراً ما را از این خطر حتمی نجات داد.

نظر به هدایت مجاهدین، تا دو هفته دیگر نمی‌توانستم جانب پاکستان حرکت کنم. آنها گفتند که در همین مسیر راه که باید میرفتیم، از طرف کابل غزی و پکنیا قوای دولتی عملیات ظالمانه نموده اند که تعداد زیادی مردم بیگناه را به شهادت رسانیده‌اند.

بعد از این پیشامد تصمیم گرفتیم هر چه زودتر؛ دوباره بکابل برگردیم. همان بود که فرداصبح جانب کابل حرکت نمودیم. همان روز در پولی خلیک درس داشتم، به آنجا رفته و درس خودرا طبق معمول پیش بردم. هیچ کسی متوجه نشده بود که من کجا رفته بودم.

باز هم مدتی گذشت تا تصمیم برآمدن گرفتیم واز راه لوگر و تره مدلگ عازم پاکستان شدیم. اولین مشکل ما در چهار اسیاب که در دست خانین دولتی بود شروع شد. مگر چون سکونت اصلی ما از آبیازک لوگر بود، و در آنجا زمین، باغ و قلعه داشتیم، سبب شد که مارا رها نمودند، و به سفر خود ادامه دادیم، چند ساعتی را داخل یک قلعه در مربوطات محمد آغه لوگر گذشتاده و تا سرخ آب توسط یک والتی معلواز صندوق‌های سبب که هر آن خطر جیه شدن آن میرفت، رسیدیم. یک شب رادر آنجا سپری نموده و فرداصبح زود با چهار رأس اسب بدون قیضه و جلو، توسط قاجاق بران بطرف تره مدلگ در حرکت شدیم.

چون یک شب قبل از حرکت ما در این مناطق بران شدید و سیلاب‌ها، راه‌های خراب گرده بود، میباشد از راه بسیار دورتر سفر کلیم. سه شباهه روزرا با وجود خطرات نهایت زیاد، از لطف الهی بخیر گذشتاده و بتاریخ ۱۵ ماه اسد ۱۳۶۴ وارد پشاور پاکستان شدیم. یک‌سال را در اسلام آباد سپری نموده و سپس به صفت یناگنده یا ریفیوچی بتاریخ ۱۶ جولای ۹۸۶ به شهر سلطانی، استرالیا رسیدیم. مدت بالغ بررسی سال است که از وطن محبوب و آبانی خود به دور بوده و در سلطانی زندگی داریم.

و- اوایل کودتای ننگین هفت ثور:

در اوایل کودتای ننگین هفت ثور، که بندۀ هیچ وقت به وظیفه‌شان خلقی و پرچمی سراماگعت و نوکری خم نگرده بودم و مهدانستند که از جمله مخالفین آنها می‌باشم، مانند صد‌ها و هزار‌ها هموطن بیگانه‌ها، بندۀ هم در لیست کسانی بودم که باید توسط نوکران بیگانه‌ها سربنیست میشدم.

در آنوقت از انتیوت پولیتکنیک کابل، بندۀ را با هیجده نفر، از استادان بسیار لایق که بعضی‌ها از رفقاء صعیمی بندۀ بودند، باید سربنیست می‌کردند. لئے نفر از این لست را در وقت تره کی و حفظ الله لعین گرفتار و خدا میداند که با چه عذابها و شکنجه‌ها به شهادت رسانیدند. لئے نفر باقی مانده که من هم شامل آنها بودم، باید در وقت فرعون امین گرفتار و به سرلوشت رفقاء شان دچار میشند.

قراریکه بعد از بجهنم و اصل شدن فرعون امین توسط بعضی‌ها خبر شدم، لیست این لئے نفر برای مظلومی جلادان بزرگتر به صدارت ارسال شده بود، باز هم از لطف خداوند و قراری که میگویند: عدو شود سبب خیر اگر خداخواهد، همان عدو یکی از خلقی‌ها بسیار مقدار (صالح محمد پیروز) معین وزارت فواید عامه و منشی ولایتی شهر کابل بود، چون مرا در زمان تحصیلاتم در اتحاد شوروی سابقه که در یک انتیوت بودم و همچنان در پولی تکنیک که وی هم استاد بود، خوب میشناخت، نام بندۀ را از آن لیست حذف کرده بود و گفته بود من خودم داکتر حیدری را خوب می‌شناسم.

صالح محمد پیروز، چه در وقت تحصیلات ما در اتحاد شوروی سابقه، چه در وقت تدریس ما در پولی تکنیک کابل، چه قبل از رسیدن به اقدام و با بعد از آن، در مقابل بندۀ احترام بسیار زیاد داشت، که این احترام و شناختش از من، باعث شد تامرا از مرگ حتمی و شکنجه‌های بیحد توسط

جلادان آن وقت نجات پدید.

"ماکار خویش را بخداوند کار ساز

بسهربده ایم تاکرم اوچه میکند"

همان کرم الهی بود که دشمن عقیدتی ام باشناخت کامل درباره ام، به
من احترام زیاد داشت و سبب نجاتم گردید.

بعد از آنکه خدای بزرگ امین جlad و خولخوار را به جهنم واصل نمود
و آن گیرو گرفت ها نسبتاً کم شد، دگر عقب بلده نیامدند.

ز- خطرات ترافیکی در افغانستان و آسترالیا:

پیش از ترک وطن عزیزم در افغانستان سه بار نسبت خطرات ترافیکی،
فاصله من با مرگ حتمی دو سه ثانیه بیش نبود، مگر خداوند قادر و تو انا،
مرا از آن خطرها نجات داد، از تذکر هر کدام آن واقعات صرف نظر نموده
و تنها راجع به یکی از جمله که بسیار خطرناک بود، تذکری میدهم.
زمستان سرد و برف باری شدید بود. روزی ساعت سه بعد از ظهر با
موتور خود و چند نفر دیگر همراه، از قسمت پل محمودخان بطرف غرب
و وزارت مالیه در حرکت بودیم. یک زنجیر تانگ روسی از طرف مقابل
ما می‌آمد. وقتیکه بسیار نزدیک ما شد، دفعتاً بطرف چپ سرک تغییر
جهت داد. شاید قصد آنرا داشت که مرا زیر بگیرد، زیرا آنها نه بر
انسانهای غیر نوکران خود و نه بر موادی وطن ما رحم نداشتند. اگر
یکی دو ثانیه دیگر و در آن هواخراپ، موتور من و همان تانگ روسی
قدرت الهی متوقف نمی‌شد، من با همراهانم در زیر چرخ های تانک
خرد و خمیر گردیده بودیم. رسیده بود بالائی ولی به خیر گذاشت.

در آسترالیا هم سه بار، با تصادم های ترافیکی خطرناکی مواجه شده
بودم که تنها از یک واقعه آن تذکر میدهم.

شام روز جمعه بود واز پونیورستی ولنگانگ که دخترم سوفیا جان در آنجا محصل بود و من میخواستم موصوفه را نسبت دوروز رخصتی پیش رو به کامپلتوں محل سکولت ما بیاورم. مسیری که در حرکت بودیم تنها دولین و یا خطایکی رفت و دیگر آمداداشت. سرعت سرگ ۹۰ کیلومتر در ساعت بود که من مطابق بسرعت سرگ در حرکت بودم. اما یک موتور عقب من عجله داشت و میخواست سبقت نماید مگر نمی توانست، تا اینکه در جانی رسیدیم که میتوانستم برای وی راه سبقت بدهم. خودرا قدری به دست چپ کشیدم که در همین لحظه یک موتوریزک یا بار بری بسیار بزرگ از طرف مقابل می آمد. چون چراغ هایش بسیار تیز بود و جلو چشم را گرفت، من یک مانع را که در مقابلم بود، دیده نتوانستم و ثیر چپ جلوی موتربه آن تصادم کرده و کلنترول موتور از دست رفته و موتور بطرف راست سرگ دور خورد. در همین لحظه بود که موتور عقبی ام رسیده و در قسمت جلوی سمت راست موتور من تصادم کرده و گذشت، ولی برای چند ثانیه محدود موتور ما را از چیه شدن و آنهم در خط امد همان ترک باربری، مانع شد تا اینکه ترک هم گذشت و موتور ما در وسط همان خط آمد، و از گون شد. از لطف خداوند مهربان و حافظ ما، خودم و دخترم صدمه زیادی ندیدیم و این بلا هم بخیر گذشت.

ح- نتیجه گرفتن از این سرگذشت :

قرار یکه گفته امدهم، دیدیم که توکل و اتکا به خالق متعال، آن قدر تمدن ترین تمام قدرت ها، چطور یک بندمه عاجز و ناتوان خودرا از بلاها و خطرات گوناگون نجات داده است، به این نتیجه میرسیم که هرگاه انسان با خدا بوده و غیر از قدرت لا یزال وی به این قدرت های فانی و دور از نظر انسان نداشته باشد، یقیناً خداوند با او بوده و اورا در جانیکه مشیتش رفته باشد، کمک ویاری میدارد.
دعای پدر و مادر و خوادن ادعیه روزانه هم بی تأثیر نبوده و نمی باشد.

در پهلوی همه باید تذکر داده شود که کمک کردن به مستمندان و فقراء
خصوصاً در شرایط امروزی وطن عزیز ما، دفع کننده بلاها بوده و
مفad دنیوی و اخروی زادی دارد.

و من الله توفيق

پوهان داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۱، ۳۰، سدنی، استرالیا

عشق وطن

محبّتی که زملک و وطن، بسّردارم
غم و سرورکه ز، زیستن به کشوردارم
اگرچه جوزمان، دورم افگند از خاکم
ولی به عشق وطن، عزم بیشتر دارم
چه ظلم ها که نکردند، خانان خودی
همه زجور پلیدان بد گهردارم
یکی نوکرروس و دکر زامریکا
زقتل های به نا حق چشم تر دارم
هوای رفتن زادگاه، آرزوی من است
ولی چه چاره که از جانیان، حذردارم
نباشدمن توان، زانکه کشورم بینم
فتاده ام بغربت، نه بال و پردارم
رها شود آیا وطن زچنگ عدو؟
امید صلح به خاکم، زحی داوردارم
چه خوب "حیدری" وقت سحردعا داری
که خانان وطن، راهی سقر دارم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۲، ۲۰۲۰، سدنی